رسالة الشمس

تحفة الامیر فی مدخل اکسیر

ابو القاسم

۱۲۹۴

ع

ق

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس مبدعی را که صفایح بهر بدایع و انواع عرایس صنایع را
از کتم عدم بر ظهور نگاه وجود بر نجیت و الارض و فرشناها فنعم الماهدون
آورد و حکیمی را صد هزار رنگ نقش در بوستان فطرت از سر حکمت
حکمت او ظاهر گشته کرمی را چندین هزار زر داعر ایوان پرتو بذل کرم او
پر هر آمره و السلطه او بدن طبایع مختلف مرافقه ترکیب کرده و بشرف
و لقد کرمنا بنی آدم مخصوص گردانیده و زیباترین صورتی منقش گشته
و این نژاد در عالم ملکوت و فضای جبروت در داده و لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم فتبارک الله احسن الخالقین

و صور

و صد هزار تحفه تحیات و ثنا و صلوات بر روضه مطهر منور معطر و بر تربت مقدس

خواجه عالم و سرور اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع اکابر آن

و اهل القرآن و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد مرتب این مقاله و مجیب این صناعه

علی حسن اعلی درجات از ابکاو و اطراف هندوستان باقصای اکناف

طبرستان واقعه باو رسید داعی را اعراض ارادت هنرمند کرده و سودای جان در

مدبران او بجای درمی افکند و خواست تا بتشریع اوج ارتفاع

یا بردار ربع و تحویل رود بکار رود تا به خدمت حضرت و اسطه برای ثواب

و تثلیث مشتری و تسدیس زهره دارد و مخصوص گردانیده و برین سبب بحضرت

شش اقرار گرفت متمنی بود اگر جمیع عالم و قضات اقالیم در تقریر فضایل

او کنند و دریای بی پایان او را بفصاحت بپیمایند عاجز شوند تفصیل او

بتفصیل در قلم نتوانند آورد و چه در صفت این حضرت والی سلسله رسید

و ذکر حضرت اعلی اعلاه الله درجه در اقطار عالم از آن سیر مرتب و آثار

مراتب فلک در آفاق جهان از آن ظاهر ترکه مجموع مستمعان را بواسطه

خبر مشتاقان و نیاز این درگاه میگرداند و الاذن تعشق قبل العین

ایجا

احیانا از کلک سخن در گیران پاسبان پاسبان بابر منعم و بر متوجه بر جیس و ناهید

و مهر زر نشین و بهرام جمرک و زهره طرب افزای مجلس سیوم و دبیر و سرو دیوان

هفتم و دوریم ازتی رن او محترق شود بلکه از فروغ این خورشید مملکت

در سعادت مستغرق شود و در شال میبر آن هلال تا غایت ابتدال در زاید

نعمت و دولت برد بهر الملک العظیم العالم العادل الاعظم شمس الحق والدین

ملک الملوک الشرق والغرب محمد ابن ابی بکر خلد الله ملکه و بقی امره و دام

و اسلامه کلاه ال شعر ایزد شد بار دولت در سرها قدر ترش از چرخ گذشت

برتر بادا حکم او بقضا موافق بادا عمر او تا ابد برابر بادا از تیغ او

ارکان برتر دست اعدای ملک زیر سر بادا کار عالم قرار گاه ارکان

ملک عالم برا و مقرر بادا ایلیق این آفتاب جلال و سایه جلال با کمال ابدا

از وصمت زوال برکنار دارد و اقبال او را که اساس اهل اسلام از آن

که شمس بفیضان گرداند و حکم در قبض و بسط مهمات جهان بر شرق دارد

و هذا دعا لا یرد اصلاح اهل البریه شمول شعر عمرت دراز بادا که بر وجه

از حیث طبع از هر عطیه ادهم عمر خوشترات اگرچه ابوه در این امر

اقیح ارباب و صد در ملوک پردازد و چه این فن هنر پیچ محل دار این

فن مبرهن بیضه و از این طبیعت تربیت عاطفت نگارنده و پیشه پدرم بود فاما
از فروغ ذات قاهره شید الله ارکانها از ایجاد فطرت عیوبی کرامت پدید مری
دارد و بحکم ورود فیض لا تمنعوا الحکمة من اهلها فتظلموهم ولا تضعوها فی غیر اهلها فتظلموهم
معجزه ولله است این شگفته فرض علی ملکه علی فرض الذمم ایرا آوردن
هدیه حکام بر تابعان خلف و ابراز حقوق واجب است و در ترصیم این
عبارات از الفاظ عربیه بفارسی اگرچه این معنی داده شده تحفه و هدیه
بحضرت ملوک ارزشی داشت عشق نیز از آن زده میدید بدین سبب این
مجموعه ثبت افتاد و این مقاله الحرز است و منقسم بر تقسیم رساله الشمس
مرشح شد و بر هفت باب مرتب والله ولی التوفیق فهرست
ابواب باب اول در معرفت این علم باب دوم در معرفت ارواح
واجب و واجی ر باب سیم در معرفت اهل این صناعت باب چهارم
در تدابیر باب پنجم در اعمال شمس باب ششم در اعمال قمر باب هفتم
در متفرقات و مفردات و علم آدم الاسماء کلها ای علم الاکسیر
وکلها خواجه حکیم ابی اسحق احمد ابن ابو القاسم بن زریب بن وهب
الطوسی رحمة الله علیه در رساله خود می آورد اشارات الله تعالی الی
هبط آدم علیه السلام و علی نبینا محمد و آله و سلم عرض علم کل شیء اوکان علما
علمه النجوم و الطب و اسم الله الصفات الاعظم الذی یستجاب به الدعاء

وعلمه

وعلّمه الصنعة یعنی آدم صفی را علیه السلام از بهشت بخاک سیف با بر قلنا اهبطوا
منها نزول فرمود و از غرض آن اسم اعظم و نجوم و علم صنعة آموخت و اسرار
الحکمة ارسطاطالیس در کتاب سر الطبیعه که بجهة اسکندر رومی مرتب کرده است
و در اشاره آن روایت کرده است از هرمس و هرمس و علم او ازین
اربعة علم النجوم والصنعة والطب واسرار الحکمة و علمها بر ترکیبها مرخت
هرمس مر او ناطس را و هرمس بلغة سریانیه ادریس و بعبری عزیز را خوانند
چهار نوع علم داد یا هرمس مر آدم صفی را خوانند و علم تحستان نجوم است و صنعت
و طب و حفظ انسان علات آن و اسرار و علم الکلام علمه ولده ثم انتقل العلم
من قوم الی قوم که انتقال است العلوم الی ایام هرمس و تقدم علم این انواع علم را
بعد از فرزندان خود را بیاموخت پس نقلی عن نقل بهرمس رسید علیه السلام
چنانکه متواتر و توالی نقل عن العلوم الی رسید تا بوقت هرمس از صنعة ذکر
میرفت از صنعة ذکر و حملا و از صنعت علم کیمیاست چنانکه میفرمایند
علم الصنعة امان ام الفقر یعنی علم صنعة خلاصی از فقر است الاثر امیر
الصنعة اکثرهم فقرا فدل علی ان المراد الصنعة علم الکیمیا لاغیر و روایت میکنند
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام علم الصنعة من ثمنه الزیبق والرصاص
والاسرب و قد روی عن ذلک ایضا عن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
روایت میکنند از امام مفترض الطاعة جعفر صادق علیه السلام آنکه از
الزیبق فضة معقوده والرصاص فضة برصاه فمن قدران علیهما

عاده الا حالها یعنی سیماب نقره ایست لرزنده و رصاص نقره ایست

پیش پس هر که قدره آن دارد امعالجه ایشان کند بجاله خود باز گردند

و سرب نیز نقره ایست باخذ آم و [illegible] شیخنا و استادنا افضل العصر حدثنا

و فرید الدهر شیخ الشیوخ العجم شهیر زابن بابن انار آله مرقده

الفارس عن محمد الحریری الطبری رحمة الله علیه قال حدثنا سعید ابن

بشران عن قتاده عن ابا قلابه عن زبیر عن ابا عثمان الرحمن عن ثوبان

عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اریت الارض فرایت مشارقها

ومغاربها واعطیت لی الکبریت الاحمر والابیض یعنی الذهب والفضه

وذکر الحدیث بطول فی موضعه ویروی عن علی ابن ابیطالب علیه السلام

انه سئل عن الفضه فضیلت یا امیر المؤمنین ما تقول فیما افض الناس

فی علم الکیمیا هل کان ام انت صنعة حکمة ام بعدی علیه السلام قال

ولد طرق ملیا ثم رفع راسه [illegible] وصوت الیمین سالتمونی اخت النبوة

وعصمة المروة ولله لقدکان وانه لکاین ما فی الارض من شجرة ولا مدرة

الا وفیه منه از فروع روایه میکنند از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

که از ایشان سؤال کردند این علم را واین صنعة بر وجه تفحص و گفتند

یا امیر المؤمنین چه میفرمائی در آنچه خوض کردند و مردمان بودند در علم

کیمیا بوده است و یا بیرون از این موجود خواهد شد از راه حکمه تصنیف کرده اند

یا نشده است قوم را پس حضرت امیر المؤمنین [illegible] بعد بر بود و سر تقدیر

بر داشت و فرمود به زد بخمه کیست از شما که سؤال کرد که ای خواهر

نبات از نبود پس سر را در دو گفت بدان معشر ای شیعه بیرد و تر ابر خاطر

در بحث التصریف ثقه و بیادشاه بوده است و نیست در روی زبان یعنی

بلفظ استفهام از نبات الذی علم من العالمین انهم یتکلمون ببعضهم ظاهره

کان باطنه وانا اعلم بالعلم الظاهره والباطنه گفت جواب سؤال محمد است

پرسیدند یا امیر المؤمنین تو دانی او را گفت بدان معشر ای اصحاب پرستان را

ظاهر کرد و مردم ظاهر این علم را دانستند و بر باطن این علم واقف نباشند

ومن ظاهر و باطن آن را می شناسم قیل فی ذکر منه شیئا ناخذه عنک

فقال ولله لولا ان النفس لاماره بالسوء لفعلت گفتند یا امیر المؤمنین

از آن نوع ذکر بر ما کن تا منفعت گیریم از او گفت والله اگر نفس اماره

وسواس نکردی بتقصیری زدی و فرمود والله الا ان الله علم ان فی الزیبق

والزجاج والذهب والزجاج والزعفران الحمیر والزیبار النحاس الاخضر

لکنوز من میدانم از در سیماب خواج و عسیه و زواج و زعفران الحمیر

در کار النحاس گنجهاست گفت یا امیر المؤمنین کیف تدبیر ها ان [illegible]

منعقد عقد المحلولات مادامت التحقیق یعنی [illegible] تثبیت الارواح والجسد

للادویات یعنی ارض الثانیه دنار المقلب گفتند چگونه تدبیر

کنیم از ارالسبه شرو فرمود لیاقت کراختها ران ماو از زمین

روان شوند را بقوه آتش را گردانند آب ازحال بیال درمن

لون الى لون واز رنگ برنگ دیگر [illegible] امیر المؤمنین ما نفعه انه [illegible]
[illegible] من اهل الحکمة ان تکلم الناس به علی غیر هذه بعلمه الصبیان
فی الکتاب گفتند یا امیر المؤمنین ما وقوف من یابیم هرانچه فرمودی گفت
اگر معلل بودی هرگز [illegible] اهل این حکمة این را میگفتند بغیر این فن
و هرانیه می آمیختند این بکیمان خود را در کتب و دبیرستانها و حکایة
عن [illegible] افتی رجلا قومه تعطفا علیه ان هذا الملک الذی [illegible] هر دو نه الیس
[illegible] لم یعیران من ملکا یسکم الذی یتنافسان بها و انا هر صنعة
سیاهی و علم [illegible] حکایت از قارون ملعون [illegible] افتی [illegible]
خود و بزرگی و بزرگی و نخوت خود می نمود و اعلام شان میداد و از این
فلکها [illegible] است [illegible] و از ان [illegible] امید [illegible] از کیمیا خورده است
و هران [illegible] تمام [illegible] حاصل شده است و نیز در کلام [illegible]
و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و حکمه بمعنی صنعة است و انا [illegible]
لله [illegible] و من ابنا [illegible] و غیرهم [illegible] بعضهم لا لبعض ضرور
[illegible] عنهم فقد اتاه الله خیرا کثیرا باب [illegible] در معرفة
ارواح و اجساد [illegible] که [illegible] از این [illegible]
علوی [illegible] سفلی قابل سه فرزند در وجود آید معادن
و نبات و حیوان و این هر سه در صنعت استعمال کرده شد زیرا ب

ترابیر

ترابیر [illegible] نموده باشند اما معدنیات باستعمال معقول تر [illegible] زیرا که نسبت
مناسب تر می نماید و معرفت آن هم مشغول است لکن شرح هر یک بجای خود
گفته شود انشاء الله تعالی اما حکمای یونان اکثر و اغلب [illegible] گزیده اند
بیشتر حیوان بکار آید زیرا [illegible] عمرها [illegible] نوشته اند [illegible]
[illegible] نسبت تاثیرات کواکب [illegible] هر یک از اجرام کواکب [illegible] دارد
و به [illegible] در استعمال کرده اند اما در این روزگار [illegible] نگردد زیرا که
ضعیف حیوانات کم از رنگ زردی [illegible] فی المثل اگر رنگ زری
[illegible] از او [illegible] آورده [illegible] زردی را [illegible] استنباط نمایند از زری
[illegible] با رنگ آمیخته شود [illegible] معاینه کرده باشد بهیچ وجه از رنگ
زری [illegible] و حکمای هند اغلب از معدنیات و نباتات گزیده اند بکار
برده اند و این کار [illegible] است زیرا [illegible] از آتش [illegible] بسوزد
و از [illegible] اثر [illegible] صبغ از وجه موجود شود [illegible] ارواح و
هفت اند و ارواح [illegible] هفت است و اجساد [illegible] در صنعت بکار رود
هفت اجساد مرکب یعنی [illegible] هفت و این که یاد کردیم از زری عقیق و [illegible]
در صنعت استعمال کنند و شاید [illegible] شود [illegible]
این صنعت [illegible] ارواح و اجساد [illegible] خوانند تقریر کرده شود
لغة اگر ذکر [illegible] واقف [illegible] و این [illegible]
استنباط [illegible] محروم [illegible] زیرا [illegible]

عالم و بعضی خواص و عام مستحق و غیر مستحق پس اگر به چنین سخن را از همه کس پنهان
اطلاع یافتندی و آنچه گفتیم اجساد هفت است ذهب
فضه حدید رصاص نحاس سرب
زیبق و اسماء مرموزات اینها اسماء الذهب الشمس
والاب والعقبان والعسجد والبدر
والوتاد والشعاع النور والعین
والنضر ودهنه وجسد
سنون والصبغ وعسجد الشریف والابریز
والمعاع والکبریت الاحمر وشوشم والقائم
وساق اسماء الفضه قمر والام والجبین
والورق وهرمس والبیضا والسمعة
والکبریت الابیض اسماء الحدید مریخ والشدید آهن
الموت والزعفران الاحمر والثمانی
والهندی والاحطام والسانیه اسماء نحاس
الزهره والاخضر والاصبغ وللوسط
صعر

والدرم

والدرم والکامد والحمرا اسماء رصاص القتال والقلعی
ومشتری واللبن والابیض ووجوه الکواکب وللارض الاکابر آبار
وخفی والملک دقیق للاحجار والذنب وجسد الکحل
وذهب الاحجار وبورق الذهب اسماء زیبق عطارد
وفرار طیار عبد الق رق ارواح الطب ماء الحیاة
وارواح نیز هفت است زیبق نوشادر کبریت احمر کبریت اصفر
زرنیخ احمر زرنیخ اصفر وسیماب را در اجساد وارواح شمرده ام زیرا
که حکما اختلاف کرده اند در این از تکوین اجساد است و در تکوین
طیار است و بر آتش قرار نگیرد و بس قطعی گویا که ارواح است و هر جا که
استعمال کنند مثل روح استعمال کنند اسماء نوشادر العقاب
واللیث والاسد البری والملح الطیار والکافور و تریاق از جهه
گویند او اگر زرنیخ در محلول در روغن با کنند در حال بمیرد اسماء کبریت
العروس الحمرا والعروس البیضا والسمعة الصفرا اسماء
زرنیخ الاحمرین والملکین والجوین والعقربین و شور
ومسلق و آنچه شان ارواح خوانند بر آن سبب از آتش می گریزند
ومی گریزند اما اگر راه یافتند بمیرند یا معدوم می شوند و بعالم ارواح

باز نمیرد و هر دو آنچه رطوبت است برطوبت بپیوندد و آنچه یبوست
و برودت و حرارت باشد هر یکی بجای خود بپیوندد چنانکه قول حکما است
که یحرم کل واحد اذا تقدم بکماله یا مع لحقه و لا منقطع عنه و آنکه
شان را آب خوانند هران سبب بمیرد و با در آتش ثابت دیگر آزنده
بود و سبب آنکه او را ارواح کثیف است جسد خوانند زیرا که هیچ
شخص بی روح و جسد و نفس ترکیب نمیرد و هم چنان تا اجتماع روح
و جسد و نفس نباشد اکسیر مرتب نشود و روح و جسد آنچه گفته شد
و نفوس این آنچه بار است و چنین هر گاه این جنس را با جای ریز برنگ
روح و جسد را ارواح ار گفتم از رنگ خود باز شوند و آب د
با صعد خود باز بپیوندد و از آنکه در وجود آمد برنگ سیاب چون
سیاب در کوه آمیز شد سیاب شود کما قال الحکیم الاجساد
الذائبة کلها زیبق معقود لانه اذا اذیبها حاله صمیغاً رجراجا
فاذا یخرج عن ان رجرة و ذالک عن حادتها بالبرد فانه یحلها لا
ان کلها الغد العقد بالبرد و الحل بالحر کما ذکر الفیلسوف ارسطاطالیس
فی کتاب العلویة کما کلمات المنعقد بالبرد فتحلل بالحر چنانکه گوید
حکیم ار اجساد دیگر از هره همه سیاب است بسته شده پس چنین
بگیرایی ایشان را سیاب شود چنین از آتش بجلا بردار بازبسته
شود چنین نسبتی آن برودت باشد به قوت آن حل گردد چنانکه آرد

ذکر

حکیم ارسطاطالیس

حکیم ارسطاطالیس در کتاب خود از نام علویه است قیاس میکند بر بیرن
یخ که بسته است از چنین برودت باشد بحرارت حل گردد اگر مردی را
هرگز یخ ندیده باشد و نشنیده باشد و بر آنچه نمایند و گویند که آهن است
بسته در نزد وی محل نماید چنین آتش حل کنند و آب بیسند مرام او است
و اگر گویند از یخ چون باشد از چنین حل کنیم آب میگردد برنگ سرخ آتش
جران از هر چیز را در آتش نهند بقوه حرارت آن حل نمیشد چنین رنگ
آتش میگردد و آن تمثیل است از آب روح نا پدید شود و آب و چون
ناریته طمون گرود کما قال الحکیم ان الزیبق کما ابویه کانت لارض
معدنا و کانا نشرح فیبطن بالتعفین والتدبیر ظهرت جمیع الابدان
من الارواح والاجساد وانما وقع الاختلاف بینهما فی طبع المعادن
اختلاف مرازین الطبایع ولافعال کبریت فخرجت متفادته علی حسب
معادنها فیما کان من المعادن معتدلاً للترکیب تام والاعتدال
خرج الجسد تاما هو الذهب وما کان ناقصاً عن الاعتدال خرج
ناقصاً عن الذهبیه و هو الفضه انا قلنا فی اسرار الاشیاء فی المعدن
فتختلفها من الفضه و لاجساد فما کان معادنها علی الاختلاف والتفاوت
تخرج متفادته اعنی اختلاف الطبع و مرازین الطبایع الا ان جزء
التفادت یجیء من آفات المعادن فخرج الجسد کما یجی بجنابتی فی الرحم

من الآفات فيخرج متقطعاً وما كان ممتزجاً معتدل الطبائع سليماً من الآفات
والغالب عليه الحرارة واللين والفعل فعل الكبريت وان فعل فعل
الابيض في المعادن تخرج فضة وما كان الغالب البرودة واليابس خرج حديد
قال غير الاعتدال بافراط الكبريت لا يمكن الذ زيبقه حد عسكرا اينا حتى
استتيل ارن وبافراط على المطبخ وسرعة انقطاع الطبخ اسود لونه
والكبريت بافراط على الزيبق بالنار سيود وكذالك اشتد استتر
ليشق الكبريت وانقطاع الرطوبات وكذالك البطل ذاتيه وما كان
الغالب عليه الحرارة واليبس خرج نحاس الذي هو اقرب الى الاعتدال
بافراط استمداد الكبريت وافراط الحر فلذالك احمر لونه وخشن
وصلب وما كان الغالب عليه البرودة واللين وهو الزيبق الغليظ
في كبريتيه كثيرة خرج اسرب ما كان الزيبق تركيب الحديد تاخذ برادة
الحديد عشر دراهماً وربع وزنه زرنيخ الاصفر وتسحقها ناعماً
وتطلين وتشويها ايضاً زرنيخ الاحمر درهمين ونصف درهم وتسحقها
ناعماً وتشويه وتجعله في الكوز المطين والبوطقة يكون لونه كلون الفضه
يعني از براده آهن ده درم و با ربع او زرنيخ زرد سحق كنى و مطين
كرده تشويه نمايى و بازده درم و نيم زرنيخ سرخ سحق نمايى و باز تشويه
ده و بگذارد در كوزه مطين و بوته از خوب است الزيبق ام الاجساد

الاثم

الذائبة لان الزيبق موضع الكبريت الفاعل فيه كما ان الرطوبة موضع الحرارة
والحرارة هو الفاعل والله اعلم احجار را كه حكيم بر دو نوع است يكى آنكه هم
روح و لطافت دارد دوم نوع روح و لطافت ندارد اما احجار كه روح
و لطافت دارد هفت است مارقشيثا و مغنيسيا و توتيا
و شادنج و دهنج طلق و زاج و نمك و دارا ... ادويات هر يك
هفت جنس است و احجار كه دارد روح و لطافت نيست هفت است
طلق و مشك و سرمه و صدف و بلور و دهنج و لاژورد و مرجان
و احجار كه مركب معمول اند هفت از اقليميا و مردارسنگ و شنگرف زاجها
و سپيده سرب اين چهار جنس كنند زيرا از تولد اينها از سرب است
و زنگار و شنگرف رومى و دردى سوخته و زعفران حديد و شيشه و مينا
و حكيم فيلسوف ارسطاليس در كتاب احجار را نام آن علويه است صفت هر
موشح و شرح آورده است از آن شمه گفته ميشود اگر بيان بازگويم
منطويه الى بد و احجار را كه حكيم هر نوع هفت جنس است كم يابيش و آن
مرقشيشا ذهبى است و فضى و حديدى و نحاسى و رصاصى و آنكه مارقيشى
ذهبى است او را التسهى خوانند و زرد و درخشنده بود مانند زر و حل
او چنين حل شود زرد بود و نمك آتشى ريگ اخته شود و حل گردد و سبك او
ربع باشد و سبكيه او را اگر بيند سوده شود او را در اعمال شمس استعمال

کنند و دیگر فضی است او عجب رنگ است اما چون شکسته شود و باز بشکنند
اندرون وی سفید باشد و اگر بسایند زرد شود و مثل او سفید است و آنچه بهتر است
سیاه است [illegible] چون بشکنند در میان رگهای روشن پیدا آید و زود گداخته شود
و [illegible] قریب بدین است الا آنکه [illegible] از حدید سرخ تر است و بهترین
همه [illegible] است و فضی است و مر اجناس [illegible] اگر حل شود و اگر حل
کنند و اگر استنزال کنند جوهری را [illegible] بکار آید مغنیسیا صفت است
یا سیاه است همچون سنگ صلب زود گداخته نشود او در شیشه گران بکار آید
تجلیت رنگ آهن است در شیشه و بعضی سفید رنگ است و سرخ است اما بشکنند و
و ریزه بود و اجناس مغنیسیا و آهن ربا در اعمال قمری استعمال کنند الا
سرخ در اعمال شمس و توتیا صفت جنس است توتیای سبز و توتیای زرد
و مانند آن و توتیای سفید را هندی خوانند و توتیای [illegible] گرد و توتیای
جوزی برمثال کلوخ [illegible] و توتیای خراسانی و توتیای زرد کرمانی و توتیای [illegible]
در اعمال استعمال کنند مغناطیس صفت است حدیدی و ذهبی و فضی
و نحاسی و رصاصی و سربی و زیبقی و [illegible] از این مغناطیس [illegible]
[illegible] جذب کند مغناطیس ذهب و [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] جنس است یکی عدسی و آن سرخ [illegible] و او را [illegible] خوانند [illegible]
سخت و صلب و [illegible] رنگ است و [illegible] عدسی بهتر است و [illegible] عمل را
بکار آید زاگها صفت جنس است زاگ سرخ و زرد و زاگ قلقطار
و قلقدیس و زاگ سبز و آن [illegible] سیاه [illegible] و هر جنس زاگها در عمل
بکار برند

بکار برند و نمکها صفت جنس است نمک [illegible] و نمک اندرانی و سرخ و سیاه
او را لطیف کنند و نمک سنگ و نمک طبرزد و نمک معمول صفت است نمک [illegible]
و نمک بول و نمک [illegible] و بوره ها صفت جنس است بوره [illegible] مصری
و [illegible] و بوره زرگران و بوره سفید و بوره سرخ او را ارمنی گویند و آنچه
در ازواج و اجساد و احجار اعمال شمس را بکار آید از ازواج زیبق و زرنیخ
سرخ و زرنیخ زرد و از اجساد شمس و مریخ و زهره و زحل و احجار [illegible]
[illegible] مغنیسیا سرخ و شادنج و همه [illegible] توتیا و زنگار و شنگرف و زعفران
حدید و [illegible] و اجناس زاگها و مغناطیس و [illegible] و دهنج و لاجورد و آنچه
در اجساد و ارواح و احجار در عمل قمر بکار آید از اجساد قمر و مشتری و زحل و زهره و از
ارواح زیبق و زرنیخ زرد و از احجار مرداسنگ و سفیداج و اقلیمیا و شیشه
و طلق و صدف و بلور و مینا و نمکها و از اجناس مغنیسیا [illegible]
[illegible] مذکور شده باشد باب سیم در معرفة الالات و آلة دست افزار گویند
نخستین آلتی که اهل صنعت بدان استعمال کنند فهر است و صلایه اما باید که
[illegible] از سنگ سیاه [illegible] سنگ [illegible] زدنی [illegible] ادویه [illegible]
آلت با دارو گوده نشود [illegible] از آن سنگ با دارو مخلوط شود تباه کند [illegible] ادویه
لطیف باشد و بزیان رود و باطل شود و دست افزار که از [illegible]

ست انواع تصعید است الی آخره اما آلت که از چوب کوره و دم و انبر
و بوته و سکبه چیزی را گویند از جوهر که گداخته در وی ریزند و بگدازند تا سرد
شود و معرفه معروفه مشهور است کاسه آهن با ناودان آهن و دسته دراز از
چوب در آگنده باشد آلت تصعید به هر نوع است یکی تصعید در قارورو
[illegible] اما آنچه در قواریر تصعید کنند از احکام تحقیق گفته اند چنانکه
زرنیخ و سیماب مخفی گفته میشود و آنچه در دیگ اثال تصعید از تصعد
گویند چنانکه سیماب و کبریت و زرنیخ مصعد گفته میشود و مصعدات
بکار بردن نزدیکتر است از مخنقات زیرا که از تحقیق جوهری
موجود میشود از جهت آنکه زود بر نزدیکتر است و مصعدات بکار
زیرا که در وی روح لطیف میگردد و آنچه لطیف میگردد و آنچه لطیف بود
زود حل شود صفت آثال را از دیگ تصعید گویند باید که دیگ
مدرث و شیم باشد بر مثال مناره و ته و بن دیگ بر یک صفت باشد
دیگ ان دیوار چنین دیوار باشد و فراخ بن و دهن دیگ به یک
[illegible] و دیگ ان باشد و قبه دیگ گرد بود مانند قبه تکیه و اینجا که [illegible]
دیگ بیهای دیگ باز گردانیده بر مثال دکانها مرا [illegible]
چهار انگشت و سر پوش دیگ بر مثال قدحی باید که دکان از گل
محیط باشد و دیگ و قدح باید که مزجج باشد و اگر از شیشه سازند

بالتربلغ

بهتر باشد و آن نحو تصعید و سیماب بکار برد دیگر نشاید و اگر مزجج نکنند
ادویه روح هلاک ضایع شود ۳ آلت آلت تقطیر است و آن علی گلاب
گیر است و آتش قرع و انبیق و قابله است و اگر خواهد که ادویه محلول را
تقطیر کنند هم بر شکل گلاب گیر است چهارم آلت تشمیع است
و تشمیع جز آلت زجاج نشاید و باید که قرع شیشه بستانند چنانکه
یکدیگر مرکب شوند قرع سفلانی در گل گیرند و فوقانی در گل نگیرند و ادویه
مکلس یا محلول یا مصعد را در آن قرع با [illegible] در [illegible] محلول
و غیر ذالک آنچه شایسته عمل باشد بستانند و بنهند و وصل ایشان بطینی
ایض کنند پس انگشت نرم بنهند چنانکه برافروختن و دمیدن حاجت
نباشد و تشمیع احب دو ازدواج کنند شروط تشمیع ازدواج یازده
روز است و تشمیع احب [illegible] و تشمیع ازدواج ازدواج چون
در اقداح [illegible] بخار پیدا شدن گیرد از آتش برگیرند و تشمیع اجساد
از آتش بر ندارند تا آنگاه که بخار که در او آید منقطع شود و اجساد را
هر بار [illegible] تا آنگاه که در قدح زیرین مصعد شده باشد
باد [illegible] کنند و آتش تنک نرم کنند پنجم آلت حل و عقد است
و آن قواریر معروفست و حل دو انواع است حل زبل و حل حمامات
و حل حمام ها [illegible] حمام علیا و سفلی و حمام [illegible] زیر و هر یک را قاروره

به وضع دیگر است و اگر صنعت را بر یکی گفته شود مطلوب انجا بد و این شکسته را
از زر جی کا[?] رت هیچ حل اسان تر بی شبهه نیفتد و از حمام ریز زیرا
۱ بهترین حل آتش است و شک ادویه در آن حمام حل شود و دیگر ادویات
ادویات مفردات را حل کرده شده است و در این حمام زود تر حل کرده میشود
و عقد را انواع اعمال باید دانستن چون نایره فرع کلاب گیری را گوینده انبیق گر
ان باشد را ادوا نایره بود استادان این صنعت و حکما این طریقه کرده باشند
و هیچ حکیمی بوده را عمل تقریر کنند در کتابها بیان حل و عقد کنند چنانکه از راه تجربه
در را وی داده باشد زیرا عقود بر انواع است عقدیست از از
شعاع قندیل کنند و عقدیست را از از خاکستر آتش کنند و
عقدیست را از از آتش کنند تا چگونه اتفاق افتد بقول حکما

باب چهارم در بیان اصل
تدابیر صنعت و آن انواع است

باب چهارم در بیان اصول تدابیر صنعة و آن انواع است مرتبه نخستین

سحق ادویه است و چنان باید که ادویه در هاون بکوبند و بپزند و در صلایه
کنند و بسایند چنانکه اتفاق افتد حسب اصطلاحات پس آن مرتبه تشمیع است
آن باشد که چیزی دیگر با جوهری یا سیماب در صلایه بسایند تا سیماب آن
جوهر را یا جوهری که باشد در هم کشد و همچنین حل شدن گردانند و از جهت آنکه تا
و نرم سان نرم شود و سیماب بسته تر گردد چنانکه حکیم سنفرنا به مثال الملغمه
بالزیبق هو الملغمة پس تشویه است و تشویه آن باشد که منافذ ادویه است
کمترین آتش که شبانه روز است بعضی یک ساعت پنجم بیشتر یا کمتر گفته اند دیگر
تصعید است و آن بر انواع است تصعید ارواح تصعید اجساد و تصعید
از این ارواح نیز بر انواع است بعضی از آن مثال خواهد در بیان این تصعید در
در باب هفتم کرده خواهد شد دیگر تقطیر است آن نیز بر انواع است تقطیر رطب
و تقطیر یابس ادویه را از تقطیر خوانند که اگر رطوبت بود بنار رطب
تقطیر کنند و اگر یابس بود بنار یابس و این صنعت گلاب گیری است دیگر تصدیه
و آن عمل زنگار است چنانکه در دیگ صفایح مس تنک و سرکه و نوشادر
بینداز و در موضع نم دفن کنند تا زنگ گیرد و این زنگ را زنگار و از صفایح
بتراشند و برگیرند و آن زنگار را اگرچه اسفیداج و زعفران حدید نیز هم
تدبیر است و این تصدیه گویند دیگر استنزال آن بود که ادویه را در بوته

نگاه دارند و سر آن بوته را سوراخ کنند یا خود بوته با نایزه باشد و اگر با بر سر
بود زیر آن بوته دیگر بنهند چنانکه هر دو را از بربطاً بر بربط خوانند و اگر بوته با نایزه
بود نایزه را از این کوزه بگذرانند تا آن مستنزل شود و از آتش آزاد بود
و این فاصله بجهت استنزال ترتیباً بود زیرا ادویه جوهری است لطیف و بوته
بر بوته اگرچه استنزال شود اما لیف دائمی مدد بر اطاقت حرارت نباشد
و آنگاه فرا گیرد و برود و هر چه جوهر از تریاک است اگر بوته بر بوته استنزال
کنند روا بود و آن بوته وصل محکم گیرند و در کوزه نهند و بدمند بر حسب
ادویه تا جوهر این ادویه مستنزل شود از نایزه یا از سوراخها و این عمل را
استنزال گویند و دیگر تثبیت است و تحقیق آن بشمرم مغیره را سیماب
مصعد و زرنیخ مصعد و کبریت مصعد را با ادویه بهم در آتش بنداز از
بوی این ادویه مغیره با مصعدات با ادویات مذکوره بر آتش فرا گیرند
و نمی‌گریزد و دود نمی‌کند و این را سیماب ثابت و زرنیخ ثابت و کبریت
ثابت خوانند استعمال را شاید و دیگر تکلیس است و تکلیس آن بود
که جسد با ادویه سحق کنند و در حجره مطین کنند و وصل محکم و تشویه کنند
مقدار آن دارو باشد و طبیعت آن دارو دانسته چون داند خاکستر شد
و آن کلس است و از هیچ رنگ کلس شود و در اعمال استعمال کنند
چنین ترتیب ... و مکلس را دیگر تصعید است تصعید آن است

ادویه مکلس را

ادویه مکلس را در صلایه با آب بهم بسایند چنانکه این ادویه هبا شود
و بر روی آب روان شود این محصول را اصناف کرده بگیرند و آنچه در شیشه
باشد بستانند و لا درد را نیز همان نوع شوند و ادویه را الحیتان مکلس کنند
و آنگاه تصعید کنند دیگر تشمیع است ادویه مصعد یا مکلس و محقق را
با هم سنگ زرنیخ در صلایه سوده و در اقداح نهند و تشمیع کنند چنانکه تمام است
نرم همچون موم شود و این غایت زیرا هیچ ادویه حل نشود تا تشمیع بکمال
نشود و این شکسته نکته ... خویش خیانی دیده ... در محلول تشمیع
کرده است زیرا اگر زرنیخ در خشک بود با ادویه بهم در نمی‌آمیزد و چون حل
باشد حل شود و تشمیع را بجهت آن بدان را درب کنند تا زرنیخ در را ادویه
رود و بر جای گرداند محلول تا بقوه رطوبت در وی اثر کنند و حل گردد و چون
... بود زرنیخ در را ادویه شود و مهوس این صنعت و طالب این اضاعت را
باید احتیاط ... در تشمیع و شرایطش بجای آورد و اگر در تشمیع تقصیری
رود ادویه را ... حل نشود و رنج برده ضایع شود و مقدار آتش در باب
سیم مذکور شده است و حل چیزی است ادویه محققان تشمیع کنند
و در قاروره حل کنند و در حمام ... بر بند یا در زبل دفن کنند تا ادویه
در آن شیشه آب شود و این ادویه را ... گویند ... محلول و چون ادویه کل حل
شده باشد هیچ سفل ... از حل شده است و اگر بعد از حل تقطیر کنند
ادویه تر بود و آنگاه عقد کنند و حل و عقد را ... اکثر کرده اند که

تثبیت ارواح لطیف انواع کرده شود و اگر سنگ را آب کنی و آب را سنگ کنی
بتحقیق عمل روی نمای چنانکه در اشارت رسالة مراقی این لفظ از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایة کرده‌اند اذا جمد و صار اهرا راکد داری سایه و نار جیة مقصود
از این رساله ارزش حل ادویات است از جهت آن عقد مجلولات است
و ترکیب هر اثبات ارواح است و تحمیر آتش مزیل الالوان چنانکه اکاسیر
نحاس مراد و ید ابا شد سیاه و غبار رنگ بود و او را چندان در آتش کنند
اسرخ رنگ گردد است غایت آتش بجرات و اکاسیر مبیضات را
چندان آتش دهند تا سفید رنگ شود و اگر رنگهای اکاسیر جز این نوع را
گفته شود عمل روی ننهد زیرا که صبغ اکاسیر است احجار را
صبغ دهد هم رنگ خود گرداند و این صنعت رنگ رزی است چنانکه رنگ زرد
و جامه سفید را سرخ میگرداند و هفت حل و عقد هم در این باب گفته شود
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب   باب پنجم در اعمال کبریت
و در این باب هفت عمل است اربابه کرده می‌شود العمل الاول بستاند
بتوفیق الله دو برکشته از ابریز مکلس و زیبق و کبریت محلول و از زرنیخ در
مجمر بگدازد و تشمیع کند و این ادویات را در میان دو قرع سفال مطین
و فوقانی غیر مطین و ادویه مکلس مشمع را حل و عقد کند در قرع
و انبیق اعمی و این در هفت روز عقد شود و درمی از این بر شصت درم
قمر مذاب طرح کنی زر عجیب باذن الله تعالی و هذا من باب الشهریار
الفارسی رحمة الله علیه صفت ابریز مکلس بستانند شمس چنانکه خواهد

و بگدازد

و بگدازد و در عمل گرد از نیم سنگ و شنگرف زاول از بهندی
سنده و در کریند در هر دو دانه مراد و مرات چنین شنگرف مذکور
خورده و دیگر گداخت از آتش فرو دار آورده و سرد کند و در هاون بکوبد
چنانکه گفته شد و با هم سنگ او زیبق در صلایه سحق کنند و ملغمه را با نمک
و ترشی سحق کنند تا سواد شان بیرون رود و باب صافی تشویه تا ترشی
و شوره تیز از وی بیرون رود آنگاه در صحنه بیفشرد سخت تا سیمات زیادتی
از وی جدا شود و نیم سنگ ملغمه کرگرد زرد و شوره با این ملغمه بیامیزد همه را
یکجا در صلایه سحق کنند تا همه خاک شود سیاه و در خمره مطین کنند و وصل محکم گیرد
و در آتش تشویه معتدل کند بزبلت یا سرگین اره یا بکسر کلخن و در تشویه یکشبانه
روز در آتش میدارد و چون از آتش بیرون آرد اگر زرد رنگ یا سرخ گشته
باشد فبها والا تشویه اعاده میکنند تا این علامة ظاهر شود از گفته شده است
آنگاه با زرنیخ در مجمر تشمیع کند.   صفت زرنیخ در مجمر بستانند از زرنیخ چندانکه
خواهد و با هم سنگ او زاک زرد در صلایه سحق کند و تصعید کند در آثال
شیشه در غضاره مراین زرنیخ در را در زیر آثال بگیرد تا تمام آتش کند اگر
زرنیخ در زیر بماند چنین سرد شود سر آثال بگشاید زرنیخ در را بیند بعوضی
در رنگ حادث شده متصعد شده در آثال و سفل زرنیخ در درجة ما خوذ
انرا بیرون اندازد و با هم سنگ او زاک تازه دهم سنگ بدین باقی باز زیاده کند

باز هم زرنیخ در را باید زرد رنگ مایل بسرخی باشد انست زرنیخ در
مجمر صفت تشمیع چنین این ادویه را سحق بالغ بکر فراهم آرد میان
کر قرع شیشه کند قرعی سفلا در گل گرفته و قرع بالائی بی گل چنین
گداز کرده پاره دری یکی ری ظاهر شود در صفحهای آن نمایان باشد
و دیده شود وصل محکم گیرد و بر انگشت افروخته نهند با آتش
نرم بشد چنین بکار تا چنین گرد پیدا کند هم چنان در آتش بگذارد تا گلی
بی ری منقطع گردد چنین سرد شود وصل باز کند و ادویه را بیرون
آرد و سحق کند و زرنیخ دری را از وی مصعود شده باشد در قرع بالای
سخت باشد شده باشد از قرع جدا کند و این ادویه را هم سایر و در
اقراع کند و وصل گیرد و همچنین سی کرت تا این ادویه مشمع گردد
و همه در شر قرع زیرین مجتمع شود و یک پاره گردد و هر باری
که بر آتش نهد صبوری بر آتش دیرتر خواهد گرد و تشمیع انست
الغفته شود و هر چیزی را تشمیع کنی هم بر این نمط باید کرد و وصل
اقراع لطای ابیض باید گرفت صفت لطای ابیض
بستانند نمک چندانکه خواهی در هاون کوزه گران بکوبند بعده
بیرون آرد و باز کیار بدین نغات بسفیده تخم مرغ سرشند
و هرگاه که خواهد وصل اقراع تشمیع یا قرع و انبیق گیرد

باد وصل اثال

باد وصل اثال بطاین ابیض باید گرفت تا محکم و بی خطر آید صفت حل بستانند
شمع و بکوبد بر مثال دوسی و در جامه تنک بر مثال صره به بندد یعنی گره بندد و در میان
قاروره حل مستقیم پیدا ریزد و در حالت حل برد حل زیبق با مدت حمات و در این عهد حل
زبل سر ان نبود زیرا که در زبل ادویه دیرتر حل میشود و حدت باز الطاقت و صبر نباشد
پس در حمات اولیتر است چنین ادویه حل شود و از صره قطره چکید آب بر ورق اگر
صحیفه قمر را تا به دو ذره از این آب بروی چکانی سرخ رنگ گردد و باطن او رنگ ابریز
چنین جای علامات ظاهر گشت پس از این محلول بکار رسیده انکه عقد کند صفت
حمام و حمام بر انواع است حمام علیا و حمام سفلا و حمام ماریه و هیچ حمامات است بتر
و سریع الحل تر از حمام ماریه نیست و از شرح چاره نبود صفت حمام ماریه دیگ فلادی سنگی
یا گلینی دارد و از سرگین تر از گاو و یا گاومیش پر کنند و این قاروره حل در میان سرگین تر بیش
فرو برد چنانکه قاروره هیچ پیدا نباشد و وصل محکم گیرد تا رطوبت وندا هند در وی اثر نکند و در زیر
دیگ سرگین آتش نرم کند از زیبق یا بیس و در هر روزه روزی آب گرم در این سرگین ریزد
تا خشک نشود مدت بیست و یک روز اقل و یا اکثر و اگر ادویه منقطر بود زود حل گردد و اگر
قاروره بر گیرد و ادویه حل نشده باشد باز قمر را تا به دو ذره از این آب بروی بریزد
سرخ رنگ شود در اهلی منوال قاروره را در میان سرگین فرو برد تا ادویه بکلی حل شود
صفت عقد بستانند قرع و انبیق اعمی مرکب کنند وصل محکم گیرد بطای ابیض و قرع
و انبیق را در گل گیرد و خاکستر بیخته و پاکیزه در میان دیگ کنند و بن قرع را در میان
در میان خاکستر نشانند و در زیر قرع بالای چهار انگشت خاکستر فرو برد و بر گرد وی نیز

و در زیر این دیگ آتشی انگشت افروخته آتش نرم معتدل و چند آتش آنست اگر
دست بر وی نهاده شود تنور زود دست بر وی توان نهاد و دائم آتش میکند تا بکلی
بکار و منقطع شود و در انبیق بیشتر عرق نباشد چنین این علامات ظاهر گشت بسبیل تعجیل
از آتش برگیرد و بگذارد تا سرد شود الگاه بیرون کند و ببیند انرا سرخ رنگ و پاکیزه
و خوش بر سحق کند و در شیشه نهد و سر شیشه مهر کند و چون خواهد اکسیر را چند
طرح کند اگر اکسیر شمس بود در صحیفه بپیچد مثل گویک زد و قمر را بگدازد و این گویک را
در قمر گداخته اندازد و فرو برد بازند تا این صحیفه گویک بگدازد و دیگ یک قمر
بیامیزد الگاه بیرون کشد و سرد کند والله اعلم بالصواب العمل الثانی بستانند
بیست درم زحل و بیست درم عطارد ملغمه کنند و در صلایه نمک و ترشیها بستانند
تا سوا دیرون رود و باب صاف بشویند تا شوری و ترشی از او بیرون رود پس بستانند
بیست درم گوگرد زرد سوده و چهار درم شب جیلی سوده و با این ملغمه بیامیزد
و این اخلاط را بچهار تشقیه از سرکه ارزاک در او حل کرده بشمند بکنند و یک
تشویه بعد هر بار تشعیب شود دیگر لذا ماء ذات الزعوه بر هر صفت ماء ذات الزعوه
آن باشد از نمک شکار و کنند که هر سه را برابر اکر ربع سر این ادویه باشد
بگیر سرکه انداخته یک جوش بدهد چنین نیم سیر با مصاف بگیرد و این را ماء ذات الزعوه
گویند و پنج تشقیه و یک تشویه دیگر بعد از تشقیه بچه که از سرکه در او زاک حل کرده
داده بود بعد هر و همین طریق تشقیه و یک تشویه بعد هر تشقیه بالنهار و تشویه باللیل
و هر تشویه را پس از دیگری خواهم آتش بیشتر از تشویه پیشینه برد چنانکه صد و چهل و
پنج تشقیه و هشتاد تشویه با تمام رسد از این اکسیر درمی بر هزار درم قمر طرح کند بقیر ابریز

باذن الله عز وجل

باذن الله تعالی عز وجل العمل الثالث بستانند ابریز خالص چندانکه
خواهد و باهم سنگ او آهن گداخته یکجا از او سبیکه زند و براده کند و باهم سنگ
شان زیبق ملغمه کند و این ملغمه نمک و ترشیها بشویند تا سیاهی از او برود
و گوگرد ثمث ملغمه بستانند سوده با وی یار کند و در صلایه بسایند تا همه خاک شوند مساوی
در جمره مطین کنند و صد مکم گیرد و تشویه کند در دیگ با سوزش از ده و هر بار
را در تشویه بود باید یک شبانه روز در آتش مدام دارد و تشویه مکرر میکنند تا اخلاط
برنگ شنگرف رومی گردد و الگاه سحق کند و از این آب که گفته خواهد شد
سه روز تشقیه کنند و سه شب تشویه و دست از این باز ندارد چنانکه استاد
این فن گفته است تشقیه بالنهار و تشویه باللیل صفت این آب بستانند
از سرکه پاکیزه صاف چندانکه خواهد جزوی زرنیخ در مصعد و در او اندازد تا حل
شود چون زرنیخ در حل شده باشد هم سنگ زرنیخ در روسوخته سوده در این سرکه
اندازد چون روسوخته حل شده باشد هم سنگ روسوخته گوگرد زرد اگر مصنع
باشد بهتر است و عقاب زرد تمام کرده شود در این سرکه اندازد و بگذارد تا حل
شود الگاه این سرکه را در قرع و انبیق تقطیر کند و این اخلاط را از این مقطر
٣٠ تشقیه بروز کند پیش آفتاب و شب تشویه کند به روز مکرر شود پس از آن
تشمیع کند درمی از این اکسیر بر چهل درم قمر مذاب طرح کند بلون شمس گردد فقط
باذن الله تعالی العمل الرابع بستانند از عسجد خالص و باهم سنگ او زیبق
ملغمه کنند و این ملغمه را تلخیف کند باهم سنگ او گوگرد مدبر مغسول این ادویات را

در حجره مطین دو وصل محکم گیرد و تشویه کند سه شبانه روز در آتش بدارد
مدام چون مدت تشویه تمام شود بگذارد تا سرد شود و بیرون آرد اگر
سرخ شده باشد فبها والا بار تخفیف و تشویه را اعاده کند تا این
همه ملغمه سرخ گردد و هر باری از تشویه دهد با هم سنگ مغسول مذکور
تازه تخفیف کند و سه روز تشویه میدارد تا ثابت و سرخ گردد درمی
از این اکسیر بر بیست درم قمر مذاب طرح کند زر شمس خالص گردد
باذن الله تعالی صفت کوگرد مغسول مدبّر بستانند کوگرد پاکیزه
و او را سه روز متواتر در صلایه با بول الصبیان سحق کند پس بستانند شب
یمانی یکجزو و نمک یکجزو و با آب بساید تا حل شود سه روز متواتر دیگر
کوگرد را با این آب در صلایه سحق کند چون شش روز متواتر تمام شود این
کوگرد با آب صاف بشویند تا شوریها از وی بیرون رود و از این کوگرد
ملغمه را تخفیف کند و تخفیف آنست که هم سنگ ملغمه کوگرد در برابر
ملغمه نهند و هر باری تخفیف دیگر کرد تازه میکند و تشویه می دهد تا بکار
که گفته شد النحاس الاحمر بستانند از عشره درم رصاص و جوهر
مارقشیشا و جوهر توتیای سبز و جوهر دهنج و آهن گداخته از هر یک درمی
و از جوهر توتیا ۵ درم این همه را از پاک کردن بگذارد در یکی دیگچه
... زر و براده کند و باشی و ۱۰ درم زیبق ملغمه کند و آهن را

رصاص را

رصاص رنگاری تشمیه و تشویه میکند تا که سرخ شود درمی از این اکسیر بر هفتاد درم
قمر مذاب طرح کند بصبغه صبغاً حسناً بالغاً باذن الله تعالی صفت کشیدن جوهر
مارقشیشا و دهنج چندانکه میارد او را با سیماب بهم بساید با ترشیها و نمک
تا جواهر او را سیماب با خود گیرد و سیماب سخت زرد گردد آنگاه ملغمه
مذکور را در سفالی بر آتش نهند تا سیماب از وی برود و جوهر مارقشیشا
بماند و اگر این ملغمه را در کاسه کند و وصل گیرد و در زیر کاسه آتش کند
تا سیماب از وی متصعد شود آنگاه سیماب را برگیرد و ضایع نشود و این جوهر
با قدری شکر و روغن گاو و شهد بسرشد و بر سفال بریان کند و در بوته کند
و بگدازد اگر گداخته شود و اگر استنزال کند بهتر باشد و جوهر توتیای سبز هم بدین
تدبیر عمل کند تا جوهر بر بیرون آید صفت گداختن آهن بستانند سوهان
آهن و از با نیم سنگ او زرنیخ زرد یا سرخ در صلایه بساید و در حجره مطین
تشویه کند با آتش معتدل چون سرد شود از حجره بیرون کند و با نیم سنگ تنکار
سحق کند و قدری روغن گاو و قدری شهد معجون کند و بر سفال بریان کند
در بوته در بوته استنزال کند سه بار از پس یکدیگر صفت دهنج
بستانند دهنج چندانکه خواهد با نیم سنگ او تنکار در صلایه سحق کند و با روغن
گاو و شهد بهم معجون کند و در سفال بریان کند و در بوته سر بسته
و وصل محکم کند و در کوره نهد و بدمد سخت تا او در بوته بگدازد
و جوهر شود برنگ مس نوعی دیگر صفت جوهر توتیای سبز بستانند توتیای

سبز چندانکه خواهد بباید نیکو ده بریک و باهم سنگ او تنکار در صلایه باید
و با قدری روغن گاو و شهد معجون کند و بریان کند در بوته با نایزه استنزال
کند صنعت حل زنگار بستانند زاک و زنگار برابر بگیرد بکرد ب باریک و در
سرکه تیز اندازد تا حل شود و صاف این سرکه برگیرد و این ملغمه را برین
حل زنگار تشقیه دهد العمل الساوس بگیرد توتیاء مکلس و زعفران حدید
دردسوخته و شادنج عدسی و شنگرف رومی همه را برابر بگیرد و هر یکی را جداگانه
بسایند و بپزد و در قدح آبگینه کند و سرکه خمر در وی ریزد و در آفتاب نهد تا بیست روز
و هر چیزی ازین پس سرکه تنیده برگیرد و در قدح شیشه کند و هر گاه این سرکه کم شود
سرکه دیگر در وی اندازد و از غبار نگاه دارد و آنچه جمع کرده باشد از وی سرکه
خشک کند و با نیم او سیماب مصعد و نیم سنگ گوگرد زرد و مصعد همه را
یکجا در صلایه سحق کند و این اخلاط را ازین سرکه ادویه در وی پس تشقیه
کند و سحق در آفتاب سه روز کند و در قاروره مطین وصل محکم گیرد و قاروره را
در دیگ نهد از خاکستر بیخته در آن کرده باشد و بر سر قدر مرکب کند و در زیر
دیگ آتش کند یک روز تمام و اگر ادویه افزون باشد بمقدار آن آتش کند
چون از آتش کردن فارغ شود و شیشه را بگذارد تا سرد شود و سر شیشه باز
کند و آنچه از ادویه مصعد شده باشد جدا دارد و آنچه در تک قاروره
مجتمع باشد جدا نگاه دارد و از این ادویه مصعد درمی بر قمر طرح کند یکون
شمساً باذن الله تعالی و از ادویه که در تک قاروره مانده باشد درمی به

قمرداب

قمر مداب طرح کند همان فعل کند العمل السابع بستانند آهک و اشخار و گوگرد
از هر یکی سیر و در صلایه بساید باریک و این اخلاط در هفت من بول صبیان
تر کند و پیش آفتاب بدارد تا ثلث از این بول این اخلاط در خورد آنگاه این اخلاط
با آتش نرم بجوشش بدهد و بگذارد تا صاف شود آب مصفی را برگیرد در جام آبگینه نهد
از این آب زیبق مصعد مصعد مصدع را تشقیه کند سه روز پیش آفتاب و در خمره
مطین کند و تشویه کند این سیماب را یک شب تمام روز دیگر چون سرد شود برگیرد اگر
اگر این سیماب مسرع شد فهو المراد و الا سه روز دیگر تشقیه کند و تشویه کند
تا برنگ لاله شود و الا به همین چنانی عمل مکرر کند تا مسرع شود مانند قطیفه چون
قطیفه نعمان درمی از این اکسیر بر بیست و چهار درم قمر مداب طرح کند تخرج
شمساً باذن الله تعالی و صنعة سیماب در باب هفتم گفته شود والله اعلم بالصواب
باب ششم در عمل قمر اندر این باب هفت عمل است که تقریر کرده شود
العمل الاول بستانند یک جزو سیماب مصعد و یک جزو کلس قمری و یک جزو زرنیخ
مصعد و باهم سنگ شان زنش در تشمیع و حل کند در جام آبگینه و عقد کند
چنانچه در باب پنجم گفته شده است درمی از این اکسیر بر صد درم زهره مسفر مداب
طرح کند یکون قمراً خالصاً باذن الله تعالی صنعت تکلیس قمر بستانند صفائح قمر
و زیبق با شهد طلا کنند و میان خمره مطین نمک بر کند و بر بالای نمک صفائح قمر نهند
و در زیر صفائح نمک دیگر پراکند چنانکه پوشیده شود نمک و وصل محکم گیرد و تشویه
کند تا یک شب و بامداد چون سرد شود برگیرد و در صلایه بساید و باب صنعت

بشوید تا شوریهای نمک از وی بیرون رود این است عمل صفت زرنیخ مصعّد
در این باب راست باید بستانند از زرنیخ چندانکه خواهد و باهم سنگ آن نمک
در صلایه بساید و در آثال کند و سه روز آتش کند تیز بگذارد تا سرد شود و سر
آثال بگشاید آنچه مصعّد شده باشد در قدح زرین سخت شده باشد برگیرد
و قطع و سفال در ته آثال مانده باشد بیرون اندازد و این زرنیخ مصعّد را
با زاء هم سنگ او نمک در صلایه بساید و همان تدبیر تخلیق کرده باشد از بردارد
و باز تدبیر کند تا هفت بار مصعّد کند هفتم بار آنچه مصعّد شده باشد از آن
بردارد و اگر بخواهد مفردات را جداگانه تشمیع کند و جداگانه حل کند بهتر باشد
و چون حل شده باشد با یکدیگر هم سنگ بیامیزد و عقد کند چنانکه در باب پنجم
گفته است و این عمل را شهر بابن منبع المسلمین لطول البقا نه کرده است
العمل الثانی بستانند زرنیخ یک من و در صلایه سحق کند با ریگ و با نیم من صابون
بگا سحق کند و در غره مطین و وصل محکم گیرد و تشویه نرم کند چون سرد شود
بیرون آورد با نیم من صابون با یک من زرنیخ تشویه داده از آن سحق کند و در قاروره
مطین کند و وصل محکم گیرد و در آتش نرم تشویه دهد بعد رفاتی نکاه است
فاسده وصل محکم گیرد و سه شبانه روز آتش محکم کند آتش تیز تا زرنیخ در
حلق قاروره مصعّد شود و تخلیق کرده و بگذارد تا سرد شود و قاروره را
بشکند و زرنیخ محقق برگیرد پس بر وی نیم من شهد و نیم من بیاض البیض
سه ... بهم بکوبد است

و سه سیر نوشادر و یک سیر نمک اشخار و سه سیر نطرون و این همه بساید و در شهد و بیاض
بیضه افکند و در پیش آفتاب نهد تا حل شود آنگاه این زرنیخ محقق را از این آب تسقیه
کند و هفت بار تصعید کند و چون تمام رسد بباید و از برادۀ نقره ده درم و چهار سیماب
مصعّد چهار درم و این هر سه را تشمیع کند میان قدح آنگاه این شش درم تشمیع یافته را از ده
درم از این زرنیخ محقق در صلایه بساید و تسقیه کند از این ادویات از نوشادری
از باب حل شده باشد یکروز پس از آن تشویه کند در آثال یکشب تمام درمی از این
اکسیر بر سیصد درم زهره نقره مذاب طرح کند تخرج قمراً باذن الله تعالی العمل الثالث
بستانند زرنیخ چندانکه خواهد و در صلایه کند و نیک بساید و در قدح کند و انبیق احمر
بر قدح مرکب کند بعد از آنکه هم سنگ او پیه گرده ماده گاو کرده باشد و وصل محکم
گیرد و این قدح را در دیگ افکند نیمه در وی کرده باشند شهد و بر دیگدان نشانند و
در زیر این دیگ آتش کند معتدل و همواره تا بجائی که رطوبت منقطع شود
و هیچ اثری از پیه گاو در وی نماند قدح را از دیگدان فرود گیرد و بگذارد تا سرد شود
و سر قدح بگشاید زرنیخ را یابد مثل قرص سیاه در سر قدح بسته آن قرص
برگیرد و اگر ثفل مانده باشد بکارد بتراشد و بتراشد و بیرون اندازد و این
قرص را در صلایه با ریگ و با برگ در قدح کند و هم سنگ آن پیه گرده گاو در آن
نیز کند و همان تدبیر تخلیق کرده هر باری که از آتش فارغ شود سر قدح بگشاید
زرنیخ بر مثال قرص در سر قدح می‌یابد و ثفل چون می‌یابد بیرون می‌اندازد و این

قرص را با ز صلایه میکند و با وزن ادویه کرده کاه در قرع میکنند هم بر این نوع که گفته
شده است عمل میکند تا غایتی که آن قرص برنگ قلعی گردد و در وقت گداز هیچ
سیاهی بر وی نیارد و هر وقت که صلایه کنند شش نمک طعام اضافه کنند آنگاه این
قرص را نگاه دارد درمی از این قرص بر پنجاه درم زهره منقی مذاب طرح کند نقره
قمرا باذن الله تعالی العمل الرابع بستانند زرنیخ مبیض ثابت مجدد و با هم سنگ
او زیبق مصعد و هم سنگ ایشان قمر ملغمس و در صلایه سحق کنند و از بیاض بیضه
مقطر تسقیه کنند و تشویه دهند تا سیماب مصعد بزیری این زرنیخ ثابت شود
در صفحه جاری گردد درمی از این اکسیر بر پنجم زهره منقی مذاب طرح کند تصیر
قمرا باذن الله تعالی صفة بیاض بیضه بستانند زرشت دره با سفیده بیضه مرغ
باید و در صلایه و در آن گرمی نهند چنین حل شود در قرع و انبیق تقطیر کند و این
اخلاط از این آب مقطر تسقیه کند بمدت سه بار تشویه از این بیاض البیض
العمل الخامس از قمر ده درم و مشتری ده درم و ارغطرو ده درم در صلایه سحق
نرم کنند تا ملغمه شوند بعد از آن بستانند ده درم شب یمانی و ملغمه زرشت در
و ملغمه زرنیخ مبیض و این را در صلایه یکجا سحق کنند تا همه خاک شوند غبار رنگ
و این اخلاط را از آب بیاض البیض مقطر تسقیه کنند و تشویه دهند با آتش نرم معتدل
یکشب نه روز دیگر تشویه دهند همچنین تسقیه و تشویه مکرر تا هر سه ادویه مجتمع شود
و فرام آید و جسدی گردد که از زنده در صفحه جاری گردد درمی از این اکسیر
بر چهل درم زهره منقی طرح کند تصیر قمرا احسنا باذن الله تعالی المحك

صفت زرنیخ مبیض

صفت زرنیخ مبیض در هر این باب باید اگر زرنیخ محقق یا مصعد باشد
بهتر باشد و اگر نه زرنیخ را یکشبانه روز بجوشانند در آب اشک رو داد و حل کرده باشد
العمل السادس بستانند زیبق مصعد یا محقق پانزده درم و کلس رصاص ده درم و زرنیخی
مصعد بیست درم همه را صلایه کنند و با بیاض بیضه مقطر که گفته شد پیش
آفتاب چون از تسقیه فارغ شود در قرع و انبیق کنند و بر سر قدر بنشانند و یک شبانه
روز در زیر وی آتش کنند چون از آتش فارغ شود بگذارد تا سرد شود درمی از این اکسیر
بر شصت درم زهره منقی مذاب طرح کند تصیر قمرا احسنا باذن الله و یحتاج
الی المحلان و هو العمل ابو الفضل عسکری و قد عملت بیدی مرارا شهد بالفارسی نیخ
العمل السابع بستانند زیبق چندانکه خواهد او را تسقیه کند بلبن العذرا و پیش
آفتاب نهند یک روز تمام چون از تسقیه فارغ شود او را در میان طلای ابیض گیرد
و بر مثال گوی ساخته زرد و بجهت احتیاط او را در صدف محکم گیرد و آن گوی را در میان
قلعی گداخته یک شبانه روز بدارد و زیر قلعی آتش نرم کند تا بسته شود چون از
قلعی بیرون آورد دیگر و ز بلبن العذرا تسقیه دهد همچنان گوی سازد و در میان
قلعی گداخته یکشب نه روز دیگر بدارد و هم بدین طریق سه نوبت این عمل اعاده
کند چنانکه گفته شد این سیماب مصعد ثابت گردد درمی از این سیماب
مصعد بر شصت درم زهره منقی مذاب طرح کند تصیر حسنا مجرب

الی الحلال صفت لبن عذرا است بند مرداسنگ بگیر با ریگ آس کرده در میان
سرکه تیز انداز و در آفتاب بنهند تمام روز آب صاف او بستانند بعد از آن
بر آب جوبنه معطر کند بگیر سنجار رنگ آتش کرده و در این چهار سیر آب جوبنه بجوش شد
سرد کرده فرو ریزد و با سه روز پیش آفتاب داشته آب صاف کرده بستانند
و از این هر دو آب را یکی سازد سرخ آب شود در کار برند و این را لبن العذرا
گویند   فرآیه محمد الله علیه

روح احمر زرنیخ سرخ است   زرد است

سیم است   آهن   نحاس   رصاص
مریخ   زهره   قلعی
مشتری

عقاب   سرب   زیبق
نوشادر   زحل   عطارد

تکلیس ارواح و اجساد کلس   بمیع   حار

روح کبریت زرنیخ زیبق نوشادر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شکر و سپاس بی منتهی و ثنا و ستایش بی عد و احصا جهان آفرینی را که بکثیر
از نعیم ذره کیمیای رحمت خود ظلمت و کدورت شرک و جهالت را بر دلهای
ارباب ضلالت مستولی گشته بود بگنج توحید و نقد هدایت مبدل گردانید
قدرت او است از قطرات آب بخار را انگیخته مصعد میکرداند بواسطه
تصعید ملوحه از وی زایل گردد او را آب در یا شود و زبانی را زیانی دارد
و باز آن بخار مصعد را تقطیر کند و زبانی را بدان آب مقطر تشفیه میفرماید
و احیا میکرداند و در روح و بخار را شجار و جمله حیوانات و جمادات هر یکی
به اندازه استعداد خویش از آن پرورش می یابند باد از آنجهت تشفیه
پدید آید و آفتاب را از ابر نیشه سعاید کرداند گر سر را هر که در آمال سینه
خود از گریه دل آه حسرت و ندامت را بسوی قبه فلک تصعید میکرد
و در از اوراق عذاب از نعم اله داد و بس معاصی او را بزدخالص

طاقت مبدل گردانید لطیفی را هر که دل را بتفکر در عجایب صنع او عقد کند خواص امور عالم
بر وی جلوه گر دانند داناى دهنده را هر که از توفیق داد او را بدانش چو که دالالیش جد
و عشق کینه و ظلم و دغای شهوت از نفس خود چگونه پاک کند و بر نفس مالک شود و این صفات
ذمیمه را بر شمردم و امثال این از خود منع گرداند و مرکب نفس را در زیر ران عقل در روح رام
گردانید و او را از دیگه نقصان بدرجه کمال رسانید کمترین پایه اش در دار دنیا آن داد که
او را بحقایق اشیا واقف گردانید تا بدانست را اعجاب در او از حضیض نقصان باوج
کمال چگونه رسد و این علم اکسیر است و صد هزار آفرین از جهان آفرین با صلوات
طیبات و تحف تحیات نثار روضه منور بروح مطهر سید عالم آدم را طیب داماد
بهار است بیت ملک پاینده و طراز ارام علم جامه بقامتش باد چون این داعی
مخلص از میان کافه خلایق بمزیت مودت و مزید محبت آن دولت لازال مقرونه
بالابد ممدوده الی غایة الامد مخصوص بود بفرط مراعات و هر اهوای مستثنی خواست
تا آنحضرت را زیاده رسد و تحفه آورد را در آن حضرت لازالت عالیه بر مثل آن هدیه
ایچ آفریده از ابنای جنس داعی سبقه نبرده باشد و هیچکس از اقران و اکفا داده باشد
آن غنیمت فرصت یافته و بر جنس آن وسیله تمسک نکرده و تامل بکار شد تحفه
شکوفه تر و تازه و زیاده عزیز تر از علم و نیکوتر از حکمت نیافت و اتفاقا هیچ علم
نفیس تر و مرغوب تر و شیرین تر از علم اکسیر نیست و از نفاست و شرف است که پوشیده
علما و حکما پوشیده داشته اند و بر کتمان اسرار این علم وصیتهای بلیغ کرده اند خاصه
بعضی از آن در آخر این خواهد افتاد انشاء الله تعالی آمین پس بر مقتضی این قضیه
بعد از مصنفات حکما و علمای متقدمین و متأخرین چون کتب افلاطون و ارسطاطالیس کتاب

و کر د الاسرار

و سر الاسرار محمد زکریای رازی رحمة الله تعالی را در این علم شرف و مانند مرا شیشه
و کتب ادریس جابر بن حیان و ابی بکر بن محمد صاحب شکلوشه و غیر آن را از هر
کتابی نسخه را درست تر و فایده تر بود انتخاب کرده آمد و آن را از زبان عربی و هایه
از زبان عربی بفارسی نمودم و نام مجموعه تحفة الامیریه مدخل اکسیر نهادم اگرچه سنت
حکما در رسم و شرط اهل این علم آن است که سخن در این علم در پرده گویند و نام ادویه
و عقاقیر و ادوات و آلات در این صنعت را نا چار است برمز و تعریض و کنایه و معما برند
اما داعی را غلبه ارادت آنحضرت و فرط محبت و مودت آن دولت زیادت تا
علما ایشان نگذاشت در کشف القناع مبهمات و حل مشکلات و بیان
رموزات و اظهار شرح تعریض و تفسیر کنایات ایشان هیچ دقیقه مهمل گذارد
و بر وصیت ایشان مبالات و التفات ننمود امید از لطف ربانی الناس از کرم یزدانی
و طبع فیض رحمانی والتماس ترتیب جاودانی است اینو رخسرو عادل شاه عادل
مشهور زمان ملک عادل پرور دادگستر لشکر شکن شیر افکن لازالت الویة بالنصر
محفوظ بواثق الامن عن حصیرتة العالیه مصروفه منور گردد و اله ولی التوفیق
و هو نعم المولی و نعم النصیر و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و این کتاب را بر سه قسم
تقسیم کردم قسم اول در شرایط قسم دوم مقدمات قسم سیوم
مقاصد و شرایط این است اول تقدمة معرفة العلم بالاتفاق
و دانستن علم نیک بمعنی فرا گرفتن علم به استعداد تمام الفاتح بالبیان
کشودن ببویم زبان در دانستن و غیر بودن استاد در علم و عمل الحجه و لا یمکن

یعنی السعی و توانگری دست درطلب دادن اختیار الوقت والزمان گزیدن وقت
جای خلوت و روزگار خوب وجود المخلوة والمکان یافتن خلوت از غیر موافق
التقنت من الاعوان سازگاری از نا جنس را اعتبار باطل باشد التفرغ لامتحان
ناپرداختی برای آزمایش الصبر علی الکتمان صبر بر پوشیده داشتن الحرص
علی للادمان بودن بر دوام کار بحرص ترک الاغترار قبل العیان ترک مغرور
پیش از دیدن هر اجماع این شد خود بمراد رسد و ظفر یافت و بعد
او از طریق صواب بحب نقصان این خصایل باشد دروی قسم الم
درمقدمات مدانکه باب اول در کشف رموزات اصطلاحات و ادویه
اکسیر بزبان یونانی مدار کار باشد یعنی اصل کار این علم اکسیر گویند و کیمیا
و صنعت و حکمه التصعید مشتق است از صعود یعنی بالا رفتن و این چنان
بود ار زیبق یا زرنیخ یا کبریت را در دیگ آتال کنند و سرپوش الشکل
قبه باشد بر وی راست کنند و آتش در زیر وی افروزند تا الجمله بر بالا شود
و بر قبه و لب دیگ نشیند همچون سرمه و شرح نبات گفته شود
تحقیق آنست اجسام مصعدان را در شیشه کنند و قاروره را در گل حکمت گیرند
و آتش در زیرش بر افروزند تند تا الجمله در گلوی شیشه گرفته شود چنانکه شنگرف
سازند مشتق از خنق است یعنی خفه شدن و شیشه تحقیق با آتش یکدست
و چهار انگشت باشد و کردن اصحنه تقطیر چکانیدن مشتق است من
القطر و آن چنان بود اجسام ادویه را در قرع کنند و انبیق راست بر وی نهند

دقایقه در ازل

و قابله در زیرش نهی تا آن چکیده در قابله ریخته می شود چنانکه گلاب زند
آنست قرع ام کالبد گویم انبیق انبیق شیشه است چون شیشه حجامان
اسرار مجمع گویند شیشه باشد اجسام نایزه انبیق بدو فرو شود تا آب مقطر از آن نایزه
در وی می آید محکمه جای آتش قاضی القضاة آتش است صلایه سنگ است
یا آبگینه چون کوی اجسام املاح اجسام بر آن سایند قدح آن باشد اجسام ادرا انبیق و فرمه بزرد
تصعید رست قرع ح زریست قایم کیمیا تسخیر شمس زر گردانیدن است
تسخیر قمر نقره گردانیدن است تکلیس القشر پوست فایده صبغ للارض نمکهاست
تقریر آنست اجسام کبریا از آتش گریزان باشد و قرار گرفتن دود
و دخان کند بدرجه رسانیدن نصعیدشان اجسام از آتش قرار شود بر آتش قرار گیرد
و آن دود و دخان کند صابون الاجساد سرب است تعفین شستن است
تطهیر پاک کردن است طبخ پختن هر کار راست تخمیر خمیر کردن سحق گردانیدن
مقلات تابه است تکلیس آنست اجسام ارواح یا اجساد در آتش بدرجه
رسانیدن اجسام مانند آرد سفید شود مشتق است از کلس یعنی جیر ارواح اجساد زر
و سیم و قلعی و مانند آن را گویند ارواح کبریت و زرنیخ و زیبق و نوشادر
و هر چه ایشان را بر آتش قرار نیست ناقع لغه تنزیل است اجسام حکما خوانند
در اصطلاح اجسام او را اد میدان نیست و دو مه نیز می نامند تحلیل حل کردن
چیزها تا روان شود چون آب و عقد بر ضد این و آن چنان بود اجسام آبیرا

قفله بکیر ارم است
دوویه در و قفله است
و قفله بوزن ازمن است
بر وزن مکه معظمه است
کسرت قفله است

اسبته خواهی کرد در شیشه یا در جامی در ریزی و کل حکمه گرفته و آتش نرم
میکنی تا منعقد گردد و انواع عقدها در مواضع خویش گفته آید انشاء الله عز و جل
الغام امتحانی بعضی از اجساد است با زیبوه استنزال مشتق از نزول است
و این چنان بود اگر بوته باشد یکی زیر دیگر بر زبر و بوته زیرین را در زیرش
سوراخها بسیار کرده باشد مقداری از جوالدوزی بود فرو گذرد و بوته زیرین
درست سر با جوهر دیگر را در گل کنند از آن اگر پاک کرده باشند بدین
طریق بگذارند تا بران سوراخها در بوته زیرین آید و بقیه خبث و غش و الآتیر
از مانده باشد در بوته بالائی بماند و چنین در کتب بها یابد از فاستنزله لو بطا
علا بوطا مرادش این بود از استنزال کنی در طریقه او مذکور شد و این
از جمله اسرار حکمات اقامه بمعنی تقریرست تشمیع آن بود
و اکسیر را یا حملانات را چنان سازی بحسن تدبیر به نرم داشتن از حمیع حرارت
آتش بدو رسد گداخته شود و باز چنین بر دوست باید بیفسرد بی تشمیع
تسقیه آن بود اکلس را بر صلایه افکنی و آب رنگها یا زیبق حل کرده
و سیع گردانیده بر آن میریزی و میسایی تا آن کلس منصبغ گردد بدان
آب تشویه آن بود از چیزها به حرارت آتش زرنی بری و معنی تشویه
بریان کردنست تعریف تعویق آنست که این چیزها را تسقیه کرده یک
بر سر تنور می نهی از درون آتش تشویه باشد و این چنان بود اگر قرع بود
انگبینه یک منهدم کنی یعنی لبها بر یکدیگر راست کرده چنانکه دارو در یک

قرع باشد

قرع باشد و قرع دیگر بر سر او نهی و هیچ گشاده در کنارها پدید نیاید او را
بر سر تنور تشویه می نهی تا از حرارت آتش عرقی بر روی دارو ظاهر شود پس
نیم ساعت فرو می نهی تا سرد شود بار دیگر بر سر آتش می نهی تا عرق می کند
بدین طریق میبری چند نوبت تا تمام شود و تنور تشویه و تعویق بدین شکل است



نشیره و سیوسه زیره است از جنس نمک زران چوب بر بند
فرو ریزد سحق سودنست دوص گویند آب آهن را که
حل کرده باشند تصدیه آنست که اجساد را زنگ حاصل کنی چنانکه
مس سبز از زنگ شود و چنانکه از مس زنگار رود و از آهن زعفران الحدید
گیرند شقیه پاک گردانیدن اجسادست از زنگ و خبث رابط
آن جوی است با گوی از آهن یا در نشینی سازند اجوهرها گداخته
در وی ریزند و آنچه از آهن بود از اسکنه نیز گویند کور آتش دانست
و برج چیزیست بر شکل بوته سر شکسته جوهر در آنجا بگدازد مغرفه
چیزیست از جنس طاس خورد از آهن ساخته بر طرف او دسته مجوف از چوب
در آنجا سازند و بوقت آنکه الغام کنند یا جواهر در آن گدازند بر آتش می نهند
و اهل این صنعت را ناچارست ازینچنین مغرفه زبل سرگین است
رماد خاکستر براده خردهای آهن را از سوهان فرو ریزد چنین آهن
و مانند آن سایند از الف زرد سیاه آهن و سو نشر گویند و سحاله
و براده یک معنی است نار مقلوبه آتش تشویه است فصل

زر را شمس و قمر را سیم و قلعی را مشتری و سرب را زحل و مس را زهره
و آهن را مریخ و زیبق را عطارد گویند و نوشادر را عقاب
و غسال الاحجار گویند فصل ملقوس ؛ مطاطیش ؛ بوریطیش ؛
سندراجاه ؛ ارسنیقون ؛ نطرون ؛ غارش ؛ ارس ؛ زادمش ؛
عیانا ؛ عیاه طیار ؛ فرار ؛ آبق ؛ این همه نامهای سیماب است
ایرون ؛ صدیدا ؛ سکبلا ؛ اخرونطا ؛ جناح الشب ؛ ابا سیقون ؛
صراف ؛ وسلیون ؛ این همه نامهای طلق است قاطول ؛ راس ؛
ذنب کبری ؛ ذنب صغرا ؛ نفس کبری ؛ نفس صغرا ؛ سریقون ؛
شحوا ؛ رجراج ؛ مفلوج ؛ عقرب ؛ ماء آدم ؛ کوکب الارض ؛
آب دریا بول است بجهة آنکه او نیز شور است روح احمر ؛ زرنیخ سرخ
روز ؛ زر است شب سیم است سنگ سیاه سر است کوه بزرگ
پر گیاه سر است جمال و بهای نو مویست سنگ معدنی اره زنگ
دارد و بیگانه مانند خایه است خایه حکما مویست کوه دشوار را عقاقیر
در امیست دو غار دارد سر است کل اول آتش و آب است
گل ثانی زنبای احمر است قلم نوشادر است مسحوق بیکلف آبگینه است
جزو دو هلیل زیبق است ناطوس شکر است برجیس نمک است
قطیر ارزیر است لبن العذرا زیبق حل کرده لبن الخنزیر

روغن فایه است

روغن فایه است فلیون پوست بالاپای بیضه است باب اول در اسماء حجر
مکرم و نباتات معظمه حجر المعدن حجر الزاذ سم الافاعی الجوهر المراد بیضة الحکماء
الحجر الذی نزل علی موسی علیه السلام الحجر الحقیر النافع الفیلسوف والاسیر البشر
بنات النعش الحجر الموجود بکل مکان الحجر الذی لا ثمن له الحجر الذی اذا کان مع عبده
لا یقدر اعداد ان یخرج من مکانه ولو اجتمع علیه ملوک الارض الحجر الذی لا ینتفع به
قبل تدبیره فقط ولکن اذا ادبر تدبیر الحکماء لا یعرف قیمته حجر المطر الحجر الرفیع البدیع
باب دوم در اسماء کلس والارض التراب الطلق الکبریت الابیض ؛
کبریت الماء النسر الواقع الخزف الهندی الفضة الرصاص قشر البیض
تفاح الجن ملح الذهب ذنب الکلب الحجر الابیض الجسم العظیم الاذار
المرقشیشا الابیض قشر البجر الزجاج الحد شحم الکلی الزوج الکریم
قشر اب البحر السید الطلاء الابیض الارسنیقون الملح المر
شحم الارض کوکب الارض الهادی معدن الفضة حجر البرام
الزیبق المعقود الشیخ الزرنیخ الابیض الجان سید الحیتان حجر الماء
البارد الناس الثور السنبله الشیخ المصطکی المشتری ساکن السواحل
الکلب العلیه الناشف العطشان الثقیل الخردل البحری الطلق المکلس
الثلج الارض المیته مذنب الاحا والرخوا الزرنیخ قید الآدابق
المفرج ملح الحکماء باب سیم در نامهای زیبق حجر مکرم صابیاض البیض
بول البقر لبن العذرا بول الجواری البول المصعد بول الصبیان

نسخه
الشطرنج

الابوال كلها ماء الكبريت الابيض ماء زرنيخ للابيض الخل المصعد ماء النوره

ماء الكراث اللبن الحليب ماء الورد ماء الشب السم الرطب ماء

الزيتون زيبق الحكماء الطلق المحلل ماء النحاس ماء الشوري ماء القلي

ماء الصابون ماء البرق ماء الشكر ماء الفرشها ماء الشعر ماء

المرقشيثا ماء الرماد ماء السموم ماء الدم ماء الفضه ماء البحر الماء

الخالد ماء الحكماء ماء القراح الماء الالهي والماش حماض الاترج الحك

المبيض القمر الرطب الملك الابق كلها الطيار المفلوج للاب الشعاع

النور الواسطه الصرار عطارد الفرار البنات الروح القصار علي الاجساد

باب چهارم در اسامي صبغ مطهر الزيبق الشرق النطرون الشرق

النسر الطاير السماك العقاب المنخلف الشب اليماني البوارق كلها

حجر الهواء السكر الطبرزد التمر الفانيد الناطيق الكبريت الاصفر

الشادنج السوري العودث حجر البرام حجر الدم الصبغ حجر الزر

صفره البيض البورق الحاسف المريخ القلقند القلقطار القلقديا

الشمع الاحمر السندروس الصمغه الحمراء التوتيا الزنجار الزنجفر الدم

هنج الاشنان الفارسي اللوز المرجان الخفيف الشقيق الزنجبيل حب

الخروع السمسم الحلتيث دم الاخوين الكبكج الكورجب القطن

الشمس الشعر الحنظل الفلونيا البنج الصابون الفوه قرون

الكباش حب الفرانجيل المسحوقنيا اللاجورد المعصفر الحجر الاحمر الرطب

الزكن

الرطب الزكن الشب النحاس الياقوت الزعفران فشاء الحمار سحالة الذهب

القلب المواسخ الكحل الردستجنج المرتك النفس الزنجار الاترج زبرجد

الشاهين البارد الصقر النسر البيد الكهربا رمل الذهب الياس الكحل

الاسد القوس الحديد الاحمر الهندي البرق العروس العقرب النجم الغمام

المصعد واله المستعان فصل در شرح و تفسير اين ابواب باب اول

در اسامي مريبي او ميرات بر بزر و حجر مكرم و نبات معظم اوست باب دوم

مرمزان كلس اوست باب سيم در مرمزات ازاب صبغ مردق ا است

ار ازدي منقطع شود باب چهارم مرمزات آب زرد با سرخي زننده است

ار در كرت ايام بكند و معني اين اسماء عليحده گفتن بتطويل ادا كند چون

مقصود معلوم شد پس شرح آن اهتياج نيست واله المستعان و عليه التكلان

فصل از حجر مكرم چهار طبع منفصل شود بعد از تدبير خاك و آب و آتش و هوا

و نفعي او برودت و ناراو حرارت در نگ اوست و آب زيبق طبع

بلغم و هواء خون است و تمامت زيادي و شرع اين رود شد و بيان گفته شود

انشاء اله تعالي فصل بدانكه رنگ در اجزاء جسمه نشود الا تا وقتي را مخلوط كرد

با آب پس آب با رنگ در اجزاء جسمه رود آنگاه بحرارت هر آب در تن بها

از وي برود رنگ ثابت ماند پس بر مثال قياس صبغ مخلط شود بروح

صبغ و روح بكلسي دهند تا منصبغ شود بعد از ان بر جسدي از اجساد

طرح كنند هر ماثلي را فضه بود برود و صبغ در جسد ثابت ماند فصل

بدانکه چون ما سیم را رنگ زر خواهیم داد یا زهره را رنگ قمر ناچار است

که ما را از رنگ سرخ کننده و دانستیم از آمیختن این رنگها با اجسام صلب حجری

ممکن نیست تا آن را نرم و روان نکنیم و سیلان در وی اجسام الا بگداختن ممکن

نبود و چون گداخته شدند هر رنگی سرخ کننده یا سپید کننده ما را ازین

غرض است هرچه اگر این رنگ بر آتش پایدار نبود و سوخته و تباه گردد و فایده

ندهد و مقصود بحصول نپیوندد و اگر مداخله نکند و بجملگی اجزا اقسام در نیاویزد

هم فایده نبود و اگر نیز مداخله کند لیکن در ثانی الحال منفصل شود هم مراد حاصل نشود

و اگر نیز نشود و لیکن اجسام را البوراند هم فایده ندهد پس ما را درین کار احتیاج افتاد

بدار وی رنگ کننده زرد و دیگری سفید چنانکه با اجساد گداخته بنوعی مخالطت

کند که محترق نشود و اجساد را البوراند و از اجساد بطول مدت یا بکرات

و مرات که گداختن و بر آتش نهادن متخلص و منفصل نشود و سکوبنده

نباید است او را این تاثیر است و گوگرد است و بعضی گویند کبود باشد

و این گوگرد احمر گویند جز این گوگرد ها در خزانه و دما و ندیر موجود است

و معهود چنانست می دهند زر خیر است سفید اسرار نقره کند

بی آنکه هیچ تدبیر با او مخالطه کند و بدانکه او را تدبیر کنند و پیشتر حکما گفته اند

و این حدیث در تصانیف خویش مندرج کرده اند لیکن چنانکه گفته اند نه آنها

اکسیر را بدان طرف رفته است و از ما تجربت آورده بس چرا اینها ما را نگریزات

از جوهری با چیزها گداخته مخالطه شود و جوهری این را الحام کند یعنی اجزا را

نزد هم در آورد و درهم سازد چنانکه در گرفتن منفعت نشود و جوهری

انعقاد او بر آتش

سرخ

انعقاد او بر آتش پایدار بود و حیلت گرانها را با هم آمیخته گرانهر چنانکه جمله یک جوهر

و متحد شود بمثابتی که اثر آتش ایشان را متفرق نتواند کرد تا از آن صبغی در وی نفوذ

رنگ کند و بدان جوهر مخالطه دارد با مزد و بدان جوهر ملحم که در وی بود الحام

کند و بدان جوهر ثابت که در وی بود پایدار گردد چنانکه بوجهی از وجوه تباه

متفرق نشود و بدان جوهر ملحم رطوبتی بود جامد که آتش او را متفرق و مبدل

نگرداند پس ضابط اینست که اکسیر بران صبغ که در وی است ثبات کند

و روغن که در وی است جامع است میان صبغ لطیف و کالس کثیف

دهنیه سیلانی که در وی است حل کننده صبغ است پس این دهنیه با

این صبغ و کالس بهم غوص کنند کالس انی که رسد پایدار بود صبغ و دهنیه

با وی بود مثال رنگ سرخ در عناصر آتش است و مثال دهنیه هوا

و مثال مائیه آب و مثال کالس زمین و سیم را سه رکن بیش نباید

زیرا که او را بنار یه حاجت نیست فصل یکی از جماعت شیخ محمد

زکریا رمردی سایل این حال شد که او را عملی از اعمال صنعه در آموزد

شیخ گفت خذ الشیخ المصری و اطبخه بلبن العذراء حتی تشرب

من اللبن حصته لا غیر ودعه فوق النار حتی یجف ولا یبقی فیه نزده

ثم قومه بالتقطیر قواما تاما و کرر القوام فکلما زاد فی قوامه زاد فی لطافته

حتی لا ینقص من الوزن شیء فهذا فضة الحکماء وافعل بزوجته المشتریه

کذالک ولکن اوضع من اخته المغربیه قدر حمته حتی یکون قوامه

فی الّا رمکلی فهذا مذهب الحکماء و علی هذا قول الحکماء لا یکون الذهب
الا من الذهب ولا الفضه الا من الفضه و این عمل را بجهة آن تصرف
نکردم و در معرض ترجمه نیاوردم تا بدانند از عمل و حکما تا چه حد این علم را
عزیز داشته اند و چه مایه وصیت نکرده اند و سخن چون در پرده رانده اند
و هرچه ترجمه کرده ام در این کتاب و از عربیه بفارسی آورده تمامه
اجمالی مرموز و مبهم و پوشیده گفته بودند بلکه بعضی به بسیاری از این
مشکلتر بود اما چون کرده آمد تا مجال امکان بود هیچ اشکال در این
کتاب را حل ناکرده فرو نگذارم پس واجب گشت این عمل را
تفسیر دهم رموز او را شرح دهم والله الموفق شیخ مصری کلس مجرم
مکرم و نبات معظم را میخواهد حتی تشرب من اللبن حصه نادر
تشویه و تشعیه است یعنی تسقیه میکن او را باب روشن صاف
و آهسته آهسته برفق و مدارا بقوام می آورد و تشویه و تشعیه را مکرر
میکن تا لطافت و قوام او زاید شود و نقره حکما است و در وی شرحی
آب زرد میخواهد اما آخت مغربی آب غلیظ رنگ را میخواهد و او را
بجهة آن مغربی گفته اند و الیاس اسمها و اوست و بعد از وی هیچ آب
ما نکلم و تعلق خشک در این قرع مانده بود یعنی چون آب او را زیبق
المحلی اگر بند در سحق و تشویه و تشعیه هم سنگ کلس دهی و تشویه تمام کنی
زهره را قمر گرداند چنین از باب آیم و سیم کلس شعر را تشعیه و تشویه

کند چنانکه شرط است از وی سیم یا زر خالص پدید آری و از این جهة
حکما گفته اند زر لا از زر یعنی اکسیر زر باید از سرخ بود و نقره الا از نقره نبود
یعنی اکسیر نقره باید از سپید بود والله اعلم بالصواب وصلی الله علی محمد واله اجمعین
باب ششم در معرفت ارواح و نفس بدانکه ارواح و نفس در اصل یک طبیعه و یک
جوهر بوده است باختلاف عوارض و ترکیب و ارواح مختلف و متفاوت گشته اند
بعضی با هم ممتزج میشوند و بعضی نمیشوند و بعضی جامد است و بعضی سیال است و بعضی
از ایشان ثابت است و بعضی فرار و بیقرار و بعضی از آنکه مایه بر آتش ثابت
میکند و از الامر محترق میشوند و بعضی خود در حال در ساعت از آتش میگریزند
شوند چون زیبق و امثال آن و این اختلاف عجب غریب و بعد از حد
اعتدال مزاج و از میان آنکه معتدلتر و جوهر لطیف تر در وی او صاف تر است
زر است بعد از وی نقره و میان سیم و سیماب و زر مجانست است از آن
روی که سیماب بهر یکی از جواهر مخارجت و ممالطه میکند و در زبان نمی آرد ایشان را
و از ایشان مفارقت نمی کند گوئیا ایشان استان یکدیگر زیبق نقره
مرطوبست سیم زیبق یابس است یعنی زیبق خشک نقره زر سفیدست و زر
سیم سرخ است فصل اعلم وفقک الله وایدکاه بالنصر منه ارواح
سته در ابتدای تکوین و تمرین روح بزرهبیه داشته اند درجه کمالیت ایشان است
عوارض و آفات عارض گشت و ره این سعادت بر ایشان بسته گردانید
تا بدان سبب از بلوغ کمال قاصر ماندند رصاص سیم است بعلت جذام

مثلا زیبق نقره است مغلوب سرب زر است بمرض علت آهن زر است
سوخته نحاس زر خام است اکسیر طبیب این اجساد مفلوجه را بطریق طب
معالجه و طریق آن است که این اجساد بعینه بر شیوه معالجه ابدان شود یا بمقابله
یا بمماثله مقابله آن است که ضد را بضد برابر کنی مثلا خشونه بملاسته و یبوسه
دیگری را برطوبت ولین و خفت را به ثقل مثلا و لاغر سبب خفه انبساط و
تخلخل است و تخلخل مشتق است از خلل و معنیش آن است که جسم را از
اجسام انضمام تمام و اتصال بکمال نبود و در میانه تجاویف باشد مختلف
از هوا که موجب خفت آن هوا بود پس چون تو مقابله کنی آن تجاویف را
بدارو که آنرا انبساط گردانند و اجزا انبساط را درهم کشد چنانکه تمام بیکدیگر متصل
و منضم شود تا هیچ از آن تجاویف نماند و همچنین است سایر علل و آفات و عوارض
هریکی از اجساد که از آن اساس زر مختلف و مرضی علت او و مزید آفات
و معلل مزاج او است معنی مقابله اما مماثله آن است که جسدی از اجساد
که اساس زر چنانکه طبع او ملایم و متقارب بود و موافق و مماثله طبیعه آن
جسد بود مثلا جسد است گرم مزاج الا آنست که حرارتش بکمال نیست تو
بداروهای گرم که مثل طبع او و از جنس او باشد حرارتش بکمال رسانی
و بر همین قیاس طبیعی که در وی نقصان بود با دویه که مناسب آن بود
می‌شسته باین داشته باشد را میکنی و معنی مماثله این است و معالجه اجساد
آنکه دست دهد که مزاج و طبایع هریکی بشناسی و لایق و دشمنی و موافقت و مفارقه
که در میان ایشان است بدانی والله اعلم بالصواب باب هفتم در معرفه اجساد متخالفه

و بعضی

و بعضی از اجساد اعلم ایدک الله بالنصر بینه که سرب از جواهر رصاص است
و نحاس از جواهر زهره رصاص است زیرا که پیران را جوانان نامند باشد که
است دارند چون نحاس یکدانی و سرب بودی امزاری امتزاج
ضعیف بینهما حاصل شود و جوهری بیرون آید که آنرا مفرق خوانند مشتق
از تفرق و در ثانی الحال چنین حرارت آتش بایشان رسد بار گداخته
شود نحاس دفع او میکند و او را میراند و او را از خود دور میکند تا تمامه از وی
بیرون آید و حدید از جوهر مریخ است و مس از جوهر زهره است مریخ
و زهره عاشق یکدیگرند الا آنست که قوه آهن قوی تر از قوه زهره است
آتش او را الا از وجه تفاوت اجتماع عشاق نتواند گداخت و چون میان مریخ
و زهره مخالفت است منفصل نگردند و متفرق نشوند از هم الا بار دیگر
که قهر ایشان را و رصاص از جوهر مشتری است و میان زهره و مشتری محبت
است چون ممتزج شوند جوهری بیرون آید که آنرا اسپید روی گویند و در ثانی
الحال که در آتش برند در آن مدت که سرب گداخته شود رصاص نیز
بگدازد اما زهره او را از خود دور نکند و او از زهره منفصل نشود چنانکه
ابار را دور کند و بقای آبار در رصاص به آتش یکسانست چون درهم گداخته
شوند البته متفرق نشوند چون زهره و مشتری باهم آمیخته امتزاج گیرند
و زحل جدا نکانه که داخته باشد و امتزاج نکند زیرا که چنین زحل مراصله

وحجر را زهره را مشتری سه مثهره بکند غیرت آرد ونخواهد را داخل شود
و اگر کسی را این عجب علینا ید امتحان کند فضه باطن حدید سرخ است
و نارنیست و باطن نحاس زرد است و طبع او هوائی است و از محاجت
سرخ و زردی رنگ نارنجی در وجود آمد و ظاهر و باطن رصاص سفید است
والله اعلم بالصواب قسم سیوم در مقاصد و آن بر باب است باب
اول در ساختن ادویه است که اکسیر را ازان ناچار است عمل قلقند
بستان زاج کرمانی یکمن و در دیگ مسین بینداز کوفته و پاک کرده و اندکی
زنگ در مقدار بیست درم یا سی درم در وی افکن و چهار من آب بروی ریز
و بجوشان تا نیمه برود ازان آب و مصفی کن در طشتی و دیگ را بشوی
و آب زاج در وی ریز و بجوشان تا سرخ رنگ گردد پس او را در جای
مسین کرده بگذار تا سرد شود و بسته گردد و حکما وصیت کرده اند که
چون قلقند سازی در ظرفهای مس بسیار باید و در قلب بریزی تا آب
بالای بجوش شد عمل قلقند پس زاج سرخ را بکوب و بیبیز و در دیگ
ریز و آتش کن گاه گاه به چوب پاره می جنبان تا سرخ شود پس بردار
و بنه تا بسته شود قلقند پس ابنت و اندکی زنگ در با بدار بروی آمیخته
باشی نوعی دیگر زاج سرخ بکوب و در قاروره نهای لکت حکمه در گرفته
و سرش استوار کن و در تنوری نه و آتش سرگین در وی افروز روز
دیگر قاروره را بشکن و آن زاج بیجان گرم در برگ کرشنه نه مقدار

نیم روز

نیم روز تا سبز گردد و باز در دیگ مسین بریز و جوش برآورد تا قلقدیس شود
و اگر همان وقت او را از میان کرشف برداری در شیشه کنی و باز بر آتش نهی
قلقند بود قلقطار زاج احمر را بکوب و در دیگ مس کنی و آتش برافروز
چون آهسته تکلیس و اتفاق در او ظاهر شد بول الصبیان بروی ریز و
بر جبیان بجیبه تا چون پوست جو گردد و این قلقطار است عمل
مدبر را بکوب و نرم بیبیز و در طنجیر ریز و باید که طنجیر سفالین
باشد چون باد و رسیده باشد پس با آتش نرم نه تا بجوشد و بالا در وی افتد
پس از آتش فرو نه تا سرد شود پس بکوب و بیبیز و در شیشه کن و نام بروی
زبیر تا بوقت حاجت عمل تنکار ملح قلادس مدبر جو را
بکوب و حل کن و بجوشان تا ستبر شود چون آغاز آن کند او را به بندد
در وار آتش فرو گیر و این کوره است نزدیک آهنگران
سرها و بدین و مانند آن از دست افزارها او می کشند بد و باز بپیوندد
عمل ملح قلی بستان یکرطل قلی سفید و نرم بکوب و ده من یا کم و نیم
آب بروی ریز و ساعتی بگذار بعد بجوشان تا نیمه یا بیشتر از نیمه برود
پس از آتش بردار اگر آب قلی بایدت نگاه دار و اگر ملح خواهی چون صافی
کردی او را در طنجیر پاک ریز و گرم میکن برفق و مدارا تا منعقد شود
ملح چون از ان ملح البول بول را در دیگ

ریز

سای ریزه و بجوشان تا ستبر شود پس در قرع و انبیق آبگینه بقطیر کن چون
متغیر شود و ستبر گردد و به دوالت کن و قابله روغن نه و آتش سخت برافروز
آنگاه از تقطیر منقطع شود پس ثفل از قرع بیرون آر و بابی و آب مقطر مذکور را
جدا دده و به همدیگر زن نیک و بگذار تا صاف شود رنگ آب لاجوردی گردد
پس آب را از وی صاف کن و بر ثفل آب دیگر زیاده کن و بجوش و بگذار پس
صاف کن و هر دو آب را جمع کن و در قرع افکن و تقطیر کن آنچه در قرع باند شبه سفید
زرنیخ البول بود پس چون خواهی حل کنی در زبل نه تا حل شود آنگاه ستبر عقد تا
هفت بار حل بکن و عقد میکن این آب را در تبییض نحاس نیک بکار آید خاص
زعفران الحدید نرم آهن تنک کرده به یک سال تا پاک شود و روشن گردد آنگه
انکه زنگ را در سرکه جهانی نیک ترش افکن تا جوش برآورد و بردار
این سرکه بهر روز بر آهن بمال و بجای نمناک نه تا خشک شود پس باز بمال
هفت بار چنین کن آنگه این صفائح را در پاره کرباس پاک بپیچ آنگه این
سرکه تر کرده باشد و بجای نمناک نه ده روز پس و بردار و زعفران الحدید از او
بکارد بتراش و در شیشه کن و آهن مذکور را باز به یک سال و همان معامله کن
تا وی را درکرت اول کردی و ده روز بجای نمناک نه و باز بر روی وی نشسته
باشد بکارد بتراش و چندان از حاجت افتد و بر همین نسق میکن پس تمامه را
در شیشه کن و سر شیشه را استوار کن و نام بر وی نه بوقت حاجت استوار
کردن شیشها تا در آتش نشکند بر کش آهن نرم و آبگینه کوفته و بیخته
با سفیده بیضه معجون کرده بر شیشها طلا کند بمقدار انگشت کارد

دهجای نمناک

و بجای نمناک گذارد پس روز تا استوار شود آنگه زبر وی بکل حکمه در گیر
و به مقدار یک انگشت ستبری و در آفتاب نهد و آن تنوری باشد بزرگ خانها
پس در خانها ساخته همه را راه در یکدیگر اندکی آتش در زیر این خانه برافروزد
جمله خانها گرم گردد در خانه کل حکمه کل سپید نرم را از ریگ پاک
کن و هم چندین زبل گرفته و بیخته با وی آمیخته باندکی بوره و موی آدمی یا موی
بز خورد کرده در میان او کن با نمک آب کل بسرشش تا پنج کرت تا محکم شود
و اگر شیشه چنین شیشها و یا غیر آن در کل حکمه گرفته هم در حال با آتش نباید برد
بلکه باید کرات تا خشک شود استوار کردن سر شیشها و در زها این
جنس نمک را در کوزه مطلی کن و در زیرش آتش سرگین برافروز تا بگداخت
پس کوزه را بشکن و آن نمک خرد بکوب و به سفیده بیضه معجون کن و آنچه
خواهی چندانی و طلا ران بکل حکمه در گیر و مهره بزن محکم شود و اگر چنین
کوفته و کوی آهن بزرده خایه معجون کنی هم نیک بود و هم خاکی سفیداب و مرداسنگ
کوفته با بیضه معجون کنی صفت زرنیخ و هزار اجساد را اقراق کنند ترکیب
زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و زاج و نمک بالسویه و همه را با سرکه صاف تر کن
سحق کن پس آنگه هفت روز در آفتاب خشک کن او را انگاه دار تا وقت در
تشقیه زهره زهره را تنک کن و بکارد پاره کن هر پاره از انگشت با
سه انگشت با کمتر پس سرکه ترش در دیگ ریزد اندکی زنگ در وی ریز
و آن پاره‌ها را سر را در وی افکن و بجوشان چندانکه آن سرکه در خود چیند

و تمامت را نشف کند پس بردارد و گرم کنی تا سرخ شود و در آب
کند یا میریز چنانچه چند نوبت میکنی باز گرم کرده در میان سرکه که نوشادر
در او حل کرده باشی می افکنی تا آن وقت که هیچ رنگ در وی نماند پس
گرم می کنی و در روغن زیت می ریزی تا عجایب بینی و چون گرم میکنی و در زیت
اندازی چه گرت در همان روغن زیت انداختن ممنوع است زیرا که
از برای حکمه میفرمایند که در ده جا زیت پر کرده داشته باشی در هر جا یک نوبت
ریزی تا ده نوبت یازدهم نوبت در زیت اول ریزی و غرض در این است
که عجب سرّ این چنین نسناس بیده در وی انداز سرد گشته باشد و این از جمله اسرار
این باب است نفیس و از جمله عجایب و اندک مرفت لبستان قاروره
و سی عدد تخم در وی و احتیاط تمام کنی تا سفیدی نینداز بهیچ کم و بیش
که اگر افتد غلط است و مضرت دارد و عمل تباه میشود البته و سر قاروره را
استوار کنی و از آب و نم نگاه دارد با مرار سرش به پوست بندی محکم پس در
زیر زبل دفن ده روز تعهد کنی تا چون کرم در افتد و یکدیگر را می خورند باز
ایشان را در زیر سرگین که [illegible] چند روز از این حال نقل کنی تا آن وقت که جمله
ده کرم باز چون دیدی که باده عدد رسیده اند و سرش بربندد و جائی نه نه
آفتاب باشد نه نم و هر روز نیم درم زعفران بترازو میکش راست و رشته
ریشه باب تر میکنی و در شیشه می انداز تا ایشان بخورند چنین ده روز بر این منوال
رفتن طعام ایشان منقطع کنی و بگذار تا یکدیگر را بخورند و که عدد بیش نماند
پس ایشان را یکروز درمی زعفران تر کنی و میده و یکروز توقف میدار و ده
روز دیگر بر این نسق بر دیگر روز غذا میده و دیگر روز نه پس چون

کار بجائی رسید حکما اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که غذا منقطع باید کرد تا یکی از آن دیگری را بخورد
و سقراط و تلامذه او گفته اند که یکروز غذا می دهیم و یکروز نه تا یکی باشد پس چون یکی پیش ماند
هر روز او را درمی زعفران باب تر کرده ریشه ریشه می دهیم چهل روز یا به این ترتیب گردی
و کرم بزرگ شد چنانکه قاروره جای بر وی تنگ شد یکروز میده و یکروز نه تا ده روز اگر
بمرد فبها و اگر نه غذا را از وی قطع کنیم تا بمیرد پس از قاروره بیرون آریم و در جای گرم
یا در آفتاب نهیم تا خشک شود چه در آفتاب یا با آتش نرم خشک کردانیم از حال خود بگردد
پس یک پاره زهره منفرق و او را در بوته نهی و بگذاری تا چون گداخته شود و در بوته میگردد و
بوته از آتش بیرون آر و بگذار تا گرد شود و حرکت او ساکن شود پس در راط ریزی
الکه بکرب و تنگ کنی و کلک زیاره پاره کنی و بگذاری و از این اکسیر دانگی بر اندازی
و فرود ریزی باز بگذاری و نیم دانگ دیگر بر وی اندازی و فرود ریزی زری باید سرخ و نیکو در ضرب
و سکه قایم باشد اما بگداختن نه در بر دیناری سر منقل دانگ و نیم از این اکسیر باید کرد بود که
چنانکه گفته شد اما بهترین عمل در این باب آن است که این کرم را در قاروره مطین
اندازی و از بالا در تا تار شام آتش نرم کنی پس آنکه سر قاروره را بپوشی تا هوا
بدو نرسد و سه روز بگذار پس قاروره را باز کنی و بجوی او از او صعود جزء قمر اندازی
شتش بیرون آید قایم بگداختن چنانکه محتاج بهمه رفیقه نباشد و العلم عند الله و در آن
حال که ایشان را زعفران میدهی احتیاط کنی که بوی ایشان بمشام تو نرسد که خطر
ناک است و بینی را با پریشت که حکما چنین فرموده اند تلبیس حرابر باده
شاخ بز کوهی و سم خر و جبه و شیر بر هر چه خواهی اندازی در آن وقت گداخته گرد
نرم شود مجمع القوم لبستان بول صبیان و در قرع انداخته تقطیر کنی

وبا زان آب او از قرع انبیق تقطیر کن بجای مسکن تا انکه هیچ تقطیر نکند و در قرع سیه شد چون
نوشادر پس سه درم از وی با یک رطل از گرد زرد بیامیز و نرم بسای و تقطیر کن آن آب
را مقطر شد از انجم القوم گویند و عظیم بکار آینده است زرنیخ زا و جمله اجساد را
با و تقطیر کنند احجار را اکبر بند و نجم القوم بیامیزند و یک شب بگذارند پس در قرع تقطیر کنند
والله اعلم ما ء الکلب والکلبه نسبت از زرنیخ قلعی و نیک بسای او را البر که ترش بتکلیس
کن و شبها نیز همچنین تدبیر کن تا زود سفید شود و این را اهل صنعت النفخة القوم
گویند اگر زهره انار را سفید گرداند و اگر بر زیبق طرح کن قوام دهد پس یک رطل از قشر
مدبر سفید پنجاه درم النفخة القوم نرم بسای و بهم آمیز و حلش پس در قاروره نگه دار
چون زیبق حل خواهی کرد بر هر یک رطل زیبق مثقالی از این آب افکن و در زبل
دفن کن در سه روز حل شود چون در کتابها یابی ما ء الکلب والکلبه بدان
مراد این است گفتیم و کبریت را در طغار یا در جام کن و چندانکه بر سر او آید
از این آب بر ریز و سه روز بگذار و خشک کن اگر یکبار اول سفید نشود همین عمل
کن تا سفید شود چنین برف و در سفید کردن زرنیخ زرد و سرخ همین عمل کن
و اگر خواهی زیبق را تکلیس گردانی از این آب بروی طرح کن در یک هفته زود
سفید شود و اگر تصعید جواهر خواهی کرد هر جوهری را بود تکلیس او را بدین آب
تر کن و تصعید کن و اگر حال و است عنه جسدی را حل خواهی کرد از این
آب بروی ریز در حال حل شود و اگر انگشتری یا درمی در این آب افتد اگر
از سنگ باشد توقف رود حل شود و اگر قفل را بدین آب ترکنی و سنگی بر و به همین آب حل
وی زنی از آنکه تر کرده باشی شکسته شود هر جا که از این آب در وی بود

یکی را حل کند

انکی را حل کند پس حقه در آن است که او را ابتدا او را در قاروره محکم ریزی
و قرص را از روغن پر کنی و قاروره در میان روغن نهی تدبیر مقشیشا ربغت
نوبت بتاب و هر کره در سرکه نمک و روی حل کرده باشی غوطه می ده و پس
روز میان او را بسرکه و نمک سوده و روز چهارم با آب صعود بشوی تا شوری
از وی سفید شود عمل طلیقون و این برنجست را اگر بد و کسی را و جهت
کنند التیام نپذیرد اگر از زخم تیر و چیزی و بد و مر کسی بکند هر گز نیاید و اگر میل
بر زنند و کسی را در چشم [illegible] کند و در چشم او کشند به گردد و حاصل بیاض
اگر در چشم در آید وجه عمل او تو تیای سبز را اغشته کن در بول البقر یکماه
و هر پنج روز بول تازه می ریز پس خشک کن و لبد سرخ بیارد بکوب و ده روز
در آب اشنان تر آغشته کن پس خشک کن و بسای و نمک منقی را بگذار
و به هر ده درم از نمک سه درم و نیم از این دارو طرح کن و این عمل تعیین است
از جز در خزانه ملوک نباشد و در خواص قوم مدخرات است نوع دیگر
از سفید کردن تو تیا البانی بیرل در آفتاب و شب تشویه میکن تا سفید
شود و ابدان این عمل را عمل لبن العذرا گفته اند از جمله اجساد را بدان
حل کنند لیتار تکلیس سفید ۲۵ درم نوشادر ۲۵ درم و بسای تا نرم
شود و همچون شیر ستبر گردد پس او را در صحن آبگینه بگسترد در جای نمناک
بنه پر وینه یا جوی نیک پاک بپوشی در روی صحن و در زیر صحن آنچه می باشد
تا نم بدو رسد هر بامداد و شبانگاه بر این ترتیب میرود در یک هفته کم و بیش
حل شود پس چون حل شد بقرع و انبیق تقطیر کن با تش نرم و آب او را

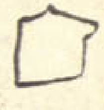
برداره و ثقلش را تکلیس کن چهار ساعت در تاج تنقیه پس از آن آب را
باز ده تا بخورد تمام با رهان جاف با صبح باز آر و همچنان حل کن باز در قرع و انبیق
تقطیر کن و آبش را بردار باز تکلیس اول ده تا بخورد پس حل کن و تقطیر
کن لبن العذرا است او را در شیشه کن و نامش نویس و بنه تا بوقت حاجت
فصل فایده حل است الاکسیر را رطوبت لطیف زاید بر رطوبت اصلیه
او اکتساب کند و اجزای او را و قوای و طبایع اخلاط او را امتزاج دهد و در
حل زیبق خنیف فضیلت است از زیبق حنفی ادویه را بسوخته خود خشک
نگرداند بلکه هم تحلیل میکند و هم تسخین و هم ترطیب چنانکه آفتاب فاضیلت است
در ترتیب حیوان و نبات از خشک میکند بسوخت خود هیچ نکه آتش کند
پس حکما بدین سبب او را اختیار کرده اند و سر و حکمه عقد است در اجزای
و همه اکسیر را بداخله جمله اجزای او و در زایداو کرده اند و رطوبت مائی را
از فضله بود ببرد و بواسطه این اکسیر را مزاج ذاتی در وقت مجدد میگردد
از پیش از آن مفقود بود دلیل بر این است از من جنس از حیوان میوه ها
و حبوب و زروع را نم میرسد بعد از آن آفتاب بر او میرسد لطافت و
نضج و طراوت او زاید میشود و لا یعلم الغیب الا الله در حل کردن آهن
بستان براده آهن و او را بلبن العذرا بسرشن و در قمع نه یا در خرقه
تنک پس بر سر رطلیه نه و بجای نمناک بنه تا حل شود آب روان
و جمیع در رطلیه آید و کارهای قوی از آب برخیزد و لیس الاعمال از این
در وجود آید طرفه و عجب و از این آب سیاه رنگ باشد پس اگر باید

ار بعد از

را آب سفید شود اولا آهن را سفیداب کنی پس بادی این عمل که گفته شد صنعت
سفیداب آهن براده آهن یک رطل و اخوین و زاج سحوق اشرح داده ام بهم آمیز
و در کوزه مطلی نه و سرش را استوار کن و در تنار زبل نه پنجشنبه روز و هر که زبل
میسوزد زیاده میکن پس روز پنجم یا ششم بیرون آر و بگذار تا سرد شود پس به آب میان
تا بوی و نشان زنگ از وی برود خشک او را و نمکاب میان و تشویه میکن و از شب
در تنور تا آن وقت او را سفید شود پس خشک کن او را و به آب کبریت و زرنیخ در میان
و تشویه میکن چند روز تا سفیداب شود پس بردار و در شیشه کن و نامش بر وی
نویس صفت آب کبریت و زرنیخ و یک رطل آهک گردستان و بکوب و بگیر
آب بر وی ریز و کبریت را به این آب ساعتی بپز پس تقطیر کن و آن مقطر را
بر یک رطل زرنیخ در زیر و لب تا آنکه از زرنیخ در وی حل شود و گداخته گردد
پس براده آهن را از آن آب چنانکه گفته شد در کلس پوست بیضه پوست
بیضه را بگیر و تمام در نمکاب نه بعد از آن پاک بشوی و آن پوست تنک را
او در شکم است تمام او را باز کن پس در کوزه مطلی کن و در تنور سبوی گران نه
۳ روز اگر سفید نگشت همین عمل کنی باو تا کلس سفید شود چون فرشته
تنقیه زهره بول صبیان و سرکه ترش بسویه بهم آمیز و اندکی زرنیخ در
و لطف دن و آهک زو در وی ریز پس زهره گرم میکن تا سرخ شود چون
آتش و در این آب میریز هفت نوبت چنین کن تا پاک شود و صاف
و خبث و ظلمه و چرک و زنگ و آفات از وی برود و بدین عمل بکلی از وی
بیرون آید پس استعمال کن و نشویان نوره زرگران و اندکی زجاج

شاخ مشحون و معجون بروی ریز تا نرم گردد پس در راطل ریز تسخیر آفتاب ::
اینچنین زهره منقی را صفایح کن تنک و در بوته یک صف مس نه و کبریت زرد
بروی مس ریز چنانکه روی او را بپوشد و یک صف دیگر صفایح مس بر نه و کبریت
بروی مس ریز همچنین بر این نسق تا بوطه و … سقط پر شود انکه سر بوته را بگل حکمه
یا گل بوته بر سر او نه و آتش بروی دم یک شبه یا بیشتر یا کمتر تا منخرق شود
پس بیرون آر و بگذار تا سرد شود انکه در هاون بکوب و بنمکاب بشوی
بشوی و بیمالی پس در صحن کاشی نه و باب نمک بشوی چند بار تا پاک شود و سرخ
بیرون آید چنین راده زر پس هر درمی را از این شقیه بکن … نوبه روغن
غایه انکه در قرع … بعد از آن او را بگل حکمه گرفته باشی و باوی … تدبیر کرده را
از حرارت آتش نشکند چنانچه پیش از این گفته شد پس سر قرع را بپوشش
بقدح دیگر و وصل استوار کن بدانچه گفتیم و در آتش نرم نه یکشب
تا تمامت روغن نشف کند پس آورد و دانگ از وی برده قرطوح کن پس
بر هر دیناری از این قرص صحیح یک دینار زر … زری باشد خوب
قایم بکلاص و چون اکسیر بر جوهری طرح خواهی کرد باید او را پاک کنی و در بوته
بگذاری و در آن حال که گداخته شود و گرد بر بوته گشت اکسیر در عالی
گردیدن روی بلکه بگذاری تا آب کنی بایستد انکه اکسیر بروی طرح کن
در سفید کردن زهره بستان نحاس منقی صفایح کرده بگرطل و از …
اخوین … صد درم بگسطل زهره می نه و یک سطل اخوین چندانکه زهره
بود همین قیاس و ترتیب مینه پس بوته را در ناقچ نفخ نه تا گداخته

نقب
صورة کوره ناقچ



شود برطه بر بوطه پس بیرون آر بالای آن را اگر سیاه باشد بینداز و زیرین که
سفید بود بردار و بکوب و بر روغن زیت تر کن و بگذار تا نرم و سفید شود و
بی اعمال بد و متعلق است عمل بوته او را بر آتش پایدار بود پنجاه درم فحم کوفته
و پنجاه درم خشت پخته کوفته و بیست و پنج درم طلق کوفته و صد درم گل نرم
پاک کرده از ریگ و موی بز خرد کرده این جمله با آب صمغ عربی معجون کن و از
وی بوتهها و سقطها ساز و سبک است در جید بگچ و گلاه را از اسنک بوته میکوبند
از انکوبند و خمیر کنند و از آن بوتهها سازند عظیم پایدار بود بر آتش کلس زر
نمک گرفته و زاگ سرخ بالسویه بر هم آمیز و زر را تنک کن و در بوته نه و زیر
زبر او بدین دارو بگستر و سه ساعت آتش بروی دم پس بیرون آر کلس گشته
باشد چنانکه زرا باید نوعی دیگر زر را براده کن هرچه نرمتر بنمکاب بشوی
تا پاک شود پس باب صافی بشوی تا طعم نمک از وی برود انکه خشک کن و از
غبار نگاه دار پس بگیر از وی سه جزو و از شش پنج عدس بکجو و تخت شانج را
در هاون … پس بر صحن کاشی ریز و براده زر را با وی بیامیز و بقهر اکینه
بیسای چندانکه تنک نرم شود انکه در قرع … ریز و در گل حکمه گرفته و قدح
دیگر بروی بپوشش و وصل استوار کن بگل حکمه یا بانچه نیکوتر آید و خشک کن و شوبه
کن یکشب در آتش سرگین و روز دیگر بیرون آور و برافکن و یک ساعت
… بقهر پس بگیر نیم من زاگ سرخ و نفط زرد نیم من و زنگار نیم من
هر یک را جدا بسای و به بیز انکه جمله را جمع کن و نیک بسای و همچنان خشک
اندر قرع افکن و انبیق بروی راست کن و آتش معتدل برافروز تا زر …

آب سفید بچکد چون شیر در بردار و این آب را بر وی ریز چندانکه چون
مرهم شود پس بمیسای تا آن قدر را خشک شود تمام بار همان آب بر وی ریز
تا چون مرهم شود پس بسای تا خشک شود سه بار هم چنان کن آنکه در قرع نه
چون کره اول و تشویه کن و روز دیگر بیرون آر و به همان طریق میرد تا ده
نوبت چون ده نوبت تمام شد در بوته نه و سر بوته استوار کن و بخدان
نوبت و چون خمدان سرد شود بیرون آر بهترین تکلیس است و این
بغایت مستحسن است پس این کلس را در شیشه کن و سرش استوار
کن و نام بر وی نویس اندر تصعید تصعید را اگر از برای سفید
باید بر یک اثال تصعید کنند سه نوبت و اگر از برای سرخ باید
آن مصعد را باز در قدح تصعید باید کرد در شقیه کردن باب
محمد چنانکه شرح او بیاید تصعید زیبق بر دیگ آثال بگیر سیماب
نیم من و زاک زرد نیم من و نمک نیم من همه جدا بکوب و ببیز و هر سه را
بهم برامیز و بر طبق کن و سیماب بر وی ریز و بقهر میسای تا سیماب ناپدید گردد
و آنکه از وی پاره پاره بصلایه میکن و بقدر میسای تا سیاه شود پس
بردار و اندر عصاره کن و دیگر باره آنچه بر طبق است پاره پاره بر صلایه
ریز و میسای تا سیاه شود آنکه در دیگ اثال کن بعد از آن آن دیگ را
بر سه تو قدر است کرده باشی و با مهار دار و اندر اثال تا آن دنگ وی باشد
و چهار دانگ از اثال با مهار تهی باشد و نکبه راست کن و احتیاط

تمام ۴۷۶

تمام نهادی تا هیچ وجه بخار نه بند آتش کنی بهیزم نرم از سر بامداد تا میان نماز
بار شش ساعت و علامه تمامی آتش آنست که از بن دیگ آتشین شده باشد
چون بدین درجه رسید دیگر آتش نکنی و تا بامداد بگذاری چون سرد شود وصل بکیبه برداری
تک وزاک اندر بن دیگ مانده باشد برنگ سرخ و از وزن سیماب در کرة اول
هیچ کم نشده باشد آنچه بر لب دیگ نشسته باشد بکار نکنی و اندر طبق افکنی و میان
تا چون زر و زر شود آنچه در بن اثال مانده بود در هاون کنی و هاون محکم باید از آبگینه
و نیکو بکوبی و به پرنی و با سیماب مصعد برآمیزی و جمله را در صلایه کنی همان عمل که در کرة
اول کرده بودی تا سه نوبت بعد از ان یک پاره قدح بیاوری آبگینه از درازی
قدحی یک قبضه و نیم و پهنا یک قبضه باشد با یکدیگر نیک باندام فرو داشته تخته قدح را
سر اوش نرم آهن و آن اخلاط را که گفتیم چند ابی و سیماب مصعد را از باب مجز که خام
گفت تشویه کرده باشی و خشک کرده و تشویه کرده در قدح نهی و قدح دیگر بر سر وی
راست کنی و وصل را محکم کنی چنانکه گفتیم و داره در قدح باید از نیم بیش نباشد
پس قدح را بر سر آتشدان راست کنی چنانکه نیمه قدح اندر آید و درافت بزیر
تنور را آتش گرد بر گرد او اندر آید و فرجه را از میان قدح و کف را لب تنور باشد
به خاکستر بخته بر بندی و بدست سخت ری تا خاکستر قدح را نیک بگیرد و آنگه آتش
اندر بندی بهیزم خرد کرده و سرگین گوسفند از بامداد تا نماز پیشین پس
بگذاری تا سرد شود آنگه خاکستر از وی جدا کنی و قدح را از تنور دار برداری و بعد را
وصل بکار در بر طلع کیری و پاره کاریا سرد را از باب تر کنی دکر د بر گرد تک

ابرودهن

ابرو دهن اندود است بر نهی و یکساعت بگذاری تا نیک نرم شود آنگاه بکار رد
و برداری و سیماب را از بر قدح بالائی گرفته باشد بزرگ کارد بتراشی و با زباب
مجز تشفیه کنی و خشک کنی و اسم چنان تصعید کنی تا سه بار یا پنج بار صفت آب مجز
قلقند مس و ده درم زاج سرخ یا زرد مس درم نفط زرد و چهل و سه درم جمله را اکر ب
و لب ریکمی بول مقطر مروق بر افکنی و در قاروره کنی و زیر سرگین تازه اسب بنه
و هر هفته سر قاروره را بر میدار و نگاه میکن اگر تمام سرخ نشده باشد بردار
و اگر نه دفن مکن تا بغایت سرخ شود آنگه صنعه کنی و در شیشه نه و نام بروی نویسش
تا بوقت حاجة والله اعلم صفت آب از زعفران الحدید را بدان تشفیه کنی مجو مکرم را
بگیر و بایر از نیک سیاه نبود و پاک کنی و در شستن وی مبالغه نمای و دشوار پاک گردد
کال سپید نرم را پاک کرده بآب نرم بسرشش و او را جان نشوی سه بار و هر بار بگذار تا خشک شود
باز به رهای کال و بوره نان و آب گرم بشوی پس بگذار تا خشک شود آنگه او را بد دوازده پاره
کنی هر چه خردتر پس بگیر بر به نان و شش و ملح و قلا و نوشادر از هر یکی برابر ده درم را
بسای و با هم برامیز پس بر هر پشت درم ازین ادویه نیم من بول مقطر افکنی و بجنبان تا
حل شود و بگردد بگذار و بجوشان اندر دیگ که سنگین بود و جوش بار پس از آتش بردار
و در شیشه کنی و بر هر یکی از این آب نیم من از آن مجو مکرم ریز و نیک بجنبان و با هم زنان
تا مجو مکرم زیر آب رود آنگه سر شیشه استوار کنی و در زبل دفن کنی چهل و
یکروز و هر روز سرگین تازه باز کرد چون حل بشود بیرون آر و صافی کنی و با نجم
نقل بود در طبق افکنی و میان را از این آب مصعف بر وی میریز آنگه از شیشه

کن و باز در سرکین اسب نه چهل روز تا جمله حل شود پس بردار و در قرع تقطیر کن
تا هر چه آب بود از وی بچکد و چون تقطیر گشت سفلش را بینداز و در این عمل بکار
هیچ نمی آید انکه زعفران الحدید را باین آب تشقیه میکن و در قرع می ریز
و بر خاکستر گرم می نه دمی و از این آب میده تا مشمع شود و بگداز و سرخ
گردد انکه بگیر کلس شمس ا جزو و سیماب مصعد و مجمر یک جزو و زعفران الحدید مشمع
نیم جزو و این جمله را بر صحن افکن و میسای و از این آب را یاد کردیم قطره قطره
بر چکان و بغیر میسای و س عه بر خاکستر گرم میدار چندانکه جمله بهم
بیامیزد و مشمع گردد و گداخته چنانکه از وی قدری بسر کارد برداری چون
بر روی شاه ابد و رسد سخت شود برنگ سرخ باشد و باز چون گرم کنی نرم
شود چون موم پس چون باین حد رسید بردار و بسای و در شیشه کن و بنه یکدرم
از وی بر ده درم سیم پاک گداخته رنگ زر دهد والله اعلم بالصواب در صنعة
روغن خاصیه اتش دان از زنگار قرار برسه پایه بلند و در میان قرار او
سوراخی بگذار بمقدار انکه سر شیشه بدو فرو رود و گلی زده دیواری گرد او
بار و بمقدار بالا بکدست و اگر اندکی بیشتر بود شاید و خاصیه مرغ را چندان
شاید بریان کنند همچنان [illegible] از برای خوردن و سپیده از وی [illegible] زرده را
بهم بزن بدست پس در قاروره در گل حکمه گرفته نه انکه سر شیشه را با
مصلف جنیف یا بموی [illegible] کنی و او را باژگونه در آتش دان در آور و سر شیشه را بتقیه
قرار از آتش فرو بر و در زیر آتش دان میان پایها [illegible] سکره بنه و آتش
نرم در تنور زن گرد بر گرد قاروره گرم شود روغن بیرون از سر قاروره

افکلی عرض کنند وسیم را

میان دیگها

میان سرپها بیرون می آید و در سکره ریخته می شود و این روغن عظیم بکار
اینده است در علم صنعة و در دیگر انواع والله اعلم بالصواب باب لطیف و شریف
بستان علی برکة الله و عونه زنگ رکبریت زاج زرد بستویه همه را نرم بسای و
تقطیر کن بقرع دانبیق پس یکدرم زر را الغام کن با چهار درم زیبق و در نسخه
کیفیه الغام زر با زیبق بیان نکرده بود چون تجربه میکردم واجب دیدم تمام
کردم الغام چنان بود از زر طلا نیک تنک کرده و بگاز پاره کنند هر پاره
چند پرچمی و یکدرم از وی در میان چهار درم سیماب کنند و در کفچه آهنی
ریزند و بر آتش بر ازند چون گرم شد آهن بار ها زر جمله در وی حل گردد و با زیبق
ممتزج شوند چنانکه هیچ تمیز میان زر و زیبق نتوان کرد الغام زر با زیبق چنین بود
و در کفچه مسین یا برنجین درون [illegible] کرد از زیبق بگداخته و باز که [illegible] حرارت
ا یا و رسد زر حل شود و ملغمه گردد در حال از آتش بردار تا زیبق نپرد و این
ز جمله وصیت حکمااست پس این ملغمه را بدین آب که گفتیم [illegible] سه روز
پس یک شب تشویه کن در نار [illegible] زنه چنان کن تا سرخ شود حیلاً [illegible]
پس [illegible] مثقال از وی [illegible] و بر سه دینار زر بهره تو به کرده افکن زر خالص
بیرون آید و اگر سیم را گرم کنی و در این آب افکنی رنگ زر گیرد و اگر قطره
از این آب بر جامه افتد جامه را بسوزاند از تیزی نگهدار این آب را که
آبی عجیب است و در خزانه عبدالله ابن جعفر یافتند تشقیه قلعی قلعی را در مغرفه

حدید میگذار و در آب کنند تا در میرزد بر هفت بار چون این عمل کنی بار آب کنند تا
در کوزه باشد تا قلعی نهند و ناچیز نشود پس چنین هفت نوبت ریخته بار سه نوبت
در آب اهک ریز پس بگذار روغن رومی و پیه بز و زفت در دوپت انار
گرفته و پخته میگذار و هر یکی از این ادویه جدا جدا میافکنی و چنین با افکنی بر آتش میدار
تا موم تمام سوخته گردد پس بعد از آن در آب گرم ریز هر روز یکبار نوبت تا از
پنج دانگ دانگی از وی برود چنین موم با ادویه دیگر را بیندازی بچوب با غیر آن بر آتش
چون با قلعی این عمل کردی پاک و سفید باشد و روشن برابر چنان نقره پس بعد از آن
در آن گرش تا صریر از وی نبری او را بر آتش بیدار گردانند و در بعض نسخها
آورده است که اشق و علک رومی و صبر و ملح قلی گرفته ایجمله قلعی را پاک
گرداند چون میگذاری در وی میافکنی صنعة لؤلؤ و این عملیست رسته
رکن نقره ملکس و مدبر زرنیخ سیاب و اندکی از لؤلؤ حل کرده تدبیر
سفید کردن زرنیخ بستان زرنیخ زرد پاکیزه بکوب و خود لب او با بیخ بیز و بگیر
بربع وی پوست بیضه ملکس و تقلیس او چنانست که پوست تنک را داخل
او بر وی ملتصق بود چندانکه پوست بیرون بیضه را نمی بشوی
و خشک کنی و در کوزه نو مطلی ریز و سرش بگل حکمه استوار کنی و بجای فرو نه
تا بوته و تا سفید شود و هر بار در کوزه نو کنی و این عمل را بیش از این بیان کرده ام
بجهة مرید ایضاح تکرار افتاد پس شصت و پنج درم از این پوست بیضه
مدبر بکوب از این زرنیخ نوده نه و جمله را باب ... ولیشر کرسفند زکن

ول راز بامداد

ول را از بامداد تا پیشین پس بگذار تا خشک شود پس جمله را در دیک
آتاله کنی اندازه یکبدست و چهار انگشت باشد کاشی یا از آبگینه و اگر
اینی است زنند درهن او را آبگینه بسیار باید داد تا دارو را نشف نکند و سر
دهن را بر باید و بکبه بروی چون نخاب دان و در کوزه سوراخ کند بقدر یک
یک انگشت بدو فرو رود پس آن دیک را بر دیکدانی نه و زرنیخ را با پوست
بیضه ملکس در دیک کنی و چنان باید که دو دانک دیک در آتش باشد
و ثلثان وی زیر آتش باشد و پنجمن و نیم هیزم بسوزد یمن بزرگ بکنی و نیم را
آتش نرم کنی پس سوراخ محکم بگیر و بقیه دیگر آتش سخت کنی و بگذار تا سرد شود سرد
و این مثقال و تقریب و تفهیم است ار کرده اند بلکه باشد بره من
هیزم احتیاج افتد و تو انبر بر را چهار من کفایت کند پس چنین سرد شد
آنچه بالا شده باشد چون کافور با سفید مانند نبات مصری بر دارد
در شیشه ریز و سرش استوار کنی و از غبار نگاه دار تدبیر سیاب
بگیر سیاب یک یک من و با سرکه مقطر بجوشان آنکه از من نمک بریان کرده را
با و سحق کند و سفیده بیضه مدل مقطر تصفیه میکنی و صلایه میکنی تا از سیاب نماند
آنکه با قناب با آتش تر تربیه ده آنکه تصعید کنی چون آنچه سفید بیرون آید
آنکه تحقیق صفت تحقیق بگیر شیشه دران بار یک و در گل حکمه گیر تا بگردن و سیاب
مصعد در وی ریز و سر شیشه را پاره شیشه بگیر و وصلش محکم کنی و بگذار

تا خشک شود آنگه بر سر قدحدان و آتش نرم در زیرش بنه تا سیماب تمام چون برود
در حقیقت شیشه ملصوق شود صفت مقطر کردن بیاض البیض بگیر سفیده چهار
بیضه و ده درم نوشادر پاک و دو درم ملح قلی و درم دیگر صلایه کن و در شیشه کن
و در زبل دفن کن سه روز یا چهار روز آنگاه بقرع بچکان و این آب بود
در بسی جایگاه بکار آید در باب قمری پس این سیماب مطبوخ را با آن نمک
بشوی با این آب مقطر تسقیه میده چنانکه گذشت تدبیر نقره بگیر از نقره و
صفایح کن و نمک گداخته را خوب بسای و بگیر بوته و سحق از نمک بنه و سحق
از صحیفه تا پر شود و آنگه سرش هم بگل بوته بگیر و وصلش محکم کن و بخدان گرم
یکشب پس بیرون آر و باب گرم بشوی که نمک جمله در شده تا آب صافی شود بعد در صحن
و مدارا آب از سر او بریز تا آب شور باشد دست [illegible] باز مدار انکه خشک
کن با فتاب و از غبار کردش باش ترکیب بگیر از نقره مکلس یک جزو
از سیماب مدبر مبیض محلول جزو و از زرنیخ مبیض مدبر سه جزو و این جمله را
در هاون الجبینه کن و تحقیق کن در شیشه امر معروف گذشت او بر گردان تا خشک شده
جوهری برابر مانند لؤلؤ سفید و این هم اکسیر نقره است و هم اکسیر لؤلؤ است
چون اکسیر نقره است خواهی که محلول و منعقد بکن جزو از وی بر چهار صد جزو
زهره منقی طرح کن قمری شود بغایت خوب و پسندیده حکمات و اگر لؤلؤ
خواهی که ناچار برود در این عمل از سریشم چیزی صفت آن بگیر از پنیر
تازه یا کهنه انقدار که خواهی و او را در آب گرم بشوی و در آب سرد

بکال تا جمله

بکال تا جمله روغن از وی بیرون آید و بعضی گفته‌اند پنیر انیک خشک بکار ببرد
و دیگر آنکه آب نرسیده و دیگر نه پنیر نه و بکوبش و سنگ گران بر سر آن بنه
و بگذار مدت از ساعت بیش کم انکه از آنگ بیرون آر همچنان از باب گرد
تنک بکن و بپوش و سنگ گران بر سر او بنه و ده ساعت بگذار انکه بیرون آور
و باب گرم بشوی چنانکه آب گرم از وی بر صفای جوشان و بر وی میریزی
و بدست یا کفچه می مال تا جمله چربیها و روغنها از او بیرون آید باب آهک حل کن
و وقت حاجت بکار بر صفت آب آهک بگیر آهک صد درم و مثل او آب
آهک و آهک بده قسمت کن یکجزو از ان در آب ریز و ساعتی بگذار تا قوت
و تیزی خود باب دهد انکه صافی دیگر جزو آهک بروی ریز و یکلحظه بگذار و صافی
کن همچنین آهک بستاند انکه پنیر معمول مدبر را در وی انداز و بکوب تا حل شود
و بکار بر و آنچه با سریشم مرشته باشد سه روز بگذار تا محکم شود و آن مقدار
از بکار خواهی برد از وی بردار بیش حل مکن از چون خشک شود هرگز به هیچ چیز
حل نشود و ضایع گردد پس از این سریشم دانهاء لؤلؤ خورد و بزرگ از ترا
باید بجد و مقدار لؤلؤ و بنقره کشیده سوراخ کن و در گوزه نو بیاویز و سر گوزه
بکاغذ پاره بگیر و بگذار تا خشک شود انگاه بیرون آر و بجمیع خطای نرم میل
و سیماب مقطر می انداز تا هفت نوبت و سیماب مقطر با هم در شیشه و
بر خاک گرم نهاده باشد و با هم شتم بر لؤلؤ حل کرده باز و بگیر بگیر مال زر

واین دانها را در گلوی ماهی خرد بر د در لکنی بزرگ یا حوضچه بزرگ یکروز نهاده انگه
شکم ماهی را بشکاف و دانها را بیرون آر از درغایت خوبی باشند علاج کردن لؤلؤ
بگیر از لؤلؤ خورد نا سفته و نیک صلایه کن انگه در هاون ابگینه انداز و آب ترش ترنج
بروی ریز و صلایه کن یکهفته از این آب بروی ریز و در شیشه کن و سر شیشه محکم ساز
بطین حکما و یکهفته بگذار تا حل شود چون مرهم پس در کاسه چینی کن و بگذار تا تریها
از وی برود و خشک انگه بر [illegible] آل و مدور کن که مروارید از تر تا باید اجتها
ب زو از غبار گرد دار [illegible] در شیشه ابگینه کن و در آفتاب خشک کن انگه بر صمغ لبان
و نرم ب ی بجوی بر بیز و اثر روث سفید را باب تر کن در جامه پاک و سفید و پنبه
را در وی ابزار و بلور کوفته را بوی معجون کن و هر حبه از این مروارید معمول در این معجون
کن و مدور گیر و بافتاب خشک کن پس دیگر سنگ رخام را از سفید و خوب باشد نرم
بربیز و همان عمل را بر بلور کردی با وی بکن و اثر روث سفید نباشد پیلا دانه را پاک شوری
و در دیک پاک کن و اندکی آب صابغ بروی ریز بجوشان و آن آب از جوش
بر سر دیک بردار و بدان خمیر کن تا همچون مرهم شود انگه در دیک سفالین [illegible]
نه جدا جدا چنانکه بهم متصل نشود و سر دیک سفالی بپوش و مطین کن
انگه تنور گرم کن میانه و خاکستر را با آتش بیرون آورد و دیک را در تنور نه و در
بگذار روز با مداد انها را از دیک بیرون آور و در جای پاکیزه نه و آب سرد
صابغ بروی ریز تا آن بلور در رخام از وی باز افتد پس دانها به پنبه پاک بردار

ولیوهان نرم

ولیوهان نرم خرد او را بسای تا آنچه از بلور و رخام بر و باشد فرو ریزد پس بمشقلی نرم و روشن
از فولاد آب داده یا از نقره صاف ساخته او را مهره زن چنین سفید و ابدار گردد و آرد
سفید را با اول شیر زن از پستان زنان خمیر کن و دانها را در او گیر و در گلوی ماهی زنده
نه و در لکن آب انداز بمقدار نیم روز انگه بیرون آور و باب صافی بشوی و بحریر
صافی یا مخمل پاک بردار و مروارید را از وی پاک کن و اگر ماهی نیابی بخور و باکیان سیاه
فا نکه بره دیگر روز بگذار پس مرغ را بسمل کن و دانه از شکمش بیرون آور اگر خوب
نیاید در چینه مرغ دیگر ده روشن و خوب بیرون آید انشاء الله آمین اما ماهی بهتر بود
نوعی دیگر   دانهای خرد مروارید بعد از انکه باب شسته باشی بکوب نرم و او را
و او را باب ترش ترنج ب ی نرم بر صلایه زجاج شامی یا بهاون بلوری تا
خمیر شود پس در هر درمی از این لؤلؤ معجون دانگی سریشم ماهی پاکیزه سفید برافکن
و جمله را بر صلایه بجای ترنج ب ی تا چون خمیر شود پس بگذار تا خشک شود انگه ساعتی
باب ترب مصفی ب ی پس پیلا دانه را به پیر بر آتش نرم و آب او را در جای
پاکیزه ریز بعد از آن [illegible] صاف کرده باشی پس مروارید را [illegible] خشک گشته خمیر کن
چون مرهم و بدان مقدار [illegible] تا یا بر دانها ساز و مدور [illegible] تنگ
باشد چنانکه گفتیم در وقت تدبیر اگر بدست ملصق میشود دست را بروغن تر میکن
و میگردان چون هموار گردی یکان یکان را بیشتر از آن [illegible] خشک شود بموی آب
آر انچه خوبتر آید سوراخ کن و در سینه جامه [illegible] از غبار نگاه دارد تا نم بدو نرسد
چون خشک شد چنانچه اگر بر کف دست نهی بگردد و یک یک را باب طلق

محلول طلا میکنی و باید می نه تا خشک شود اگر جایی نرم نبود یا نا هموار دارد
آنجا بیشتر طلا میکنی هم باب پلادانه از شرح دادم پس بگذار تا سرد شود و
آنکه ماهی بزرگ را از اشیرط گویند جا و شکمش را شکاف کن و پاک بشوی
و نفاخه او سر ابریشم بر وی ببند و بگیر و لولو را درمی شود میان هر دانه ریسمان
بند میکنی پس چون بند کردی در شکم ماهی نه و بدوز در تنوری که گرم کرده باشی
در آتش و خاکستر گرم او بیرون آورده باشی بریان کن و باید در میان تنور
خشت نهی و ماهی را بر خشت نهی و سر تنور را استوار کنی چنانچه بخار بیرون
نیاید و سه ساعت توقف کن و چون سر تنور باز کنی بگذار تا سرد شود
آنکه بیرون آر و مروارید در شیشه و اگر چرب بر وی باشد بآب گرم و صابون بشوی
و آنکه در صراحی پر از آب سرد بیاویز پنج ساعت پس بر کش و بر کوی سفید
بمال و مروارید باید تدویر کامل ندارد هر چه بر شکل بیضه بود بهتر است
در حل کردن طلق طلق را در خرقه تنک کن و دست محکم ببند و فرو آور بالای
جام آبگینه تا از وی مانند سیماب متقاطر شود و در جام ریزد و این را حلب الطلق
گویند و هر که در کتب بیند از طلق مشکلات مطلوب مراد این بود و این
از جمله مشکلات و اسرار این صنعت است پس بردار و در صلابه افکن
ملاز ملس قشر چیزی بر وی افکن چند کس قشر ترش در صلابه طبری
و هر را با این مطلوب بسای تا حل شود مانند آب روان و آنکه تقطیر

کن آب مطلق

کن آب مطلق صافی زرد آید نگهدار که او آب حیات ناشف و نگهدارنده چیزها و غلس
و مطهر و مبیض در بسی اعمال بکار آید و خیر دیگر ابوموسی جابر ابن حیان الصوفی رحمه الله
گفته است از برنج پوست واکرده را بشوی و بسرکه ترش جوش ده به بیز تا مهرا شود
و باید از سرکه یا پنج چهار انگشت زیر پلادانه بود و پس مدت بمال و آب را از او صاف
کن و ورق روره ریزه در حال حل گردد چون آب روان پس تقطیر کن او را بقرع انبیق
آنکه ورق روره ریزه و نام بر وی زلیس تا بوقت حاجت صلایه کردن مروارید سفیده
بیضه سیزده دینار و یک دینار قمع عربی تقطیر کن سه بار پس در آنها از صدف نه و از
این آب چندانه بر وی ریز تا زیر او در آید و صدف دیگر بر وی نه و وصل استوار کن
بگیر و در چاه آب در آویز چنانکه صدف در میان و روز چهارم بیرون آر صاف گشته
بیرون آید بفرمان ایزد سبحانه جل وعلا در نرم کردن طلق طلق را گرم کن چنانکه
سرخ شود و در آب ترش دریا در آب قلی می انداز تا نرم شود بعد از آن در کرباس
بند و در کیسه مروری با قلا کرده باشی در آویز چنانچه بآب نرسد تا چون با قلا پخته
شود او نرم و نیکو شود چنانکه ترا باید ان شاء الله تعالی باب در انواع تحلیلات
فصل اول در حل عدده یعنی حل در نرم و این بر سه نوعست نوع اول در زمین
حفره کن در جای نمناک چنانچه آفتاب بر وی نتابد و مغاک در از گز باید و پهنا
یک گز و از بیرون سر بر بالای او سوراخ ببا ربیکی به مجوف از میان
او در آمده پس آن مغاک را تا ثلث وی بسرگین تر آب آکنده کن و قاروره
دار وی سر استوار کرده در وی نهی و باید از قاروره دار و تا نیمه بیشتر نباشد و در حفره

[illegible]
[illegible]

مشفشی بگذار و سر او را بسله بند تر بپوشد و گرد اگرد سله سرگین اسب در گیر و تغار
بپوشد و زیر تغار پاره خشت تر کرده بنه و بهر سه روز آب گرم بیده و هر روز چند کرت
خنثر را از شیشه بیکن و در زمستان یکبار کفایت بود نوع دیگر ایضاً حقه را
که گفتیم بعضا روغن بزن و او را صلایه چو سرپوش ساز بجانه وی کوشه چنانکه حوالی بر سر
حقه نهی کوشه یکسویی حقه بود و با بزازه او داند وی آب درزید و قاروره
استوار کرده بریسمان کتان سخت کرده یا از مس دنبال اسب تافته و این بهتر بود
و در آن کوشه سرپوش آویز که گفتیم چنانکه تا نیم وی در آب غرقه گردد پس بر سرپوش
و حقه استوار کنی تا نم دگار بیرون نیاید و بهر سه روز می کشی و آب زیاده میکنی
اگر ناقص گشته باشد تا حل گردد و باید که سر قاروره بچیزی استوار کرده باشی که
آن نیز حل نشود و در میان دارو نزود که جمله دارو را تباه کند نوع دیگر حقه بگیر
بر همان صفت که گفتیم الا آنکه او را از خشت پخته سرپوش سازی کوشه بر میان وی
بر همان شیوه که معلوم است و دارو را پس از آن که تشمیع کرده باشی در شانه کاو پاکیزه
افکنی و در آن کوشه سرپوش آویزی پس از آن که سر کتان استوار کرده باشی و باید
که شانه تا دانگی در آب غوطه خورده باشد و زیاده نیز شاید و هر روز تعهد میکنی
تا حل شود نوع دیگر و این از جمله اسرار است دارو را در پاره شوشه نه
و سرش با هم بگیر بچفسانی که شکر در هم کش و جمعی را در جای نمناک بنه سرپوشی
در همان منوال که شرح داده ام و او را داند او را پایتر سرکه کهنه در ریز به
مثال قندیله از آبگینه چای لب زده چون دسته سطل مدور نهاده و او را
از کوشه سرپوش در آویز چنانکه میان آبگینه و سرکه چهار انگشت باشد

دمره دارو را

دمره دارو را بر دیت قندیل در آویز چنانکه میان دمره و قندیل چهار انگشت باشد
پس سر خم را استوار کنی و گرد برگرد او قتب زر چنانکه بود بنه و بر سر وی آتش نرم
می افروز هر روز به مقدار دو ساعت تا بامداد و شبانگاه و این غایة تحلیلات
و از جمله سر مکتوم است و زیبق را بهر وقت مجدد میکنی اندکی از گرد کازران بباد
آمیخته تا حرارت آتش تیزتر و محلل تر باشد بر این اینها دو شکر ایزد تعالی که از انواع
تحلیلات بسیار است اما بعینه تحلیلها که بیان کرده شد و صلی الله علی محمد خاتم النبیین
و آله خیر الآل اجمعین باب در انواع عقدها آنچه تشقیه کرده بگذار تا خشک گردد
پس در قاروره بطانه گلین کن و اگر در ری نباشد استوار کن و الا که ده بگذار
و در آتش سرگین نه تا تری برود پس سرش استوار کن و گرم کن در آتش
تا بسته گردد نوع دیگر دارو را در قاروره نه و سرش استوار کن بعد از آنکه
تری وی جمله برده باشی و طریق زوال رطوبت او آنست که قاروره را سر
بگشاده در دیگ نهند و گرداگردش تا بگردن خاکستر نرم سر اکنند و در دهن قاروره
پشم پاره بنهند و هر دم و ساعت تازه دیگری نهند و آنکه تر شده باشد بر میدارند
تا تمامه تری بیرون تمام پر از نم دارو برود و علامت آن بود که پشم پاره تر نگردد و
رطوبتی نگیرد پس آنکه سرش را به نیک بر این و آرد جو با آب گرم سرشته استوار کن
تا خشک شود پس دیگی چهار از بالای بیرون تر از قعر قاروره باشد سه پنج انگشت و در این
دیگ چند انگشت خاکستر بیخته در زیر قاروره در وی بنه و در زیرش کن بعد از آنکه

سر دیگ بطبق سفالین پوشیده باشی و پیوند استوار کرده بگلی گرفته و کوری آهنین چو نیم
بدان ماز و بسفیده بیضه ماز کرده و بر زیر سر پوشش از یک انگشت نیم و جهد کنی تا از جمیع
جوانب آتش یکسان بود تا بسته شود چنانکه تر آب بیرون و اگر یکبار بسته نگردد همین عمل کنی تا چنان
شود مطلوب انشاء الله تعالی در صبغ کبریت چون ممکن نیست بی آب آهک
و آب قلی این عمل میسر شود تقدیم بیان آن واجب دیدیم کیفیت آب آهک تیز
از این شرح دادیم اما آب قلی چنان بود ده رطل شخار ریستان و ده ارزده
رطل آب بر وی ریزد و یکشبانه روز رها کنی آنکه بجوشش باری و صاف کن بر ۳۰ همین نسق
میرو تا هفت نوبت و هر بار یکرطل شخار زیاده میکنی پس در قرع و انبیق بچکانی
و بردار و در شیشه نگهدار این آب است از طلق و جنسیان بوی حل کنند
نوعی دیگر بگیر شخار سفید چندانکه تر آب برد هم چندان آهک تو لستان آورد چندان
آب ریزد و بجوشان تا نیمه باز آید پس صاف کن او را ده بار و در کوزها ریزد از جای در آویز
و در زیر کوزها جامهای آبگینه نه هرچه از وی بیرون آید ترشح بردار و بار کردان
هرچه از کوزها بچکد و در جامها ریخته شود از آنکه داری و در گرفتن رنگها حدت
آب تا بهمین حد نباشد بلکه از یک مایه حدت تمام بود آمدیم بسر بیان کیفیت
رنگ گرفتن کبریت با زرنیخ زرد و سرخ کبریت زرد را بگیر و در جام ریز
و آب را اندکی تیزی دارد بر وی ریز و گرم کن بآتش چنانکه بجوشد چه جوشش اگر اندک
بود رنگ را تباه کند و زرنیخ را به آب رفق و مدارا بر گرد و چون آب سرخ شود
در جامی دیگر ریز و آب جدید کن تا جمله رنگ بیرون آید پس آن آبهای
سرخ را جمع کن و در قرع ریز و انبیق بر وی راست کن و هرچه آب

ادنی بود

روشن بود تحت بچکد و در شانه امحال صبغ چکیدن اگر سیاه بود بر آنکه زنگ
در گرفتن رفته و اگر سرخ بیرون آید مقصود حاصل است پس بعد از این
در آن کوشش را قوه احراق از کبریت اخراج کنی و طریق آنست که او را با سرکه کهنه
بپزی چند بار بآتش نرم برفق و مدارا تا قوه ناریه او شکسته شود و آنکه فرار را
تخمیر کنی بتخمیر زیبق زیبق را مصعد کنی چنانکه دانستی و آن صبغ را بکل مقطر
مختلط کنی و در تنقیه و تشویه آن چندان تنقیه و تشویه کنی از آن آب را سرخ
شود و بعد از آنکه چون طبایع همسنگ خود تشرب کند بغایت سرخ شود و اگر — صبغ
بعد از تجربه ثابت تحقیق کنی بهتر بود او را تنقیه کنی بجمره کبریت پیش از آنکه او را
بسرکه مقطر بپزی و اول بصواب نزدیک تر است و بعد از آنکه کبریت تنقیه
وتند پرا و دشوار است چون اخراج صبغ او کردی او را بسرکه مقطر در وی آهک
پخته بشند چند که سحق میکنی با پنجره روز کفته از این سحق بعد از آن با بر
او را با سرکه ترش کهنه پخته بشوی علی الجمله بکیانی با بر سانید او چون پاره از وی
بر آتش اندازی دود نکند و بگدازد و در بعضی نسخها درست یافته ام که کبریت را بعد از آنکه
رنگ او گرفته باشند سه روز با بر سانید و چندانکه بخورد سرکه مقطر میدهند و میسایند
پس در زیر خشک میکنند بعد از آن آب میدهند و بر عوده انبیق صعود کنند و تصعید
کنند آنکه پاره از وی در آتش افکنند اگر آتش در وی نگرفته بمقصود خود رسیدیم و الا
عمل اعاده میکنند تا قایم شود بر آتش تکلیس شمس پوته پاره نصف او را

باقلی اورا بر واسنگ طلا کن و زرد رمی بگذار و در طار ریز متغیث شود
همچنان الکینه پس اورا باب زاج و زنگار و کبریت مقطر میسایی تا نرم شود
بغایه سرخ گردد پس تشمیع کن بعد او اگر در تشمیع زر نرم شد در اباب زاج
سرخ کردانی خوبتر و بهتر بود پس چون ازاین فارغ شدی مشغول شو بحل
در زاج و عقد و همچنان ار یاد کردیم حل کردن نوشادر نوشادر را در کوزه
سفالین نو افکن و سرش استوار کن و در آب گرم نه تا بگدازد و اگر در آب سرد
هم نهی شاید و زود حل گردد و اگر اورا در شانه کاورس و در آب نهی زودتر
حل گردد پس چون حل شد اگر بخواهی کرد هم در وقت بکار دار و اگر نه تا خیز وقت
در اینجا برهان زر عمل افلاطون این عملیست متفق علیه را افلاطون
کرده است تا در حال حیوة برده است کسی براین مطلع نشد بستان شمس
اسد و به منکشف [illegible] بیز پس پاک بشوی باب صمغ للارض پس آهنگ وی
فرار بروی انبار و اورا با آب باران هفت روز پس بشوی باب [illegible] وازین آبها
نگاه دار از تمرینات راست ایستادی و زر و زیبق را در حقه معوج تنگ نه
و سرش را محکم به ریسمان به بند چنانکه بر زر و زیبق کشیده بود دلیر را چندان زر
در زیبق عروسی از قوام طبع بدرجت [illegible] باران و در دیگ کن و حقه را در دیگ معلق در آویز
و سرش مطین کن و نیم روز بر آتش نرم بنه پس بیرون آر جمله زعفران گشته باشد
باب [illegible] باب احمر تسقیه میکن و تشویه میکن تا که صحیفه نقره گرم کنی و ازو یکی از این
صحیفه را بر سری بگذارد و جریان کند بر روی صحیفه سرخ گردد بفرمان خدا
تعالی پس رنگ احد الموجودین الذکر ان الانثی بگیرد زعفران الحدید را

بران

بدان تسقیه و تشویه میکنی تا چند وزن خویش صمغ بخورد پس بگیر زعفران الحدید مدبر
یکجزو واز زر دو را اول بگیر و واز عفران محلول برابر این اندازه و در شکم اسب دفن کن
سه روز پس عقدش کن و یک درمی ازوی بر یک رطل قمر انداز شمس گردد بفرمان ایزد
سبحانه و تعالی و اگر حل کنی و عقد کنی ازهم باره درمی بر سه رطل رنگ کند بقدرة الله تعالی
و کبریت احمر این بحث و عجب و جمله حکما در اظهار و تعظیم و تعلیم این ضبط کرده و هم
الفاظ مرموز گفته اند و من داعی بعضی از آن رموز ایشان در این عمل اولا مکشوف کردم
تا هر اندازه حکما در تعظیم و اجلال این علم چون کرده اند آگاه شوی [illegible] آن مرموزات را در شرح
الحال بیان تفسیر کنم آنچه گفته به پروینه منکشف به پیر یعنی بلورهای نرم و خود
باران و آنچه گفته باب صمغ الارض یعنی باب و نمک و آنچه گفت عروسی از قوام
بدرجت مراد از گوگرد زرد است از قوام عمل بدرجت و آنچه گفت [illegible]
گوگرد زرد است یکجزو و زرد [illegible] یکجزو باران را نیک [illegible] و اینچنین
بروی ریخت کن و تقطیر کن تا آب صفید [illegible] سرخ بیرون آید و آنچه صمغ
احد الموجودین الذکر من [illegible] الانثی زاج زرد را در کدو از جوش و شحم یکی
کن و در زیرش بمقدار آنکه دانه نخود فرو شود سوراخ کن و زاج سوده در وی ریز
و جایی [illegible] استوار بود اورا در آویز و در زیر او جامی بنه تا از آن سوراخ آب
سرخ [illegible] بچکد و در جام شود والله اعلم و آنچه گفت زعفران الحدید اگر چه پیشتر
از این بیان کرده ام از چوب [illegible] رند اما این بر نوع دیگر است براده حدید
نمکاب بشوی چند نوبت و اورا [illegible] در حقه صواب بند و حقه در زیبق بگیر

واگر جای آنکه زر را گل سرخ رنگ دهی نیکو باشد بهتر است پس آن حفره را باب تر کنی
و حفره را در آفتاب نه و پاره خمیر تر بر سر او انداز و سر ظرف را تازه آب بروی افکنی
ده شبانه روز بگذار تا مثل زعفران محلول شود و بردار و استعمال کن و آنچه گفت غسل محلول
زیبق حل کرده را میخواهد حل کردن زیبق هنگامیکه زیبق زرنیخ در لب او زیبق
ریز و لب را تا زیبق بمیرد پس مصعد کن و باز با زرنیخ در لب کن تا بمیرد پس در
زبل دفن کن بیست و هشت روز و هر چهار روز زبل تجدید میکن و آب شکار در
میریز تا حل شود آب زجاج پس بردار و نگاه دار و آنچه گفت در شکم اسب
یعنی در زبل اما آنچه گفت اگر بار دیگر حل شود کنی اما حل خود باز گیرد و
عقد نشود اکسیر را در قرع کنی یا در قاروره سفالین اندازی و سرش را
استوار کنی بقدر حرارت بپوشی و در زیر قرع قندیل یا چراغ دانی بنهی از صد و پنجاه درم
روغن و در وی فتیله نهی و هر گاه از روغن کم شود در وی روغن میریزی تا هفت روز
و این بهر تعلق دارد و اگر در یک روز بسته شود روغن بیش نباید ریخت
و اگر به هفت روز بسته نشود تدبیر مکرر کن تا بسته شود چنانکه مراد بود انشاء الله
تعالی و اگر به حل کردن طریق آنست که با زیبق محلول تشمیع کنی و در زبل
دفن کنی تا حل شود چون حل شد به همان نسق که گفتیم عقد کنی و اگر بار سیم
و چهارم حل و عقد خواهی طریق همین است شرح دادیم و در هر حل و عقدی
که بر این اکسیر می افزاید قوتش اضعاف میکرد و پیش داشت بغیر از واجب
الوجود تبارک الله و تعالی تمام شد باب افلاطون والحمد لله رب العالمین
صفت طبایع اجساد و ادویه نحاس گرم و تر است مرافق و ملایم هر حیوانات
و خواهی زر گرم و تر چوب است درجه آهن گرم و خشک است قلعی سرد
و تر است
سیم سرد و تر درجه دوم است

و تر است اسرب سرد و خشک زرنیخ اینجا کبریت و خشک قلقدیس
سرد و نرم توتیا سرد سفید چینه سرد و زرده چینه گرم و سنگ است
سرد و خشک مرداسنگ سرد و نرم از معدنها هرچه او را صورت نبود سرد است
و هرچه نرم باشد و براق قریب است و آنچه بر خلاف اینست لا غیر است و زرنیخها
چون تدبیر کنند و پرورش سفید کننده است و اگر نه سیاه کننده است و زرا
زجاج شامی کوفته چون از انکه بر نحاس افکنی در کداز نحاس را نرم و سفید کند و اگر
و اگر بسیار کنی سیاه و خشک کرد از چنانکه گفته اند از بهر ده دینار نحاس یک دینار
بیش طرح نباید کرد والله اعلم بالصواب فصل در تقسیم و چهار کرانه است
نحاس و او را بزبان یونانی اوطیس خوانند حدید است و آن سیاه بود مانند
صبر فضه است او را الداطیس خوانند و ذهب است او را اجوباطیس خوانند
شده گرانه بر او نوع است طوبی ذکر است و قصیر انثی و انیق آلة تغطیر است
و اثال آلة تصعید است بر افی از برای تکلیس است قواریر آلة تشویه است
اقداح آلة تشمیع است و هر یکی از این پنج تمام آتش بخلاف دیگری او اگر رعایت
آن نکنند و در آن احتیاط الاییی نیاورند عمل تباه شود فصل طلها بر سر نوع است
حل کردنست به نده ایام که در حم زلیخته سیم بدین کردن در زبل تر
جهیم فصل بوره بر سه انواع است بوره ارمنی بوره زرگران بوره
نان نمکها بعضی معدنیند بعضی غیر معدنی معمول و قلا است و کل

و ملح رماد و امثال این انچه به رز تصنیعه غیر معمول ملح طعام است ملح اندرانی
ملح مر ملح احمر فصل برانکه کلس رز خمیر مایه است جمله اکاسیر را و حللات را که
باد تمام تصعید کلس لیشان کلس و صفایح ساز و لکار رد پاره کنی خورد
مقدار یک رطل و از اخوین یک رطل و در کوزه مجاورش می نه یک شیطر نحاس و یک شیطر اخوین
اخوین یک رطل زاج و ملح امتزاج کرده لیرکه سوده می نه پس بر زر او ملح سوده فرو
ریز چنانکه یک انگشت بر سر او آید و کوزه را مطین کن و در آتش سرگین نه
و هر که از زنگ میسوزد زایل میکنی پس روز سیم بیرون آر و بگذار تا سرد شود
پس نمک و آب گرم بشوی تا دنبال ادویه بشود و این زهره محرق بود و انکه خشک
کن و در دیک آثال کن تا تصعید شود به نوبه این عمل کن مانند زیبق هر نوبه
نوبه تصعید شود بفرمان الله تعالی پس اگر خواهی او را احمر یا سفید کردانی
بارها و سر را در بوته نه یک شیطر و یک شیطر اخوین هر رطلی را از نحاس لیث اخوین
کفایت بود پوطی بر پوطی استنزال کن و چهار معلوم گشته است انچه در زیر
بوته باشد سفید نرم بردار و نمک بر تصویب کن تغیر می شود تا هرچه غش بود
و اسر آب می آید و آب می ریز تا پاک شود معنی تطویب این است و این از جمله
مشکلات اصطلاحات اهل این صنعت است چون پاک شد تنشیف کن
تا خشک شود انکه بیاره و در روغن زیت مجوش کن و بگذار و بگداز بوره زجاج
ساجی مسحوق بر می افکنی سه بار هم چنین بگذر تا نرم و سفید شود و هر که را اعاده
از آب میکنی هر نوبه از که بوره بر وی میافکنی نرم می شود و خشک و
نکسیر از وی میرود بفرمان سبحانه و بدان این را و شکر ایزد و تعالی گذار

صفت آب احمر

صفت آب احمر اکسیر را تسقیه کنند مو برنوش در ملغمه سنگ دی کاسر محرق
برافکنی و تصلایه سحق کنی یکروز و در مشانه گاو ریز و در زبل نه باد و آب گرم معلق کنی
تا حل شود پس هفت روز از این آب را مانند یاقوت احمر بود کلس نحاس را تسقیه
میکنی بروز و شب در آثیر می نه تا بجود از نحاس هفت جود از این آب تشریب کند
مقصود حاصل شود ان شاء الله تعالی فصل زیبق را چون استعمال خواهی کرد
اولا به آب زاج و نمک بباید پخت تا سواد از وی برود و پاک شود والله اعلم بالصواب.

باب در علاج نباتات معظم و تعفین بیار سبوی بزرگ و حلق کوسفندی فراکوی
دهن سبوی دار و ذبح کنی و بگذار تا خون در جره در شود و انکه سر جره را
بپوست پاره محکم ببندد و در آفتاب نه و بار این عمل را در تموز یا خزان
کنی و پنج هفته تشمیس میکنی یا مدة در گذشته است با نه و در هفتم پنجم جبت دار
کنی به جای اگر گرم مانده باشد و باقی بگذار یکمرا خورده از طشت بزرگ یا در
و سبو را بردارد و اگر او از غلبه سخت از جوف جره میشنوی سر را در آن وقت
از جره را نقل میکنی ایشان با نمک و غلبه کنند و جانور باشد بزرگ مقدار
یک ارشد کردیش دارد تا آسیب ایشان تو نرسد و کارد تیز آب دار بجوید برگیر
و با حیل و لطف تدبیر و مدارا پوست از سر سبوی بیرون کنی و در حال و در ساعه
کارد محکم بر حلقش زنی چنانکه یکرخم سر ازش در افتد و اگر نه بیم هلاک است
چون از یکی واقف بفتی بان دیگر را همان عمل کنی و صفت [illegible] زنهار خود را

از بوی ایشان نگهداری از زهر مطلق است و در وقت آنکه می نگری تا چند مانده است
مجری چیز را به علیحده پاک کن و تا مادام از او بیشتر انداز مگذار تا یکدیگر را بجوز دو باره عدد
آید در هفته اول و دوم و سیم و چهارم خود چرب باشند و بوقت تعقد و حت مجری
پوست از سر سبوی یک رگه بیرون میار و ملکه اندک اندک بر میدار تا چون بکلی
سر بیرون کند ترکار خود کن و اگر چه چیز مکلس البته باشی سر راست پیش بر میار
و تا ببرد از آنجا نمی نگر تا چند مانده از ولایت دار و حیه بسبع قبل اصبع
لکن آمدیم بسر مقصود پس آن خلل ایشانرا از رنگ زر خالص باشد
تشویه کن و در تشویه او میان حکما خلاف است سقراط حکیم گفت آتش
بغایت نرم کن او هرمس حکیم او قد بحطب جزل و فحم شدید جمر
فحم الغضا و بعض تشویه با آتش کن از هیزم زفت و خشک و آتش سخت
فحم بعض نارنج و نارنج در جنت او آفتاب می آورد بزبان جابر از آتشی که سند آتش
او سوزان تر و تند تر بود سیب تیقوس میکر بنار العذاب الشدید الغزیر
تبید کل شیء بعض آتش کن او حرارت او بهر چیزی رسد آن چیز را هلاک کند
پس چون در اوراق او انچه شرط است بجای آوردی یک دینار از وی بر قمر صاحب
سرطان انداز تا طلوع شمس باید بعون رب العزة خدایا پروردگارا مارا
توفیق خیرات و اعمال بر کرامات فرمای و بر اظهار افشای اسرار مؤاخذه
مکن انک انت الحنان المنان   باب الاکسیر الاعظم چون آفتاب در حمل باشد
یا در ثور بر سر کوهی رو از نزدیک است بمعدن کچ و چشمهای بسیار روان
کوهست بر سر آن کوه گیاهی باشد او هر کرشکوفه بیارد و بر ند هد و نگرارد

بروز برم

پس چون ببرد بعضی باشد آنکه سیاه بود چنانکه تراباها را از وی برگیر پس بکوب
و آب او را برفق و مدارا صاف کن پس نوبت دوم بکوب سخت تر از
کوفتن اول و البته را بیاب و لطف تدبیر عصیر کن پس سیم باره بیغ تر
از نوبت اول و دوم بکوب و آب او را سخت صاف کن و در وقت رفع
آب نوبت سیم هیچ رفق و مدارا مکن و چنان صاف کن تا تمامه اجزاء لطیفه
از وی بیرون آید و این نوبه آب وی غلیظ بود و میل سرخی دارد پس
ثفل او را در کوزه نو نه و مطین کن و در تنور سخت گرم نه اگر سفید شد
چون شیر خوب والا سه شبانه روز همان عمل میکن تا سخت سفید گردد
پس ورقه ورقه کن و سرش ببند و جدا بنه آنرا تا نم و غبار بوی نرسد آنکه آب
اول را در قاروره کن و آن که آب را زرد و سرخ است هریکی علیحده
هفت نوبه صافی کن تا از جمله چرکها پاک شود و ظلمت و کدورت در وی نماند
پس آن ثفل را که سفید کرده تشقیه ده اولا به آب اول و با آتش نرم تشویه
میکن تا تمامه آب در تشقیه و تشویه بخورد پس آب سیم و با آتش تشقیه و تشویه
میکن تا تمامه آب را آتش بخورد چون بهمین درجه رسید حل میکن و عقد
میکن سه نوبت تا بیرون آید سرخ چون آتش و نرم چون موم پس از جو
از این بر صد دینار سیم پاک گداخته طرح میکن زر خالص چون خون
کبوتر بیرون آید ان شاء الله تعالی آمنا من الصالحین پس او ملک الاسلام
از هزار سال در پادشاهی و معدلت و نصفت و رضای حق سبحانه

و تعالی عمر تو باد تا می فرمایی از آنچه رمز و تعریض داشت رب بیان کرده شد و این ذکر
چون از زبان عرب بفارسی آورده و چون بیان روشن کردم از حکما از این سخن
مبهم در پرده گفته از یک رکن سررشته ناپدید بود و بعد از این بتوفیق حق تعالی
خوض میکنم در کشف مبهمات و حل مشکلات این عمل مراد ابرکانه
بالمنّ و منه از سر که آدمی را میخواهد و معدن کی دماغ را میخواهد و آنچه
گفت در روی چشمهات یعنی چشم داری و چین دهان را از این مجاری
آبهاء مختلف میزاید و گیاهی را هرگز شکوفه نمی آورد و بر بنی دو چیز مراد است
و آنچه گفت بکرب مراد است او در قرع و انبیق افکنی و آتش نرم کنی و مراد
از رفق و مدارا آتش نرم است زیرا او در ابتدا آتش می کنند و آنچه گفت
او را به سختی بکرب یعنی آتش قوی تر بکنی و مراد از آنکه میگوید هفت رتقطیر است
و آنچه گفت با رسیم طبیع تر از کرت اول و دوم بکرب یعنی آتش قوی تر بکنی تا
تمامه آب غلیظ مقطر شود و اگر روشن تر از این میخواهی آنکه پستان
موی سر جوانان در اول بهار و بعد جوانی از بیست سالگی تا چهل سالگی
موی پانزده ساله بکار نیاید و موی از چهل سالگی درگذشته و موی سفید
و آنچه در گرمابه افتاده باشد بکار نیاید و آنچه رنگ سیاه دارد پسندیده است
چهار او را در کاسه سفید نرم با آب گرم بشوی و بدان بشوی و بگذار تا خشک شود
بار بهایی نمک در وی دهان بشوی پس خشک کنی باز بصابون بشوی در شستن
وی نیک مبالغه و ملاحظه کنی پس بگذار تا خشک شود آنکه بدوازده پاره
کنی هرچه خرد تر

کنی هرچه خردتر چنانکه پرویزنی میتوان بیخت پس قرع را پاکیزه کنی و از چپ
بروی ریخت کنی و دو صد را به چیپیان با نمک بریان کرده و کوفته و بیخته
بیضه معجون کرده استوار کنی تا بخار بیرون نیاید و در زیر قرع آتش کنی
از سرگین باشد تا آب روشن صاف در قابله آید و چون اندک مایه
زردی در آب پدید آید قابله مبدل کنی و آب روشن صاف جداگانه بنه
و آتش قوی تر بکنی پس سرگین گوسفند تا آب زرد چون زعفران بچکد و غافل
مباش و بهر وقت نگاه میکن تا چون آب غلیظ شود و مسرغ رنگ قابله
زود مبدل کنی و آتش عظیم کنی پس سرگین اب تا تمامه صبغ غلیظ
از وی بچکد و هیچ دره در وی نماند و ثفلش را خود گفته شد را باد
چه عمل کنی تا سفید شود و هر یکی را از این آبها در قرع انداز و تقطیر
کنی سه نوبت یا هفت نوبت و اهم خیال کنی را از آتش تیز و ثفل که ماند آب
اول را با ثفلش در جداگانه بنه و آب دوم و سیم را و ثفلهاش را تسقیه میکنی
از این آب و تشویه میکنی نرم نرم بر خاکستر گرم و سر است را اول
ثفل را از آب اول تسقیه کنی دوم ثفلهای آن آب دوم تسقیه کنی پس چون
بعض از آن آب دادی و تشویه کردی پس آن کلس سفید را در کوزه
مطالی تکلیس کردی و بر صلایه کنی و این تشویه کرده را بر سر وی ریز نیز به
آب نیک تا مختلط شود آنکه او را به تعبیه آب تسقیه میکنی و در تشویه
می نه تا تمامه آب بخورد پس چون بدین درجه رسید باقی را شرح دادیم

چون این معلوم شد رمزها را ایراد کردیم مفهوم و روشن کرده و آنچه
گفت آب زر و را و آب را هر یکی علاحده هفت نوبه صاف کن مراد است
از شرح دادیم این ابهار را تقطیع کنی و بچکانی تا سه بار هفت بار تقطیر کن
مگر در بعضی علما گفته اند تقطیع را از آب ایام و سیم بار نباید است برهان
حاجت نداریم بلکه تصفیه و تشویه آن کلس را بر کردار در کوزه سفالی چند بار
سفید کردیم و بعضی گفته اند ابهار را اولا هر یکی را سه نوبت تعفین باید
کرد و در بدل مدت هر تعفینی چهل روز بجمله صد و بیست روز این اعداد
التعفین گویند و معنی این تعفین از حال گردانیدن چیزیست بتغییر بیرا
و مواثر گردانیدن هوای متعفن در وی و بعضی گفته اند کلس اول را
باب روشن را پاک کردیم اول مقطر شود تصفیه باید کرد و تشویه کردن میان
سایه و حوض چنانکه اندر کتابه حرارة آفتاب بر وی میرسد بتدریج و تمام بعد از
آن باب ایام و سیوم و در این وقت تشویه بجای کنیز کرم آ بر کرد و بعضی گفته اند
از آب روشن صاف را در اول چکیده باشد در حوز دو کلس ده و تشویه میکن
بحرارة انرکس حل کن او را عقد کن و زهره را از وی فرکن و آب
دوم و سیم را در حوز دو کلس سیده و تشویه میکن آنکه حل و عقد کن و از
وی قمر را شمس گردان و لب کتب را مطالعه کرده ام تا اختلافات
ایشان را در این مختصر مفید جمع آورده ام و اکنون وقت آنست که این را
بر وصیتی ختم گردانم والله الهادی الی سبیل الرشاد و الموفق للسداد
چنانکه گفته اند رزا رباب صنعة ز متصوفه و اولیا و مشایخ کبار

[illegible]

از خداوند این صنعة بسیار متعبد باشند و در اداء فرایض مجتهد و از حرام و شبهات مجتنب
و از ندای خلق محترز و البته اجرت نزاده اند از علم را بر ظلمه و ارباب فجور و فسق و تهور
و ترک سفر ممالک نفس خود نباشند و بر کتمان اسرار صبر بسیار نمودند و متتبع شهوات و لذات
هرگز نباشند عرضه کنند و هر که این را وسیله بر زنا و عوام کرد کردند و بواسطه آن حظ
از لذات نفسانی حاصل کند بس بعد از کار برنیاید و بانواع علتها و بیماریها صعب و مزمن
مبتلا گرداند و هیچ نفع او را حاصل نشود از آن الا الخسران و حسرة و ندامت چنانکه حق سبحانه
و تعالی موسی را صلوات الله علیه و سلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی نبینا محمد و آله
وسلم این علم آموخت تا الواح زرین بساخت و توراة را بر آن لوح بنوشت زیرا که
بنی اسرائیل صورت پرست بودند و نظر ایشان بر ظواهر امور بود افتاده به بصیرت نافذ
نداشتند ایشان را بحقایق امور رسانند بر ظاهر حال موقوف بودند چون توراة را بر
الواح زرین نوشته دیدند قبول کردند و ایمان آوردند اگر چه حق تعالی قادر بود که جبر
همه را ایمان در دل آورد اما مثل این امور و اسباب سرها و حکمتها است که خلق را بر آن
اطلاع نباشد علی الجملة قارون علیه اللعنة و العذاب از پسر عمان موسی علیه السلام [illegible]
چون درخواست کرد او را این علم در آموزد موسی علیه السلام میفرمود او را صلاحیت
و استعداد نداری و شرایط تقلد این امانت را حاصل نیست دعوی کرد او را حاصل است
و طمع و امید دارم از این علم الا مزید درجه سعادت دینی و دنیوی نباشد حضرت موسی علیه
ابا مینمود و او الحاح میکرد و تضرع و سؤال تا عاقبة الامر در آموخت تا در این علم شروع کرد
و دوبین در سر این بحث و علم جباری بر افراخت تا حال او بر بنجا رسید او معروف و
بعضی روایت کرده اند از موسی علیه السلام در طلب ادویه اکسیر چهار کس را از چهار طرف
مختلف روان کرده بود یکی را از جانب مشرق مثلا فلان چیز در فلان جای بر فلان وضع افتاده بیند
بیاورد و دیگری را از جانب مغرب و قارون را از طرف دیگر از آنچه موسی علیه السلام گفته بود
بیاورد و بر سر راهی نوشت او را هر سه آنچه بود چنین هر سه برسیدند برسید او را [illegible]

چه آورده‌اند گفتند فلان چیز و چهارم خود او داشت پس بر این جمله این علم را برانست و چون
رعایت حق و محافظت این علم نکرده و شرایط بجای نیاورد آنچه بود به وبال گشت و شقی ابد ماند
نعوذ بالله من هاویة سخطه و عظیم عقابه و اگر خداوندان این صنعت مستحقان را یافته‌اند
محتاج و محروم این علم اتفاق افتاد تمام کرده‌اند و ایشان را به آنچه کفایت معیشت بود مدد کرده‌اند
و البته افشای این سر با ایشان نمیکردند الا بعد از آنکه سالها بر محک امتحان و اختبار
چون مرد را در این علم مجرب یافتند و صالح و متقی و از لذات نفس مهذب و همت او به تحصیل
علوم الهی مصروف بود تنبیه این علم را با ایشان بر نمردند که [illegible] عرض میکردند و این
امانت نفیس را در خزانه دل ایشان به ودیعت می‌نهادند و البته به فرزندان خویش
چون استعداد و اهلیت و قابلیت و نفس صبور نیافتندی کشف القناع این علم نکردند
و چون بر مستحقان و اهالی باز کردندی ایمان و عهود و مواثیق از ایشان گرفتندی این است
وصایا و شرایطی که پراکنده از هر کتابی یافته‌ام و جمع کردم تا همگنان را بهره باشد
از عربیه و فارسی نقل کردم او وفقک الله و ایاکم لما یحب و یرضی بفضله و کرمه و رحمته
فصل فی الخاتمة در شرایط مطالعه کتاب چون کتاب را مطالعه خواهی کرد فارغ‌دل
و کذا فکار [illegible] باشی و اول الاستعانة بفضل الهی کنی و با خود اندیشه کنی از حق تعالی
چند حق را در کار آورده شد تا او را از این کتاب بهره برداری و حال مصنف را
و کاتب را و ایشان را ترحم کرده و [illegible] به اجیب صلوات فرستادن در جمله نفایس علوم
و اسرار حکمت به واسطه ایشان بما رسیده و اگر چیزی مشکل گردد و تامل و تفکر بکار آر اگر
معلوم شد شکر گذار و اگر نه توقف کنی تا وقت دیگر [illegible] دقت چه هر بیچاره را از اوقات
و ساعات خاصیتی است بجهت [illegible] ران و سیر کواکب پس اگر در کرّه اول تفکر کنی و معلوم نگردد
و با طبع و خاطر لجاج و الحاح مکن که عظیم زیان دارد در توقف، برداشت و رجوع و انابت
به فیض فضل ایزدی کردن و مهلت در میان انداختن و باز تفکر کردن و اشکالات را
بر این طریق حل توان کرد والله اعلم و باید این کتاب را از اغیار دریغ دارند و مطالعه کنند
[illegible] مذاکره [illegible] اضمحلال طبیعت در مسائل [illegible] بکار برند [illegible] کتاب

تا جمله دانسته

تا جمله دانسته چه اوایل مبانی و مقرر اداخر بر و داد اواخر موضع و مفهوم اوایل والله اعلم بالصواب
تتمة الوصیة و بدان وابرک الله الملک بالنصر که از ملک امانت داری است و رعایا
و سکان ممالک و اهالی و سلطان ولایة بجای امانت و ودیعه خدا تعالی اند از بهترین ملک
و خوبترین صفات و پسندیده‌ترین عادات و نیکوترین خصایص ملوک را امانت است کوشش دار
تا حق امانت حق تعالی و تقدس چون میگذاری چه رعایت حق ملک [illegible] است و کار ملوک
است [illegible] تقویت و ترتیب شرع فرمایند و مدد کار احکام دین و امور و احکام
الهی باشند و اکثر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین ممهد کرده‌اند از قواعد شریعت بیان
کرده‌اند از فرایض و سنن و رسوم و آداب آن در تشیید و نصرت و اعانت آن کوشند و اگر
متمردی [illegible] و فساد دست اعتدا [illegible] از جاده شریعت بجنبد، در اقامه شرایط آن
تقصیر و تهاون نماید سبب فرمایند و البته راه ندهند که هیچ آفریده‌ای [illegible]
احکام شرعی و اسرار دینی بجدال، بهزل استخفاف کند و طعن زند هر ملکی [illegible] این
صفات حمیده را شعار [illegible] ثبات نماید و این خصایص [illegible] شعار و دثار سازد
و لشکر حزب الله باشند غالب و مظفر چنانکه حق سبحانه میفرماید الا ان حزب الله هم
الغالبون حقیقتا که ملک اسلام [illegible] را از آفات آخر الزمان و شر [illegible]
[illegible] و مجلس او را مدام به ندما و صحبت پاک اعتقاد و
خوب سیرت نیکوخواه بکمال دین [illegible] آراسته و مزین دارد [illegible] روا [illegible] نصرة
و فتح و ظفر همعنان [illegible] او گرداند بمنه و سعة جوده و صلی الله علی محمد خاتم الانبیاء
و آله الکرام ما عدد نجوم السماء و ذرات الهواء و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
تمت الرسالة الشریفة الموسومة بتحفة الامیر [illegible] اربع
و عشرون من جمادی الثانی سنه ۱۲۹۲

و ملک البطلم کنذر
[illegible]
[redacted]
[illegible] ۱۸۶

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

در مقصدی که مقصد اقصی نهان بود : هر کس که پی برد ز بلا در امان بود

به هر دلی که راست وصول اشتیاق شد : جام جهان نما به تحقیق جان بود

هر سالک از حقیقت این ره خبر نیافت : گفتند این قدر که چنین یا چنان بود

زان صفت که کرد بر این سر ورق نیافت : باده زبان چه در کف بی زبان بود

با هر تن چه جان گرانمایه واحدست : هیولی الصورة اگرچه بحر نهان بود : عکس اشعه لمعات جمال او : ز آئینه معاینه اعیان بود : تحقیق آن بوجه حقیقت چه حق نمایست : در شرح و بسط آن خود خورده دان بود : اما رموز سر چه از هر جز بجز : این راز در دل شجر زعفران بود : آن زعفران رشته او بطور گریا[illegible] هر سو بر نسیم تکاپو زان بود : از روی وزن صورة و ترکیب اختلاط : اجزای جسم او متمیز از آن بود : از غسل فصل دم زن در اصل وصل کوشش : کمثه و منذکن ارکشش در آن بود : اول جدا کن آتش و آب و هوا ز هم : آنگه سواد خاک به برگ منعان بود : بازش بوزن اصل طبیعت مزاج ده : تدبیر حق بران مقرر بران بود : تقطیر جوی که از آن به خاک شد : مضروب این میزان شیخ خود از آن بود : وزن هوا آنکه برابر جسم خاک گفتم چنان قوه ثابت و روان بود : در اول ربیع به آذر شتابت : چشمش جان او بصفا دل ستان بود قوه به یکدیگر بورد ش ثابت و یخ : زین سر چه در گذشت دگر ناتوان بود

چون بد بود سیاه

چون بد بود سیاه سفید و ضعیف و پیر : آنگه به او ز زرد و سرخ و قوی و جوان بود

روزی که رنج عمر چنانکه بر بند یافت : تن پاک کرده از زر و سرخ بر کران بود

چون دید در تجلی جمعه ز نور آفتاب : گرد از رزو او بر اثر شرر ذره سان بود

تا از کی رجوع در آرد بقا بلات : از بعد آب دیده او در فشان بود

چون منقطع شود دریچه از سر ز دل : در جان قابلات دگر خان چکان بود

آنکه مراد دل چه مرات تن زرد رد : به هر طرف ز آتش عیاشش نشان بود

در جان رامید سفیدی که زد رخان : از فضل و افتخ عیاشش نشان بود

آب اول آتش ثانی نسیم تاب : چارم هوا ز مسکن او لامکان بود

خاکش اگر ز آب تجلی آتش شود : هنگام نور رنگ مه آسمان بود

که با همه ترا با سره و جوهر آشنا شوی : اول مکان طلب که زمان هر زمان بود

ترکیب هر سه طبع سه زرشت ز طبع جسم : بعد از مفارقت زر و جوهر و کان بود

مبنی ز لفت تا نگل ز نظر او دل : دیگر طرف دری که بلند آستان بود

اطراف چار تا به اوج عرش سطح : یکتا به او ز نصیب میان بود

چون موضع وجود ثلث در آغ شد : مرغان قرع را نشیمن آشیان بود

بستر رمان محفل و فرش ریگ نرم : سرها برون طعمه نهان در دهان بود

مرغان صاف پیکر روشن ضمیر را : تا چار روان از دانه بهر چینه دان بود

[illegible] معتدل زر مصباح مشتعل : کز شعله زان زبانه فروزنده زبان بود

برکش بوزن کامل از آن : تشبیه کن چه حاجت شرح و بیان بود

جا کن عفیف [illegible] در هفته [illegible] : تا در یکی زریحان همه آب روان بود

انکه گرت هراست هوا را ب ده ‧‧ بر ریش کلک ریسمان و لت ارچنان بود
بارود شکل زشود حل کشش نای ‧‧ کز موی نه بگردد او ریسمان بود
اماده کن زجاج سحق باد نرم ‧‧ تا بر زجاج هر طرف طیلسان بود
آن به از مشتعل شود از نار معتدل ‧‧ آسیب آتشش چه بمضرت رسان بود
پنج و رصد افکن و صد بار ده هزار ‧‧ تا زهره زطرح تو به سرقران بود
آنگه بعقد تصفیه و حل نار کوشش ‧‧ خواهی اگر آفتاب ترا میهمان بود
در جمع فرع پادر عقد نار ‧‧ تا جزو آب جزو دشود و کامران بود
تا از وسخ معلق و جوهر و هر باب ‧‧ آتش چه ذات آب شود یکجان بود
اندم اگر آب از او برطوبت فرو چکید ‧‧ تا رشفه رنگ به از ارغوان بود
چون ساوی همه ترکیب کن سحق ‧‧ کز حل و عقد آن دل جان شادمان بود
یکجو از آن چه طرح کنی با دو صد هزار ‧‧ ماه آفتاب گردد و زیب جهان بود
شد گفته از ره یقین راز انکه گفتنی است ‧‧ رمزی بکار نام از بهر رجحان برد
انگیز ذهن قابل و اخفای رمز عقل ‧‧ تا شیره هتاب وجود کتان برد

عمل حق صحیح صحیح ‧ حال انکه در جا اد سیدان کالهنات
کر مراد و در خم این صرفان برد
تجربه شد نوزده ۱۲

[illegible]

هو الله تعالی

انچه در جوابش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود اینست

زرنیخ

براده حدید را در بوطه به کف دریا بگذرد و دهد چون خواهد از نرم کند بر هر رطلی براده سی درم تر نگ و شب و طلق با خل صلایه کرده و خشک ساخته بگذرد براده دهد و گداخته کند و بریزد مانند مشتری نرم فرود آید اگر از این یک مثقال بر ده مشتری منفرط طرح کنی ده قرابه دهی قمری خوب آید و هر چه خواهی بکند و شکر کرده با بهر تجربه شود راه صحیح است کردم دیگر بیار و براده مریخ و زرنیخ هم وزن هر دو را با هم صلایه کند و بگذر و شب و سرو هر دو برون آورده الغرض چهار ساعت چنان کند پس از آن بارها بشوید بعد بروغن زیت و نطرون بوطه به بوطه منتزل کند ‧
مکرر ازند چون مشتری فرود آید ۱۲ مثقال مرداسنگ در شنجرف را بعد آلوده کرده
در بار نصف دهی دهد تا هفت مرتبه شنجرف کلسه طلا سر لصه لها مثقال این زیت و نمک
نمک و نمک عقاب که مثقال را با ارضیه کلسی تو کنند با مثقال تا اجزا را خوب صلایه نمایند
در می دهند شب را روز بعد ضعف شب ضعف تجربه نامه بار چهارم سعد بود

پس از آن حل شود	مس	زرنیخ حسن	شنجرف	عقاب بجوشد	زاج	نطرون	بوره	ملح هندی
				۲۴	۲۳	۴	۲۲	۱۱ ۱۱

پس دور کمشتند قمر طلا در ازم

بعد از سحق و صلایه در میان ظرف چینی بالای آتش هفت دفعه حل و عقد کند یکجا بر یک قمر و یک شمس با به دهد منضف این تمام عبارات مجرب صحیح عمل قمر در عقد

زیبق سم الفار عبد صفره ابیض معصد الجره در بالای سنگ ساق
۲۱۰ ۳۵ ۵ عدد قدری

با دو سه زجاج انقدر سحق صلایه نموده تا زیبق در اجزا اکل شود و فتیله کرده بعد گلوله کرده خشک نماید هلیله سیاه شکار زنجبال الرکنه را با هم کرچیره دارو
۲۱۰ ۲۱۰ ۲۵ ۱۴ عدد ۲۱۰

باقدری صفرة البیض محلول نموده از بالای اجزا بگیرد خشک نماید و از بالای آن
خبث الحدید را با طلال کرسعنه کوبیده بگیرد خشک نماید و از بالای آن گل
گل حکمة گرفته ایضاً تا خشک کند بعد از خشک شدن در سه من پاتیله کاه دو دمس دهد
شدید بعد از سرد شدن درآورده ذوب نماید یکی از عقد مزبور بر یک قمر
طرح نماید و یکی از آن بر بیست و پنج زهره طرح کند قمر روپای شود ۱۲
پنج یک مایه بدهد تا پیره مثقال آن یکمثقال مایه داده شد اعلا در آید ۱۲ اسم
عمل قمری مجرب سلیمانی سم الفار شوره در میان فنجان یا شیشه
بالای آتش گذاشته ذوب شود بعد از ذوب سرد کرده بگیرید با هفت
مثقال براده قمر سحق کرده دمس گذارد و بعد از سرد شدن درآورده
قمر منعکس میشود بعد شش مثقال عقاب آفتی یک مثقال سلیمانی یک مثقال
نمک قلیاب کلس البیض یک مثقال با قمر سحق صلایه کرده در فنجان کرده
و سرپوش آن زجاج باشد شده وصل با خمیر کرده بالای آتش گذاشته منجمد میشود
بعد سرد نموده باز سحق نموده باز در فنجان نموده بالای آتش گذارد باز سرد
نموده سحق کند تا هفت دفعه روغن میشود بعد از آن یکمثقال براده قمر با چهار
مثقال زیبق ملغمه کرده با این مفتاح چرب نموده و سرد کند تکرار تا شش دفعه
یکی بر بیست زهره طرح نموده قمر خالص شود ۱۲ ایضاً عمل قمری مجرب دارد
سم الفار عقاب شوره سحق صلایه کرده در ظرف حدید با پنج
مثقال روغن کنجد بجوش دهد تا آتش بگیرد و قرص سفید در زیر ظرف می ماند

بهم زن اجزا زیبق داخل کرده با بیاض البیض سحق نموده در میان طاس سفالی کهنه
وصل نموده دمس دهد زیبق عقد و در بوته ذوب دهد یکی بر بیست زهره طرح نماید
قمر خالص میشود ۱۲ اگر هفت مثقال از آن را یک مثقال مایه بدهد قمر اعلا میشود
اگر منعقد را زیبق دیگر در ده سحق کند به آتش عقد کند از آن یکی بر یک قمر طرح نماید
تا میشود یکی از آن با سی مثقال زهره طرح کرده قمر بسیار اعلا شده یک مایه بدهد
۱۲ اگر بیاض البیض و عقاب بهم زنان حل کرده منعقد نماید از آن منعقد شده عقد
مذکور را تصفیه و تشویه کرده تا شمع وجاری گردد یکی از آن بر دویست و پنجاه زهره
و شش زیبق طرح رود عمل قمری در عقد زیبق دارد زبد البحر شنگار شوره
سم الفار زرنیخ عبد اجزا را سحق صلایه کرده خوب و دمس خفیف بدهد
اجزا جوش کرده تخ لطف نماید بعد درآورده زیبق را ریخته با سرکه سحق نماید یک
روز تا ظهر بعد درآورده گلوله نماید چهار مثقال قمر را صفحه نازک کند و شش
مثقال زهره را هم صفحه نازک کند در طاس سفالی جدید بگذارد اگر قدری کم یک
باشد را اتحت با سفیده بیضه خمیر کرده از زیر طاس بمالد قمر و زهره کم کرده باشد
بالید دیگر زرده بیضه را به اجزا بالا در تری طاس بریزد گلوله گذاشته و لار
طاس را با همان راکحت و سفیده بگیرد و خشک نماید در آفتاب یا در زیر آتش
و از بالای آن نمک و خاکستر با سفیده خمیر کرده بگیرد و طاس را سیم پیچ کرده
گل حکمت بگیرد بعد از خشک شدن در یکمن نیم زغال دمس گذارد اول دمس نیم من
آرام دمس یکمن سیم دمس یکمن و نیم بعد درآورده ذوب نماید یکی از عقد بر

۱۵ زهره طرح نمایند و نشر یک مایه دهد مجرب است ۱۲ بجای عملی را اگر در طاسطین
زهره لیسیه رقلعت دار نماید احتیاج صفحه قمر و زهره ندارد ۱۲ اگر میان طاسطین را با مغز
جوام بگیرد و بقدر ریشه ناخن بگذارد خشک شود زیبق را با اجزاوش لاف نماید و سر به هم
در یکم و نیم زنبق بگیرد پس کاغذ است ۱۲ نمک قلیا بجوریچه معدوم دهد تا چون آب
غلیظ شود پس یک اجزا جهت قمر و روغن بگجو بگجو زرانه و دیگر اجزا جهت شمس آنچه لا
ع از رسال دهان محمد میرزا عباس نموده از یکمن زرنیخ را کوبیده در یکمن نفط بار کرده
در دیک چدن بجوشانند کف زرد شود نفط را تمام بردارد باز یکمن دیگر بریزد
باز بجوشانند بردارد تا هفت دفعه بطریق اول نماید در دفعه هفتم بجوشانند چندان
آتش را تند نماید اله نفط در میان دیگ آتش بگیرد بسوزد زرنیخ نه تشانی می‌شود
شد مریکمثقال بر پشت زهره طرح بدهد قمر است ۲ محمد سرب اله مثقال
سرب را آب نموده اله مثقال ثریا در کف تطعیم نموده سرب مجرب است
محمد روح ثریا ۲ روح ثریا هم وزن او ثریا گرد سحق کرده و سر شدید
هر به هر بعد در آورد به وزن ثریا داخل کرده سحق نماید باز روس شیر هر به هر
باز در آورده بطریق سابق عمل نماید بعد او را احیا نماید با عسل و شوره
و شکر مجرب است ۲ شمس زیبق را در میان پارچه قلمی بسته در میان روغن
زیتون کرکرد ریخته بالای آتش ملایم تا کرکرد آب شود بعد زیبق را که پارچه
بسته است در میان همان روغن بجوشانند بعد پارچه را عوض نموده ریکا (در چهار ساعت)
ضابطه تا اله زده ساعت بعد سرب را صفحه نازک کرده بگذارد کنار
بعد زیبق را آورده هم وزن زیبق با کرکرد ریخته سحق و صلایه نماید هم وزن

هراله سرب صفحه

هراله سرب صفحه شده را آورده و در میان کرزه با زیبق مکلس و کبریت و رش
کاغذ نموده کره را ببندد قدری بلند و وسط او را مسطح نماید و مشبک
در کرزه اجزا را بالای آن بگذارد و بعد از آن از بالای کوره را بگیرد و سر کوره را
هم مشبک نماید تا اله اره ده ساعت در زیر کوره آتش شدید نماید بعد از سرد شدن
در آورده سرب مکلس محمر شده باشد یکمثقال بر اله از ده شمش بزند مکلس
می‌شود یک از این شمس مکلس بر اله اره ده قمر اگر بدهد قمر بزند شمس بسیار
خوب تیز آنکه بعد خواهد آمد مجرب است ۴ محمد شمس از خود میرزا عباس کرده است
زاج لاسای شوره شعر بانی کرده مقرض بگیرد داخل قاعده کرده اجزا را
اله صلایه نموده مقطر نماید بالا ۵ شود تا حل شود بعد بطریق عمیا بالای ملایم
در شیشه گذاشته تا چهار ساعت حل شود بعد چهار مثقال از این محلول با چهار
مثقال شنجرف در میان کفچه جدید یا فنجان کاسه گرفته طبخ دهد در بالای آتش خفیف
تا خشک شود بعد قدری موم سیاه را با همان اله غلیظ شده جیوه شنجرف نموده
در پارچه کتان پیچیده در خمیر آرد گندم گرفته در زیر خاکستر آتش دار ریخته نماید
تا هفت دفعه با محلول بجوشانند و به موم بگیرد و کتان لیته خمیر گرفته پخته
شود اما خمیر نسوزد بعد زاج لاسای زنجبیل و عقاب سادج
سحق کرده در ظرف دس داده بعد از دس در آب ریخته بجوشانند قدری
جوهر عقد کرده بخشکانند در تحت السلام بگذارد تا روشن شود بعد سه دفعه
شنجرف را آورده نموده خمیر بگیرد و پخته نماید یکمثقال از آن شنجرف یکمثقال

تنکار سائیده یکمثقال مرهم را ذوب نموده اجزا را داخل نماید یکمثقال پنج
دو هفت مثقال قمر طرح نماید شمس خالص است ۱۲ دیگر تجمید زیبق ریم آهن را
با طحال گوسفند سائیده یکروز مثل مرهم شود بعد سه عدد تخم مرغ را با ریم آهن
گرفته و هم ادرا بقدر ریشت تا خمیر باز گذارد بعد از خشک شدن میان
ادرا خوب خالی کرده هر قدر بخواهد زیبق در او داخل نموده سر او را با گل جنسی
حکمت گرفته با گل سفیده پخته مسدود نموده و از بالای آن ریم آهن گرفته خشک
نماید بعد پاتیله از آهن آورده کرکره را در میان آن آب نموده تخم مرغ را
در آن انداخته یکشب و روز در میان آن بگذارد باشد فردا در آورده
زیبق را در تخم دیگر جای بدهد باز یکشب و روز بهمان طریق تا سه عدد تخم در میان
گبریت باشد بعد زیبق منجمد و طرح شده باشد با مفتاح جاری نموده [illegible] نماید طرح
اگر با زر ممزوج کرده چنان نماید اعلا باشد ۱۲ عمل شمس مجرب شنجرف را با نمک
باده برابر سحق کرده صمغ گبریت در سحق بگذارد شنجرف داده بعد بوته را
با سه سوراخ کرده اجزا را بگذارد و از بالای آن قدری نوشادر و نمک قلیاب
سائیده بریزد و از بالای آن قدری شیشه کوبیده بریزد بوطه بر بوطه استنزال
کند یک برده قمر طرح است شمس مجرب است ۱۲ عمل قمری یادگار میرزا
حسن طبیب فنجانه از زهره ساخته بوزن ده مثقال و سی مثقال
بعد را در مغرفه حدید قدری نمک فرش کرده و زیبق را بالای آن گذارد
و فنجان زهره را بالای آن گذارد و گل را در ابار زرنیخ و نمک و بیاض
البیض گرفته بالای آتش بگذارد و پنبه را بر سر چوب بپیچد به آب زده

برفنجان بالد

بر فنجان بمالد هرجائی گرم شد باز آب بزند یکروز تمام بعد زیبق بگذرد فنجان میرود
ذوب نموده یکمثقال بر شش زهره طرح نماید و پنج یک شبه بزند اعلا است ۱۲
ایضاً یادگار میرزا حسن طبیب فنجانه از قمر درست کرده با نمک در ظرف حدید
فرش نموده زیبق را در بالای آن ریخته فنجان نقره را در بالای آن گذاشته
گل او را با زرنیخ و نمک و بیاض البیض قایم نموده و روی فنجان [illegible] را هم
زرنیخ با بیاض البیض خمیر کرده جبه افکی نماید و در زیر مغرفه آتش کند
یکروز تمام زیبق بگذرد جام نقره میرود یکمثقال به ۱۵ ام زهره طرح میرود ۱۲
میزان قمر یک زیبق سه وزن جام نقره بر باشد اگر خوب نماند ده
مثقال او را پنج مثقال زهره بزند تمام ۱۲ عمل شمس حط آتش بالای او اول
کرکرد ریشه در روغن نارجیل اجزا را در میان ظرف سحق صلایه
۲م ۱م ۲م
کرده و در میان شیشه گذاشته مسدود نموده در میان باشر طعام
و بس دهد بقرار چهار پنج ساعت دهن میشود فورا نابیده قدری نگاه بد
شمس است ۱۲ ۹ سم سفید نمک قلیاب برابر داده این همه ساوی و سر
شدید بعد از آب نموده این سفید و خشک است ۹ عمل شمس از امتحان شده است
گبریت را در ماء الراس بجوشاند بعد بگذارد تا فرو کش نماید بعد چرک علقه
کرده قدری زرنیخ سفید را در آب حل کرده با دست بالای صمغ گبریت
افشان نماید صبر کرده تا خوب صاف شود بعد با صمغ را بالای زیبق
در میان فنجان چینی ریخته بجوشاند تا خاک زردی میشود بعد همان گبریت

چو ملغمه در آب زاج براو فشان کرده بود از فروکش نموده است یکی
از آن کبریت با مازیبق مذبور سحق کرده دست بخمیر زند داده ⁂
مجرب است یکی برده قمر طرح نماید ۱۲ عمل شمس مجرب شنجرف
سم الفار زرد گوگرد زرد شعر معرض در بست و پنج مثقال ۲۵
۲۲۵ ۲۳۵ م ۲۲۵
عرق گوگرد شعر را کم بالای آتش خفیف بجوشد عرق مذبور داده
تا حل شود بعد اجزا اکسیره داخل شود عرق گوگرد کرده سحق نموده
در شیشه کرده در حل زبل بگذارد هفت روز بعد از هفت
روز در آورده تقطیر نماید از مخنیه را در آورده با مقطر مذبور سحق کرده
هفت روز دیگر حل گذارد بار بعد از هفت روز در آورده [illegible]
اول تقطیر نماید تا سه هفته همه مقطر شود مقطر را بریزد میان ۲۵م
زیبق تا چهل روز حل گذارد بعد از چهل روز تقطیر نماید زیبق در ته
قرع مثل زرده تخم مرغ میشود یکی از آن بهزار و سیصد مثقال طرح میرود
طرح او نه است با یک مثقال از این زیبق یک مثقال شمس ده مثقال
زیبق دیگر ملغمه کرده دست داده یکی از آن بهزار و سیصد طرح میشود
مجرب است ۱۱ عمل قمر مجرب خود میرزا عباس نموده است ⁂
قمر یک مثقال با چهار مثقال عبد ملغمه نموده در شراب فاروقی بجوشاند
بعد سحق نموده یک مثقال کبریت داخل نموده باز سحق کند در نیم من زبل
دمس دهد بعد در آورده پنج مثقال جوهر زرنیخ در حل کرده سحق

صلایه نموده

صلایه نموده بعد نمک قلیاب زاج در برابر هم سحق نموده در آب حل کرده
اجزا را با این آب تسقیه و تشویه کند تا شمع و جاری گردد یکی بر ۲۰ زهره
طرح نماید قمر رو بار خوب میشود ۱۲ العقد زیبق پاره [illegible] که بیان [illegible]
صابون پاکیزه و با همسنگ او شب یمانی در صلایه سحق کند و در خمره گلی کند
و یک [illegible] در زمین فرو برد تا حل شود مثل آب سفید و صاف بعد از آن
گوگرد زرد سوده را از این محلول تسقیه و تشویه نرم دهد تسقیه بالنهار و تشویه
باللیل الی سبع مرات چون از تسقیات و تشویات فارغ شود چهار درم
زیبق را در کفچه کند و بر آتش نهند تا گرم شود درمی از این کبریت مدبر مبیض
بر او طرح کند و بر آتش بر آرد چند انداز زیبق گوگرد را بخورد و عقد شود والله اعلم
در تشعیه زهره ۱۳ التشعیه [illegible] کتاب [illegible] بتان کلس قشر بیض و
با همسنگ او ملح قلی در صلایه [illegible] صفحات زهره را شهد طلا کند و از
این ادویه سوده بر رو بپاشند و این صفحات تشویه روی [illegible] چیده در میان خمره گلی
تشویه دهد در آتش تند و تیز یک شب تا چنین سرد شود بیرون آورد اگر آن
[illegible] دفعه مکرر کند این [illegible] سفید گردد از محلول [illegible] زیر ۱۲
قال جابر ۱۴ [illegible] صعد چند که و با همسنگ او نوشادر صلایه کرده
[illegible] محلول شود بعد در قاروره یا آثال تصعید کند بعد از آن آورده
در قاروره صب برد و این قاروره را در میان دیگ کلان آویزان کند و آن
دیگ را پر آب کند و سر دیگ را وصل محکم گیرد و در زیر دیگ آتش

کند تا سیماب حل گردد در قاروره وصل گیرد تا رطوبت در وی از کند
و سیماب حل گردد بر مثال آب روان و این را حکما سیماب محلول خوانند و هر
یک را رواح و الاحب و الاحجار دلیسمونها الحکماء الجوف دماء المثلث
زر آن ۱۲ اعمال خطا گش زرنیخ در زرنیخ زیبق کرد. هم سحق نموده
در مزج تصعید نماید باز مصعد را با رطوبه داده مصعد کند بهمین طریق
۱۲ مرتبه بعد از آن سحق کرده در ظرف گلی بگذارد تمام حل میشود در شیشه
کرده یک اربعین در چاه زبل در مجمره سرکه آویزان نماید حل میشود
تقطیر نماید خطا کش است اگر بجلب بگذارد زر و زیبق را با هم آمیخته کرده
از این اجزا سحق وصلایه و تشویه نماید بر صد و بیست و یک قمر و زهره طرح بزرود ۱۲
۲ عمل شمس مجرب زیبق رو ع معقمه نموده با هم سحق نموده صبغ
کبریت تشقیه کرده و پس اول خفیف بعد از آن پس باز تشقیه و پس از
اول شدید تر بهمین طریق تا هفت هشت دفعه رو ع زیبق محجر میشود
یک بر یک شمس طرح نماید و آن شمس را یک بر ۲۰۵ زهره طرح نماید شمس اعلاست
۲ در تراب شرسوفی گو گرد نوشادر لا طلای در قرع ریخته آمیق را هم
وصل کرده مقطر نماید معقمه رو ع زیبق را تشقیه و تشویه نموده تا جاری شود یک
بر صد زهره طرح است ۲ عمل قمر که از میرزا عباس کرده است صبغه قمر
جوهر زرنیخ و ... زیبق اول صبغه قمر را شش مثقال جوهر زرنیخ
ولی خفر کرده در بالای کوره بگذارد تا آنکه بوته قرمز بشود برداشته سرد
نماید کوبیده ده مثقال دیگر جوهر بگذارد و بوته در میان بوته مسدود در آتش

در میان آتش بگذارد

در میان آتش بگذارد باز اگر سرخ شد بردارد و بهمین ضابطه تا هجده مثقال
جوهر را کم کم بخورد هفت مثقال قمر داده بعد از آن در آورده او را در میان
... بعد از آن چهارده مثقال زیبق را
... بخورد اجزا داده با روغن سم الفار چرب نموده و پس خفیف بعد تا هفت
دفعه یک مثقال بر بیست و پنج مثقال زهره منقا طرح نماید قمر اعلاست ۱۱
۴ عمل شمس مجرب شمس زیبق معقمه نموده در میان بوته بیار تا یک کوچک
گذاشته و بعد او را با طلا بوته مسدود نموده گوگرد نوشادر کوبیده نرم نماید
بعد کوره بزرگ آورده قدری نمک کوبیده در زیر کوره بریزد اگر ذائقه دارد
نصف نموده در کوره بریزد بوته معقمه را بگذارد بعد باقی اجزا را بریزد باز قدری
نمک بریزد و دهن کوره را تیم نموده کوره را یک هفته گرفته در نیم من زبل
اسب و پس گذاشته مکلس زردی میشود بعد با مفتاح جاری نموده در
تشقیه و تشویه یک بر صد قمر و زهره طرح بیرود شمس خالص است طریق مفتاح
شوره زاج بلدی نوشادر صلایه کرده مقطر نماید عمل شمس میرزا عباس
۵ سیر ۲۰ سیر ۵ سیر
نمک شوره زاج سیاه زرد زاج سفید [redacted] صلایه کرده مقطر نماید
۲ ۵ ۳ ۲
روع زیبق معقمه بگذارد از این مفتاح در میان فنجان چینی ریخته بالای اجزا
۳ ۱
آوردی اجزا را بپوشد در ساعت طبخ بر هر قدری خاک میشود سه از باده زهره
دیگر زعفران سحق صلایه کرده قدری از تیزاب بر روی آن ریخته باز قدری طبخ کند
و نرمش لحاف زجاج نموده و ذوب نماید شمس است و سه مثقال را یک شمس بدهد بسیار

بسیار اعلا باشد عمل شمس مجرب زنجفار کبود زیبق زنجفار از هم بریده

بگیر

بشب در میان جام سنگ ریخته با انگشت بالای آورد و سه خط [illegible] کشیده و

زیبق را ریخته آب بریزد و بالای آتش گذاشته [illegible] خوب گرم شد بر داشته

بالای زیبق بگذارد تا فرو کش کند بعد آب را ریخته گرما گرم در آورده فشار

بدهد زیبق را جدا نماید اگر قایم شده باشد باز در میان [illegible] گذاشته

شد وصل کرده بالای آتش بگذارد زیبق مصعد میشود بر دارد اما الطریق

با بر مصعد نماید از چهار پنج مثقال زیبق در میان [illegible] باز بعد از آن

با هکلس روح نقره چهار پنج مثقال براده روح ورق [illegible] کرده در میان بوته [illegible]

راس در میان [illegible] کاوری شدید داده بعد در آورده [illegible] را

از میان روح در بوته [illegible] ذوب نماید [illegible] دارد شکسته

تعلیم نماید مجرب است عمل [illegible] زاغ [illegible] زنجار شمس [illegible]

[illegible] کند روی [illegible] ظرف چینی بالای کرده آتش گذاشته

با هم ذوب شود نقره را سه ساعت بعد سرد نموده قرص مذکور را در

آورده بالای کاسه چینی [illegible] آهن گذاشته [illegible] در جای باز صبغ

کبریت در میان کاسه جمع شود چهار یک از شوره ثابت داخل نموده بعد

روح زیبق جوهر زاج سم الفار زرد سحق صلایه دهن مذکور

نموده و تشویه داده ثابت و جاری میشود [illegible] مثقال [illegible] مثقال قمر

و زهره طلوع میرود شمس است اما قرص را [illegible] بالای میل آهن [illegible] بگذارد

میان دیگر [illegible] باشد بگذارد و قدری آب بریزد و با هم بزند بعد

[illegible]

یک خشت پخته در میان آن دیگ گذاشته کاسه را بالای خشت بگذارد

و دهن آن دیگ را مسدود نموده و در زیر آن دیگ آتش وسط کرده تا

چهار ساعت همه [illegible] شود صحیح در تنقیه زهره و شمس سم الفار زرد

شوره زرنیخ در زاج زرد هموزن اجزا براده زهره داخل کرده

سحق صلایه نموده ورق [illegible] زجاج کرده ذوب نماید شمس است

تا در تنقیه قمر سم الفار ابیض شوره زرنیخ در زاج سفید هموزن

با براده زهره سحق کرده [illegible] ذوب نماید ۱۲ [illegible]

۹ ملاحظه عمل [illegible] از ده [illegible] نسخه اول [illegible] صاحب [illegible] این فن

هرگاه آفتاب در برج جدی و قمر در اواخر عقرب و ابتدای قوس و از نحوست

بری و نظر بزهره یا مشتری داشته باشد شروع کند بی شک و شبهه بمطلب

دارین برسد بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

که راه بدین مقصود برده باشد و اسم این [illegible] در نسخه اصل [illegible] از فاتحه

و [illegible] نکند [illegible] سال شب و روز [illegible]

دستان آن [illegible] نموده [illegible] شد [illegible]

[illegible] رسول [illegible] تعلیم کند

اول [illegible] اعمال مذکوره [illegible] نداشته باشد [illegible]

[illegible] این عمل شروع شده [illegible] تمام رسیده اول در ساعت [illegible] اول باید

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] شیشه [illegible] آهن [illegible] ظرف چینی [illegible]

[illegible] در میان ظرف چینی گذارد و چراغدان

از آهن در فوق آن در میان چراغدان [illegible] آتش [illegible]

کانه کذا غلطیه

وقتند بین مذکور بر فوق آن بقدر را که حرارت آتش نقصان نرساند تا القدر
عرق باهم رساند از مدتی حاصل شود حشو ۱۶۲ اگر شنجرف سه مثقال کرکرد
یکمثقال راحت سه مثقال نوشادر یکمثقال ۱۲۰۷ ۱۱ بوزن تمام سه
مثقال و اجزای آنرا بقدری که خواهد در آفتاب سرطان یا اسد بگذارد از شب
کافور سفید کرده و در ظرف چینی یا آبگینه از غبار محفوظ باشد ضبط نماید و در
وقت حاجت هر که ذکر شد بکار برد آنچه مطلب است بتوفیق الرفیق برابر حشو ۳
مذکور است را یکوزن حشو دوم از نوشته شد منقی با هر نحوی از اعلا باهم رسد
تا مدت ده یوم در چوب ساق تخته وقت با یک جنس سحق و صلایه نمود بقدر
آنچه هر یوم بقدر یکمثقال و نیم روغن تطعیم شود و بکار باید رسد آنوقت بخرقه
از ابریشم نه از غبار آن نگه کند و روغن مذکور تحلیل ادرود در صلایه تقصیر نکند و بعد
از مدت مذکور از اسعد کرده و پیش القدر صلایه کند تا خشک گردد پس براده
زهره نیم مثقال داخل نماید و قمر یک مثقال ذوب نموده یکمثقال از مذکور داخل نماید
نمک صبح ۱۰ عمل قمری مجرب براده قمر را زیبق مصعد باهم ممزوج نموده
قدری در شراب بجوشانند بعد سحق نموده در میان کافینج ۲۰ گل گرفته تصعید نماید
بعد از سرد شدن درآورده باز سحق نموده تصعید نماید هرچه از میزان کم نماید
زیبق علاوه نماید تا دیگر مصعد نشود و ته نشین شود آنوقت یکمثقال از این
با یکمثقال قمر صحیح شده لا به لای نقره پاشیده در میان بوته شد وصل محکم نموده
در بس شد بعد قمر ملاس میشود یکمثقال از آن بر بیست مثقال زهره طرح نماید
قمر روبار فرد اعلا میشود مجرب است ۱۱ عمل شمسی مجرب از خود میرزا عباس کرده است
شنجرف یک رچه را پنج مثقال باشد زاج سفید بیست مثقال نمک بیست
مثقال کوبیده در میان شیشه دهن گشاد گل گرفته فرش لحاف شنجرف
نموده بالای آتش گذاشته تا بجوشد و بعد شیشه را سرد نموده آب بریزد

شنجرف را

شنجرف را
در چادر د

شنجرف را بر مثل چادر و با بیست مثقال زاج سفید با بیست مثقال نمک کوبیده فرش
لحاف شنجرف نموده باز در بالای آتش گذاشته تا بجوشد بعد از فرونشستن از جوش
سرد کرده آب بریزد ۲ باز با نمک و زاج بهمان طریق تا پنج دفعه دفعه ششم در میان ماء
شیشه ماء الراس ریخته شنجرف مذبور را بجوشانند تا خشک شود شیشه را سرد نموده
باز آب ریخته شنجرف را درآورده بطریق اول با زاج و نمک فرش لحاف نموده
بالای آتش بگذارد پنج دفعه و دیگر باره دفعه ششم با ماء الراس جوشانی کند یکدفعه خلاصه پنج دفعه
بیست مثقال زاج و بیست مثقال شنجرف نمک فرش لحاف شنجرف باید شود و
چهار دفعه با ماء الراس بجوشانند تمام است و پنج عدد زرده تخم مرغ را ریخته یکمثقال
نوشادر و یکمثقال زاج زرد لازم داخل کرده در میان ظرف حدید گذاشته نزدیک
بر خالی شود و روغن بگیر از فشاردن بعد شنجرف را از آن چهار پنج مرتبه تنقیه و تشویه
نموده یکمثقال بر پنج مثقال قمر طرح نموده و یکمثقال شمس اضافه نماید تمام است ۱۲
۱۲ خود میرزا عباس کرده است عمل قمری مجرب شوره و سم الفار را هموزن در میان
کفچه حدید بالای آتش گذاشته تا شوره درگیرد باز هموزن شوره داخل کرده بالای
آتش بگذارد تا درگیرد باز هموزن شوره سحق کرده گذارد و بالای آتش تا شوره درگیرد
و ببرزد بعد از آن در ایاز کمش بگذارد صبح سم الفار روغن شده است بعد قمر
مکلس یک مثقال و عبد یک مثقال و جوهر زرنیخ یکمثقال با دهن سم الفار تنقیه و تشویه
کرده تا چهار پنج مرتبه همان سه مثقال اجزا را بر بیست مثقال زهره طرح کرده قمر روبار
شود مجرب است اگر جوهر زرنیخ نباشد شوره شکسته کند دهن شود احتیاج دهن کردن سم نیست

۱۲ در تکلیس قمر را ده قمر را یکمثقال با یک مثقال بوره ارمنی سحق کرده در میان
بوته بگذارد لحاف او را از زاج سفید کرده بر سر قمر مکلس می‌شود بعد در میان
آب ریخته بشوید تا املاح از او برود خشک کرده در عمل مزبور بکار برد
۱۲ شوره سلیمانی سحق صلایه کرده در میان فنجان گل گرفته بالای آتش
بگذارد تا ذوب شود بعد درآورده سحق صلایه نماید باز در آتش گذارد مثل
اول نماید تا شش دفعه دفعه ششم یک برابر سلیمانی نمک قلیاب داخل کرده
باز تا شش دفعه بطریق اول حل و عقد نماید شد بر سر هم می‌شود یکمثقال بر یک
مثقال قمر روشنی داشته باشد طرح نماید کم کم شکن را زایل نماید ۱۲ نمک قلیاب
سم الفار را برابر هم با سرکه سحق صلایه نموده کهنه در صفحه جاری شود بعد
ساوی با براده حدید فرش لحاف کرده در میان بوطه و بالای بوطه را اقرار شیشه
کوبیده بریزد ذوب نماید تمام است ۱۲ ۱۲ برای شکن زیبق معقود سلیمانی
عقاب زیبق معقود سحق کرده سه دفعه تصعید و رد تصعید کند
بعد از شیشه را با دو ربع شوره و بوره شکار و شیشه ذوب نماید بعد از باره
ذوب نموده از طلای فرنگ تطعیم نماید تمام است ۱۲ ۱۴ آب گراویز
ده مثقال را در میان فنجان چینی ریخته با پنج مثقال زیبق بجوشاند که
هر چه از آب تمام شود ده مثقال و نیم درم کافور در میان آن انداخته زیبق
منعقد می‌شود یکمثقال بر صد مثقال زهره زند شمس شود ۱۴ یک تخم زرد شیره
گراویز را با یکمثقال نبات کوبیده میل نماید قوه باه زایل نماید ۱۴ عنف
گراویز را [illegible] سر رانیده در آب بریزد صاف کرده بجوشاند نمک
گردد بعد [illegible]

شود بعد شمس را به چهار لای کاغذ آب چاپی پیچیده مردارسنگ را کوبیده و فرش
لحاف بوطه و شمس نموده بالای آتش گذاشته بقدر نیم دو ذغال باشد شمس مکلس می‌شود
یکمثقال از شمس مکلس و شش نخود زرنیخ کمر اوبی داخل کرده سحق نماید و تشویه زرنیخ
سه چهار دفعه یکمثقال بر پانصد زهره طرح کند شمس شود ۱۵ عمل شمس دارو
با شوره پیش نموده سم الفار زرد نمک قلیاب سحق نموده مس حقیقی برهد
بعد درآورده زمک عبد معمه کرده و فرش لحاف با اوامر نموده مس دهد کمال است
اگر قمر خواهد سم الفار ابیض مشتری و عبد معمه کرده بمیزان اول مس دهد ۲ ۱
۱۶ عمل شمس میرزا عباس زرنیخ زرد گوگرد را برابر هم در میان کاسه گل گرفته بالای
آتش ذوب کرده بگذارد سرد شود بعد کوبیده در ماء الراس بسیار تندی ریخته
بجوشاند بعد آب صاف او را گرفته نگاه دارد بعد زرنیخ در زیبق تجوف
ربع زیبق برابر هم سحق کرده در میان ظرف گل گرفته بالای آتش تصعید نماید تا اجزا
حل شود بعد بعد درآورده سحق صلایه کرده مس شده بدن هر دو بار درآورده سحق صلایه
کرده باز از آب مذبور بجوشاند تا خشک شود مس بگذارد تا سه چهار مرتبه
به این طریق بکنند یکمثقال بر صد مثقال زهره طرح است شمس خالص مجرب است
۱۷ هم بالعمل طلق محلول کلس البیض عقاب خوب صلایه با سرکه مقطر نماید
با آتش ملایم با سرکه ریخته عیار گذارد در جوف مزاج بگیرد اگر زرد را در فنجان
عقد نماید عقد شود مثبت معمرات قمع زیبق معمه نمایند و صلایه کنند

۱۸ یکی دیگر میرزا عباس گفته بود که درشد تنکار شوره زاج سفید اجزا را
سحق کرده سه قسمت نموده هر قسمتی را در قرع نموده بروی انبیق گذارد
تقطیر نماید مقطر را هفت قسمت نموده هر قسمتی را بگیرد زرنیخ براده قمر
زیبق سم الفار سفید سحق صلایه نموده مقطر را از هفت قسمت کرده است
یکقسم را بگیرد اجزا داده در سحق صلایه دست خفیف بر هر بار از دست در گذرد
دست دهد سحق نماید و قسمت دیگر را بگیرد اجزا به هر تشقیه و دست تا هفت
در تشقیه دست تمام شود اجزا به یک فالکتری در مرآت یکمثقال از این اکسیر
بر هشتاد مثقال مشتری طرح نماید قمر خالص است ۱۲ عمل قمر مجرب یادگار میرزا
عباس استرابادی ۱۹ مرس سر معرض سم الفار عسل برابر برهم سحق
کرده در میان ظرف محکم دست شدید داده بعد برآورده در بوته ذوب
نماید یکمثقال بر ده زهره طرح نماید و یک قیراط به دهد قمر اعلا است
۱۹ ایضا برگ بید شوره تنکار را گرفته بیده و فرش لحاف برگ بید کرده در ظرف
آتش بر هر فالکتر او را در آب ریخته چو علقه نموده عقد نماید بعد هر قدر
سم الفار باشد در میان فنجان یا بوته ریخته قدری از آن شوره ثابت
بالای آن لحاف کرده با دم دکوره بالای آتش برد سم الفار ذوب
میشود در کمال خوبی بعد قدری با روده از ده مثقال زیبق فرش لحاف
نموده بالای آن قدری زیبق ریخته آتش زند زیبق عقد خواهد شد
بعد از آن عقد هر قدر باشد با تخم بارتنگ در میان بوته فرش لحاف

کرده با قرری

کرده
با قدری زیبق دست دهد زیبق شکفته خواهد شد چهار مثقال یکمن قلع را ذوب
نموده طرح نماید قمر خالص است ۱۲ افعال یا ام ۲۰ عمل قمر مجرب زیبق مکلس یکمثقال
ربع توتیای مکلس [illegible] مثقال سحق کرده قدری نمک قلیاب را در آب حل نموده
بگیرد اجزا داده تا در زیر خمره زجاج حل شود خوب بعد سه مثقال بوره زرگر
داخل کرده با ریحق سحق نموده در میان حقه گل گرفته دست دهد دست و سطل بعد آورده
شدن در آورده بیست مثقال زهره را ذوب نموده ۲ میزان را تعلیم زهره ایمان
مذاب نموده قمر خالص شود مجرب است ۲۱ طریق تکلیس شمس است براده
کند او را با زیبق محلول در صلایه الکاه تشویه کند با آتش نرم و تصعید کند
تا زیبق از او برود شمس در ته با فرهیا و سفید شده بگیرد و کلس شمس چندانکه خواهد
و باشد او زیبق [illegible] کند و باشد آن [illegible] را نوشادر در مقطر با آب شور سحق کند
و در میان [illegible] قرع گذارد به نحوی که در طریق تشمیع یاد کرده شد استوار کند
و قرع را با آتش نرم نهد چون [illegible] کند از سر آتش بردارد و سرد کند و باز
بر آتش نهد و پنج بار چنین کند و باز نمک [illegible] و باز نوشادر در محلول آب دهد و سحق
کند و خشک سازد و بار دیگر در قرع کند و تدبیر اول اعاده کند پنج بار الکاه تجربه
کند و ملاحظه نماید اگر چنین به صفحه گرم میگذارد و غوص میکند نیکو شده باشد و اگر نه
تدبیر اعاده کند تا [illegible] از او سیر شود بعد از آن [illegible] آب دهد با زیبق
مصعد محلول در او کبریت مقطر افکنده باشند و تشمیع کند در قاروره

باتش آهسته چند انرا بیرون آید شد برنگ سرخ تام چون نمکها سیر رنگ دهد یک جزو

مجرب ازاو بیاه جزو از هر چه کمی باشد من کتاب اوزان والعدم عمل قمری را خود میرزا حیدر

بکرات عمل نموده است قلعی را ذوب نموده قیر زفت مرتم صابون اشدر

اجزا را داخله کرده در ذوب تقطیع قلع نماید بعد از سیر زیبق ریخته ملغمه کند بعد

سیر ازان شش زرنیخ را سیر سیر بدست ملغمه داده دس خفیف بدهد تا به دس

تام شود بعد شک را با سفیده بیضه خمیر کرده در میان کوزه بمالد بعد روغن بکند

مجرد پنج سیر روغن کرچک پنج سیر کداخته با الراس [illegible] روغنها داده صابون نماید

حقه همان صابون را فرش لحاف در میان کوزه مذبور با قلع زیبق زرنیخ دس [illegible]

کهنه و کلبه بر دهن کوزه استوار نموده بر راحی در کلبه باشد در میان زبل

اتش بدهد سه شب نه روز بعد بجای بشصت زهره و قلع طرح نماید قمر خالص است

اما اجزا را با صابون در میان کوزه فرش لحاف کرده پنج سیر بیه کداخته بر سر آن

بگذارد بعد کلبه را گذاشته اتش بدهد تمام است عمل شمس را خود میرزا

۲ کبود عباس چندین دفعه عمل کرده است شنجرف است مثقال زنگار [illegible] است مثقال

زرشک و نیم سیر و نیم اول زنگار را کوبیده با نیم سیر زرشک در میان ظرف جدید فرش

و لحاف است مثقال شنجرف یکپارچه نموده بالای آتش و سطل گذاشته تا زرشک در

گداخته برود هر چه از رطوبه با ... بشود باز با نیم سیر زرشک در دیگر سحق کرده فرش و

لحاف شنجرف نموده باتش برد سه دفعه شنجرف را برداشته ارضیه را مجدد با نیم

سیر زرشک در دیگر کوبیده سه باره فرش و لحاف شنجرف مذکور نموده بالای اتش

گذاشته عقاب کداخته برود بار ارضیه را با نیم سیر زرشک در دیگر کوبیده فرش

لحاف شنجرف نموده بر آتش برد تا یکسیر نیم زرشک در تمام شود بعد شنجرف را در آورده

با یکمثقال شمس را تنکه نازکی کهنه به شنجرف مذبور بپیچد از بالای آن ده مثقال

براده زهره

براده زهره را با ده مثقال شک را سحق نموده و تخم مرغ خمیر کهنه چه شنجرف مذبور نموده

خشک نماید و از بالای آن گل حکمه گرفته باز خشک کرده در سه چار رک زبل

دس دهد بعد از سرد شدن در آورده با براده زهره جدید جبه کرده دس

بکم بدهد تا سه مرتبه دس زبل علاوه دهد بعد همان شمس را جبه کرده شش از

همان شنجرف را و کم شک را تقطیع کند و [illegible] خلط کرده جبه فولاد

یکمثقال پنج قمر طرح نماید و یک شمس شا بدهد شمس خلاصی میشود اول یکمثقال شنجرف

خلط را با یکمثقال سلیمانی سحق کرده بجز پنج مثقال قمر بدهد بعد الکبیر الطرح نماید

۲۳ و یکمثقال نماید بدهد اگر همان [illegible] بر قمر طرح کند شمس خالص است ۱۲ مد بر

کرد یکی رک کبریت و بیست مثقال تنکار چهار مثقال مجرد یکی رک کبریت داده

در سحق در کوزه محکم با در کاسه چینی دس خاکستر گرم تا به دس داده در آورد بعد چهار

چهار رک کبریت داده دس خفیف بدهد در خاکستر گرم تا هفت دفعه مثقال

مثقال زیبق را در طاسطای زهره دس داده خاک میشود ۱۱ ۲۴ زیبق ربع

کرد و بدبر زنگار کرفته در طاسطای زهره دس داده به آتش شدید بعد

در آورده با روغن و تنکار عمل نماید شمس است در سه دفعه طاسطای هم شمس میشود

۲۴ از اهن مطهر مکلس سفید اول جزوی و از اهن سفید ثابت منقطع مرده جزوی

و از حمره ده جزوی و از زرشک در هفت جزوی ترکیب کرده حل کنی و عقد کنی

۲۵ حل شمس تام است در قرص حمره ضرورت قفهم عقد زیبق دار تو زرشک در

سلیمانی سم الفار سم سلیمانی را با هم سحق نموده جدا بگذارد دار تو و عقاب را

هم کوبیده جدا بگذارد اول ده مثقال و نیم از دار تو با عقاب کوبیده در بوته

درازی فرش نماید از بالا ران که مثقال نیم سلیمانی را بگذارد از بالای آن ده مثقال
زیبق بگذارد به جای طلای فرش لحاف نماید در بوته را یک مثقال قرمز بگذارد با
زجاج کوبیده قدری نمک قلیاب دانه کرده بریزد اول از بالا دمیده تا زجاج
ذوب شود بعد از زیر دمیده تا ذوب شود یکی از عقد مزبور بیست و پنج زهره
طرح نماید قمر سفید ثابت است ۱۲ صحیح از آن ۲۲ را اول به ار در می آید
و اگر پیه شیره کشند با شکل رسم صلایه کرده در آفتاب خشک نماید و فرش لحاف
روح کرده در بوطه مسدود و از این ذوب نماید شمس است اما اول زیر بوته را
قدری شیشه کوبیده بریزد بعد آن را از فرش لحاف کرده و بالای آن هم شیشه
کوبیده به هر دو ذوب نماید ۱۲ کرشت کو سفید در شیشه کند و در آفتاب
بگذارد تا گرم شود بعد از آن یک پایه کات هندی و تخم نارله و مشک هندی
و زعفران و مغز سر خوک رشد را با هم ممزوج نموده با آن کرم بخوراند چیز عجیب
پیدا شود زرده تخم مرغ وزن نموده هم وزن او خون آدم هم وزن او
آب انشبیت در قاروره کند و در آفتاب بگذارد تا گرم شود بعد از آن
ا کبیر را بخورد یکی با آن گرد زرد زرکی و زرنیخ سرخ و جیوه مرده
و سنگ سرخ هر روز صلایه کرده بکرم به هر تا بخورد ارض زیبق زر قدری باور
بگذارد عقاب یک دفعه عیار رش است تا سه دفعه باید هر دفعه ۲۴ زیبق
علاوه شود در عیار یک صد عید را عقد کند و از عقد یکی بر هزار ریزد هر چه دارد
راج رود هر شمس و صد قمری مجرب است نور الله ارض
عقاب رب شرعی بعد از ترکیب ضرور است ۲۴ در عیار هر دفعه
بخورد به هر رب هم شد و لمه چیزی شد برادر باز عیار کند تا سه دفعه تمام شود
از وقت یک اربعین حل بگذارد بعد خمیره باید در چینی بگیرد کی ضرور است

دوزن بخمره

۲
ریای مفتاح سر و مس هر دو مس اکسیر چون می آید قدری از آن مفتاح چوب نماید
مس اول شش ساعت نیم من زیبق بر نل بریزد مس که یک ماه از ده ساعت
سه چهار کرد زیبق مس نیم مجدد ساعت تا مجرد عزیز شود هر که شود
اعاده کنی بدین دستور هر وقت که می خواهی خمیره به همراه عقد مانند
ولمه چیزی باشد والله نور الله در عمل قمری بیاور جیوه که مثقال
و نیم و روح که مثقال و نیم شنجرف چهار مثقال زنگار چهار مثقال آب
لیموی عمانی چهل مثقال اینها را با هم مغمه زد بعد از آن این آب را
بخورد او هر روز صلایه کند تا آنکه این چهل مثقال آب لیمو را بخورد داد بر هم
و صلایه کند تا آنکه تمام خشک شود اما باید کاسه کاسه چینی باشد و دسته او
از مس باشد و بعد از آن بیاورد طاسی از مس که وزن او که ده مثقال
باشد اجزا را در میان او بگذارد و به سیم پیچیده محکم و گل حکمت بگیرد بعد از آن
بیاورد زنبک و بقدر یک من تبریز و یک چاه بکند یک زرع عمق و یک
زرع عمق او باشد زنبک در او فرش لحاف طاسی بکند و یک آتش بردی
زنبک بگذارد تا بتدریج سرد شود بعد از آن قرص را در بیاورد
از آن قرص یک جزو بیست مثقال در شش شده باشد مجرب است بالکل زر
محمد علی شاه بیاور پنج مثقال شوره و سه مثقال زاج زرد و ده مثقال
زاج سفید و ده مثقال نشادر اینها را گرفته تقطیر نماید و تیزاب را نگاه
دارد بعد بیاورد پنج مثقال روح و پنج مثقال قلع آن مغمه کند و صلایه کند و ده
مثقال تیزاب کم کم بخورد و مغمه داده بعد مغمه را در قرع کند و سر قرع را
بند وصل کند و بیاورد لگن در یک ماسه در لگن کند و شیشه در میان

زنگار

لکن ماسه گذارد تا جای که در ملغمه دارد بر سر آتش گذارد تا شیشه گرم شود
تا یک روز بعد شیشه را شکسته و آن را بیرون آورد و بر سنگ سحق کند و بعد
در قرع کند یازده مثقال تیزاب کم کم بخورد ملغمه داده و باز در میان شیشه
کند بر آتش گذارد بطریق اول تا تمام تیزاب را روغن شود بعد یک مثقال
از این روغن بر یک مثقال طلا ریزد مکلس شود یک مثقال از این
طلا را بر سی مثقال مس طرح کند اکسیر شود پاره را سبز زاج کرد
لا محمد کار قرحیات سرخ نرم کرده سه حصه نموده آب در سر یکم او کند
در ظرف تازه سفید کرده در آفتاب نهد تا هفت روز بعد از آن باز
جو علفه کند و در دیگ صیقل کند و بجوشاند تا یک حصه او حل شود دو حصه
او باقی ماند این دو حصه را در سر یکم دیگر کند و هر روز دو سه دفعه با چوب
بهم زند در آفتاب تا هفت روز بعد جو علفه کرده بجوشانند در میان دیگ
چون در سر یکحصه باقی مانده را در سر یکم دیگر بریزد تا هفت روز دیگر
در آفتاب نهد باز جو علفه کرده بجوشانند تا تنگ شود بعد از آن ملح را
اول خشک در قرع کند و تقطیر نماید تا آب بیاید و آب مقطر شده را
هم وزن آب ملح دو هم وزن آب زاج در یک معدنی در ظرف کند
بر جیوه بزنند تا حل شود باز از آن هفت تقطیر کند در تقطیر سیم جمیع آب را
چنان موم نرم کند مثل زیبق و اگر ده زرنیخ و املاح و جمیع را بشد
تا سه روز تمام گداخته در ریختن دلنشین و نقره نرم کند و چون هفت بار
تقطیر شود نصف آب را نگه دارد و نصف را در ظرف مضبوط

پاک

کند و در سر آتش

آتش

کند و در سر آتش بگذارد تا بسته شود و نصف آن آب را در شیشه بکند و آن نصف
بسته دهد تا حل شود و در ظرف ریختن محکم را بسیار کلفت باشد در زبل دفن کند
از آن زبل تر باشد تا هفت روز بعد بیرون آورد حل شده باشد و بر
سر زر عقد کند تا سه دفعه بعد یک مثقال از این آب در سر شش مثقال زیبق
کند یک مثقال از این شش مثقال زیبق را در ساعت صید کند و آب را در سر
او کند عقد شود و یک از این عقد شده بر نه مثقال زهره طرح نماید قمر
فنا شود این نسخه یادگار رحیم مجرب است بگیرد آب سیر یکمن و زیبق را در
درون او بجوشاند تا آب رجیده شود هر بار عمل نماید تا سه دفعه بعد از آن ۹۰
بیاورد درش در یک مثقال سم الفار یک مثقال و براده قمر چهار مثقال زیبق را
با براده قمر ملغمه کرده را با سفیده تخم مرغ و ملغمه را خوب خمیر نموده
گلوله ها کتیره سفید کرده باشند در طاس سفالین جدید نموده چهار ساعت در روی آتش
گذارد بعد بیرون آورده در بوطه ذوب نماید بعد از آن در آب صبر سقوطری
بعد از آن بیاورد پول سیاه نهاده را آب نموده چند دفعه در سرکه ریخته و
چند دفعه در روغن زیت ریخته بعد از آن شش مثقال از سرب و یک مثقال زیبق
عقد شده بدست او داده در بوطه جمع داده در ریخته بریزد یادگار
حسن بیاورد نقره خالص چهار مثقال و او را آب نموده و سه مثقال
گوگرد را بخورد نقره داده بعد از آن یک بریزد و بیاورد قهوه
مسحوق و نیم مثقال زیبق در آن ریخته و ماء را در آن اندازد و سر او را
با براده آهن دو دانگ دو مثقال سرخ با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بگیرد

در قهوه جوشش را و بعد از آن بالای آتش گذارند تا سه ساعت طبخ داده بردارند
به پارچه چرمی او را بپالایند هرچه منعقد شده در میان پارچه باشد بردارند جمع
نمایند بعد از آن را جمع کرده باشند او را در بوته کرده حرارت آتش دهند در بوته پوره ارمنی
در آن پاشیده و شیشه را کوبیده در بالای بوته ریخته و آهسته آهسته بدمند
ذوب شود در ریچه ریخته مثقال نیم ریال فروشش آن باشد با کار حرص است
اهن است مجرب این نسخه با اگر نبرود اول بیاورد بیست مثقال منیه و سی مثقال
نخ در باد برنده یک قدره سفیده تخم مرغ را مخلوط کرده و بهم زند از کف
بر داشته در ظرف کند و در سر آتش گذارد و بجوشاند از او ~~بخار~~ آب (بپیچیده شود)
بار بار صاف کند روغن او را کشیده با منیه از دسته شیشه صلایه کند بیاورد کبریت
از کبریت سفید الحق باشد در او بپیچیده بیاورد کاسه مشهدی سبز را داخل نموده او را
از سم الفار سفید و سرکه امروز کند و کهنه لته را در درون او نهد و بند و صلایه
کند و بعد بیاورد زرنیخ سرخ را بقدر گرم نیم گرمی در روی او و یکمن و نیم در زیر آن
ریخته آتش زند از صبح تا عصر بگذرد بعد بیرون آورد تا سرد شود کهنه لته را باز کند
در بوته کرده آهسته آهسته بدمد تا سیاهی او برود بعد شیشه کوبیده در سر او
بریزد از رخنه خراشته باشد خوب بدمد تا آب شود شیشه را از سر او پس کند
و قدری بوره باد بزند و در ریچه بریزد منا صفحه قرص کند و در ضراب خانه بفروشد
از بدیعیات با کار حرص است مجرب است بیاورد قلعی صد مثقال و نازک
کند و نگاه دارد بعد بیاورد پوست تخم مرغ و بسوزاند خشک کند و نرم بکوبد
تا بشال سرمه شود از آن مثقال نرشی در ده مثقال اسلیمانی یک مثقال اینها را
باهم صلایه کرده با آب ترنج یا لیمو خوب صلایه نموده تا بشال ارزن شود

وقلعیها را

وقلعیها را در میان آن ریخته در میان شیشه از دهان او تنگ باشد کرده و سر او را
با گِل حکمت خمیر کرده بگیرد و در زیر زبل اسب دفن کند تا بیست و یک روز
تمام حل شود بعد در آورده یکی از این بیست مثقال زیبق طرح کند با کار
حبای زرگری بیاورد قلعی را پهن کند و زرنیخ زرد کیچه در میان نهد و بیست لا
کهنه بر او بپیچد و یک من زبل در سر او کند تا بسوزد بعد از آن ~~بعد~~ آن یک مثقال
زرنیخ ذوب کرده و سلیمانی ده مثقال و سه هم صلایه کرده بیاورد ده مثقال
براده سرب با او صلایه کند اینها را در میان دیگ کند آتش شدید در زیر
و بالای او کند تا سرد شود بیرون آورد و مقابل ... از زیبق داده صلایه کند
منعقد شود با آب نمک بشوید تا سفید شود از او در میان شیشه کند و روغن زیت
در بالای او کند تا از سر او بگذرد و او را در سر خاکستر گرم نهد تا سه روز بعد
در آورده به آب گرم بشوید و خشک کند بعد در شیشه کند و شیشه را گل حکمت گیرد
بیاورد از روغن زیت وزن لحاف او کند و در شیشه را بگیرد و در زیر سرگین زبل
اسب نهد و آتش زند تا سرد گردد بیرون آورده عرق کند و روغن طرح
در سیم کیرد و در چیده انداز ده ۱۲ عمل ملک مهر کرد مطلس شمس یک مثقال شمس
نیم مثقال روح آب کرده مطلس شود بیاورد روح را فرستاده لحاف آن از
طوطیای کهنه بقدر لوکرد و نشادر کرده در سر کوره بدمد و کم کم از اخراطیم
نموده از زشادر و گوگرد طوطیا شمس گردد عمل دیگر شمس براده حدید راسته
و ... کند و زرنیخ سرخ ممزوج کرده با لب مخلوط کند یک دست دهد ۱۲ مام بعد نه وزن
دو زهره اضافه کند و ذوب نهد اول براده را با زرنیخ در بوته کرده زرد یک مرتبه

شد زهره را افسرده نماید ۱۲ حجر اسمعیل صلایه باده حدید زرنیخ مسا در صلایه
و دس دهد آنچه ذکر کند زرنیخ داده دس تا هفت مرتبه روح را با زرنیخ فرش و لحاف
و دس تخته پس هر روح را است در آب مزده قمر زند سه مثقال مثقال روح فام
داخل کرده نقش شود مثقال قمر عمل نماید سه روح را هفت روز در ابخره پرورده باشد
افلیمای و زهره با فضه هفت بار سرخ کرده در سرکه فرو برد باز یکبار سرخ کرده در آب
لیمو فرو برد پس صلایه کرده در آب لیمو بعد زیکه خمیر شود خشک نمایند پس صلایه کرده از حریر
گذرانیده مرموج به روح نمایند دارفلفل نبات این مجموع را بچه در
چشم هر قسمی باشد در سه روز شفای حاصل است و از اسرار است در اطفال
نبات زبالچه باید ریخت عمل شمس سید جعفر تنگ قلیاب زرنیخ زرد و سیم
صلایه کرده اینها را سه قسمت نماید و در هر قسمت یکجا رکاب برهی آن بریزد
در بالای آتش گذارد تا سه جوش دهد و تا زنگ از او بیرون آید بردارد و جز
علقه نماید آنچه از آن گرفته شود در بالای تنگ قلیاب بریزد و در آتش گذارد
عقد شود رنگ گیرد تا سه دفعه چنان کند آن هم قلیاب مجمر کرده چهار درم
عقاب زاج لاجوردی و زاج زاج قسمت کند و هر قسمت شانزده مثقال باشد
و هر قسمت را با زرشک در سحق کند و تشویه نماید و مهرها را دس بدهند آن عقاب
سفید می‌شود و هر چه کم آید از ده مثقال عقاب بیفزاید تا بیزان خود آید تا نیخ و هم
چنان کند عقاب مجمر گردد و زرده تخم سه دانه سرخ باشد گرفته در ترن یارچه
سفید کند و آن پارچه را در زیر خاکستر بردن خاکستر کنند از آن رطوبت بر طرف
شود و بچه شود بعد از آن زرده تخم هم قلیاب مجمر را با عقاب ملکه آورده
ده مثقال شنجرف و تنگ سرخ بر ایشان وزن و سحق نماید تا ممزوج شود و آن ...

الی غیر ...

و زرنیخ سابقه نکرده آب در بالای او بریزد و بر سر آتش گذارد قدری جوش زند تا رنگ او
بیرون آید آن آب را مفتوح نماید و اجوار مدگر زرد آورده و زرده تخم داخل قلیه سحق نماید
یکه شیر شود و منفتح را کم کم بدهد با سحق صلایه و تشویه نماید تا پنجاه روز باشد و شانیا
سرکه تند خوب آورده تقطیر کند یکی رگ باقه باشد برت اخوای مدگر زداده باز
سحق و صلایه و تشویه نماید یکی رگ از مجموع باشد بعد تقطیر کرده دو دفعه و آب را بر سر
او ریزد باقی باشد و ارضیه جدا شود و در حمل گذارد یا کمهفته و بعد بیرون آورده
دو دفعه باقی تقطیر با تقطیر کرده آن ارضیه بیرون آید و در احمر بسیار خوب اعلا از وی
بیرون آید ۱۲ و مهرها استاد و شاگرد هلاک خواهد شد عمل خطا کش است عمل قمری
عرق جو با شکار اول شکار را سه قسمت کند در ظرف رجاجی یا چینی عرق را
بر روی یک حصه او بریزد سه روز در آفتاب بگذارد بعد از سه روز همان عرق را
بر روی حصه دوم کند تا سه روز در آفتاب گذارد باز همان عرق را بر روی حصه
سیم کند باز سه روز در آفتاب گذارد بعد از آن عرق را از آن شکار بگیرد و
شک را نگه دارد و یک مثقال پوست تخم مرغ خشک و یک مثقال تنگ قلیاب
قدری از آن عرق بالای این هر دو ریخته صلایه کند و فرش و لحاف زیبق کند
و در بوته در آتش گذارد قمر گردد مجرب است ایضا عمل قمری مجرب چهار درم
پنجیر قلیاب و آهک و در دیگ کرده سه چهار رگ آب برهی آن بریزد بجوشانند
تا از آن یکی رگ کم شود بعد سه سیر و نیم انگشت در آن دیگ اندازد و بجوشانند
تا چهار رگ و پنجاه آن آب باشد بعد آن دیگ را زمانی گذارد تا ته نشین شود
پس صاف آن را گرفته در شیشه کند و نگاه دارد چهار درم و ده مثقال سم الفار
سفید و در جام و قرص کند بعد از آن تیزاب بریزد بجوشانند

تا سم الفار آب شود و آب بر طرف شود بیاورد براده حدید با نمک آب بشوید

و سواد او را بگیرد و خشک کرده و در آن سم الفار بریزد و سحق کند در بوته کند

این اجزا را بگیرد در بوته را گرفته دمی خفیف بدهد بیرون آورده در روی کوره

کوره بگذارد تا آب شود آن را از آتش برگذارد و بیاورد پنج مثقال سم الفار بردارد

سفید و چهار مثقال شوره و ده مثقال دارتوشره را در کفچه آهنی بریزد و در روی

آتش بگذارد آب شود و سم الفار را بر روی آن بپاشد ایضا از خوج شید

دارتو را بریزد و بهم زند تا صدای او تمام شود او را بگیرد در میان کوزه فخار

کرده کند و بیاورد و پنج و پنجاه رطب آب و زرنیخ و لحاف کوزه کرده و آتش دهد

تا دمی خفیف بخورد بعد بیرون آورده کوزه را شکسته … را بیرون آورده

بعد از آن پنج مثقال … سر را تنقیه کرده … یک مثقال از آن براده

… ده مثقال … از سم الفار و شوره و دارتو چهار … طلاع

تا به قمر شود الف در ترکیب براده قمر حدید شوره … سم الفار سفید

۴ ۲ ۲ ۲۰ ۴

بهم صلایه کند … بیاض البیض بگذارد دمی بدهد خفیف بیرون آورده صلایه

کرده دمی بدهد از اول شدیدتر تا سه مرتبه … پنج مثقال زهره را آتش

قمر داخل کرده یک مثقال از اجزا طرح کند خوب شود صحیح البیض

… سم الفار نمک طعام در جام … کند … پنج مثقال

۲۵ ۲۰ ۲۰

آب سیر در سر او بریزد و بجوشاند تا خشک شود بردارد و یک مثقال

طرح کند بر سه مثقال زهره تنقیه کرده و یک مثقال … بریزد و در ریگ بریزد

مجرب است اکسیر … زاج … الحمد ذکره کبریت …

شوره و نمک … زاج سفید نمک طعام مجموع را صلایه

۲۲ ۲۰ ۲۲ ۲۰ ۲۲ ۲۰

کرده درمیان

… شد صحیح است

کرده درمیان آفتاب گذارده ریخته درمیان شیشه دهن کش در کرده دستال نازکی بالای

او لیته تا چهل روز در آفتاب بنهد تا لیته شود یک مثقال از این اکسیر شور زده یک بار به

اکسیر را درست بالد تا ممزوج شود یا در مشکی کند بربندد لاکن گره اش که برسد هر دو میان

آب سرد بریزد و نیز بجای شکسته شد بردارد و در طرفه دیگر کند بجوشاند تا مقصود

حاصل شود باب عمل شمس … براده حدید گوگرد اول براده را با بیست مثقال

۲۰ ۲۲

گوگرد سائیده … بعد در آورده و پاک بشوید و با زرنیخ مثقال دیگر گوگرد

داخل کرده … بدین طریق تا سه بار تمام شود و بعد بشوید و خشک کند و یک مثقال

دار اشکنه داخل کرده در میان بوته بگذارد و آب کند تا خمیر شود بگذارد تا سرد شود

از این حدید یک مثقال و … سه مثقال شیشه یک مثقال … و شیشه را بهم صلایه کرده

… و لحاف جدید کند و آب کند و بعد بگذارد که بوته را تا سرد شود و باز این حدید

محرز او … لحاف سه مثقال … و یک مثقال شیشه کرده در میان بوته آب کند به دستور

اول تا سه بار و بعد یک مثقال از این حدید محرز و یک مثقال نقره و یک مثقال طلا بهم آب کند

و در ریگه بریزد و این را صفحه کرده بگذارد به درد طریق خلاص است … نمک طعام

… و لحاف صفحه کرده بر سر کوره … تا که سرخ شود بگذارد تا که سرد شود با این طور

تا سه بار و بعد یک مثقال از این … مثقال زر آید مجرب است … سیم …

… زر و سرخ می‌باشد بر زهره طرح تا به شمس شود مجرب است عمل قمری …

… آب صافی در میان تغار کرده در آفتاب بگذارد تا سه روز و هر روز بهم زند

و بعد صاف کرده زاج و شوره و زرنیخ در داخل صاف کرده بجوشاند تا که …

۱۵ ۱۵ ۱۵

شد جدا شود و بعد پنج سیر و نیم روغن کنجد داخل کرده بجوش نه تا از خشک شود و این را گرفته
در میان کاسه کرده در میان حمام بگذارد تا سه روز تمام روغن شود و نگاه دارد و چهار درم سم الفار
سفید ۱۰ مثقال دار شکنه یکمثقال هم صلایه کرده و این روغن بخورد آن داده در میان شیشه
کند بر سر آتش بگذارد تا سم الفار ثابت شود یکمثقال از این ثابت شده بر شش و
هفت مثقال زهره طرح کند قرص لعل شود   در عقد زیبق   نارنج را از میان نصف کرده تخم های
او را بیرون آورده زیبق را در جای تخمها جای داده بالای هم بگذارد و بجبیر گرفته خشک نماید
و از بالا خمیر گل حکمت گرفته با رخشک نماید بعد از خشک شدن در میان زبل اسب گذاشته
آتش زند بعد از سرد شدن بیرون آورده در نهایت خوب عقد شده باشد ۱۲
عمل شیخ ضیاء الدین   گوگرد   روغن کنجد در شیشه کند بطریق حب بگذارد گرم و زرد کشیده
گوگرد روغن شده آنرا در قمر طرح کند   در عقد زیبق   چهار درم زیبق را با گوگرد
سحق و صلایه خوب کند تا هفت دفعه با آب لیمو و کاسه آورده با آنکه بیاله گلی
اجزا را در میان نهد و شد و صل نماید در دفعه هفتم آتش کند تا شبی خواهد شد و آنرا
یک بر ۴ زهره طرح کند سفید تاب بیرون آید بر سرب طرح کند یک بر ده آید و
هر دفعه را در کاسه بگذارد و آب لیمو در کاسه بریزد بقدر سی مثقال و بجوش
و با هم سحق کند و باز آب لیمو در کاسه کند و شد و صل کند و آتش دهد تا هفت دفعه ۱۲
طریق عمل شمس الملک مهر که کار مهر گفته روح را در میان اهک و زرده تخم مرغ
گذاشته گل حکمت گرفته آتش خفیف داده گوگرد را هم سیاه الملک   ایضاً عمل
قمری زهره   قلعی قشیشه   اول قشیشه را در قمر قلعی بچهده سیر را بگداخته
و قشیشه را در سر انداخته تا همه آب شود در ریخته ریخته بعد یکی از این بر یا نفعه
قلعی طرح کند قمر شود مجربات عمل لاسید جعفر چهار درم جیوه بر آده حدید

در طاسطلی زهره عقد شد و سم الفار ثابت مثقال داخل زیبق کهنه با کبیرای حل شده سحق شده و حل شده دور سه شد طرح شد

بدمنه

هر لارا اصلایه کند

هر لارا اصلایه کند در میان کفچه حدید گذارد و زیر آتش گیرد را آتش ولیف نماید و قطره قطره
سرکه تند بقدر نیم من در کفچه حدید بریزد تا آنکه زیبق جیوه آن منعقد شود و از مرض در آورد
توتیا را شکسته حدید و جیوه را بیرون آورده جیوه از سم الفار سفید بسفیده تخم مرغ
گرفته بگذارد تا آنکه خشک شود جیوه دیگر از نشا در بهایی طرح کند بگذارد خشک شود جیوه
دیگر طلا طلای گرم اذیا بنک قلیاب بعد از الکل حکمت گرفت گذارد خشک و در آتش
شدید گذارد و بیرون آورده یکمثقال بر سه مثقال زهره منقی طرح کند به شش نخود نقره
در بوته کند گذارد و آب شود و زهره را در بوته ریخته در جیوه افکنده از بوته فند کند
نگاه کند هرگاه شکل دارد جیوه نخود نقره دیگر را طرح کند از یکمثقال باشد همه نقره شود
عمل قمری برادة قمر   سیماب نشا در سم الفار سفید برادة و سیماب را منعقد کند
و سم الفار را با زرنیخ در داخل کرده سحق بسیار کنند در روغن زیتون خمیر کرده منعقد را
در میان خمیر سم الفار و زرنیخ در نهد و در طاس طلای مس یا آهن بسته وصل کرده
شد و صل کرده و آتش دهد تا شش ساعت و بعد بیرون آورده یک بر چهار زهره طرح
نماید و یک قمر نماید دهد   عمل شمس مناصفه   روح سرب لا سیخ هر را زیب
نموده و در شش ولیف آنها را در راحت کرده تا سه دفعه هر دفعه ۲ مثقال راحت
باشد عقاب هر دفعه یکمثقال از عقاب داخل در لاسیخ نموده و مجزو در که بیده
سحق و صلایه کند تا سه مثقال تمام گردد و هر چه از سرب مجزا بقه باز مهر نمل آن
قمر ذوب کرده و مهر نمل بجای قمر شمس اضافه نماید و در خلاص گذارد اذن واله یقطه
معصوم و صدت   ثابت روح   گوگرد و کافور را با نمک طعام در شیشه سلطانی
کرده آتش دهند بر شیشه آن گوگرد ثابت شود بقدر نیم ساعت و یکبار دیگر مجزا شود

کرده شد همه اجزا را با روغن زیت بار که با میانه اسفیدی سحق نموده تا منعقد و بعد عقد کنند

رنج و غش سایه خبیه بلا ضیع

دو زبانم ابرش

از همان گوگرد بردارند صلایه کنند با عقاب و حجر عرا صلایه کنند در ظرف کاسه
سفیدی گل گرفته بقدر یکی رگ شیر گاو طبخ داده بجدی که شیر تمام شود بعد از خشک
کرده و روح را در بوته آب کرده و کم کم از گوگرد و نمک و عقاب در آن بر طبخ داده
بجز روان بدهد و هر وقت که چنبه شود بقدر یکمثقال در بوته ریخته تا المره خاک گردد
یکمثقال روح و یکمثقال این اجزا بجز روان بدهد مرا آن الوقت صبح چهار درد عقاب
کلس البیض و مرده را با هم صلایه طبخ کرده در ظرف آهنی کرده و سرپوش آهنی
آهنی باشد و بند وصل نموده و بگل حکمه گرفته در آتش نهد و سس دهد و بیرون
آورده صلایه کرده در ظرف چینی کهنه در آب بگذارد تا روغن گردد و از آن روح
را خاک شده با همان تخت صلایه نمایند و با زیبق ملغمه کرده دس تحقیق نماید — دهن
و بر قمر طرح نماید ترکیب من صنعة قمری زهره مکلس را آورده ده مثقال
زهره منقر طرح نموده بعد از این زهره … و قمر با هم ضرب نموده قمر گردد
مجرب است عمل ملک محمد سرکه را بپخت شکار رسم الفار سحق صلایه کنه
روح قمر قمر را ذوب کند و روح را در او ریخته و قمر را با آن آب … را ذوب کند و یکمثقال
کند و دس حقیقی دهد و بعد از کره گذارد و ذوب کند و شیشه را گیره
در بالای بوته ریخته تا آنکه آب شود از وقت بوته را کم کم ته انزا در آب کند و از
بالمره در آب انداخته و بوته را شکسته بیرون آورد و ذوب کند نقره — همه
در این ایضا روح ثابت شده را آورده پنج مثقال و پنجاه مثقال سرب
و یکمثقال را سخته و ذوب شمس درآید ایضا ثابت شدن روح چهار درد و سیر را
کوبیده و جیوه روح نموده روح را در میان بوته گذارد و سس دهد تا هفت دفعه — کنه
و بعد از آن روح سه مثقال و طلای در بوته یکمثقال آب کرده و روح در آن ریخته
در ملغمه کرده بعد از آن براده کرده با زرنیخ در مقابل دس دهد تا هفت

دفعه هرچه در دیگ

دفعه هرچه در دیس نخ در کم کند سفیدابه تا وزن ورث آید و ده مثقال نقره را ذوب
کند یکمثقال از این بان زده شمس درآید مجرب است روح زهره با هم ذوب کرده
شنجرف را بکار نموده چیده بیکدفعه بان سر فرو برد و شش مثقال برنج … اصفر نموده
داده کم کم تا ده مثقال نماید با شمس طلای تا مجرب است همان ترکیب را در آتش نرم کرده
بر روغن زیت فرو برد دو دفعه دوسی دفعه بر عسل فرو برد و در هر دفعه روغن و عسل تازه کند
احتیاج طلای نیست الکرم قدری کنند بهتر است صفة الملغمة خذ من الذهب باشنانه
والملغمة بثلاث وآب و تنقیة بماء الزنج الاحمر المحلول فی ماء القلی و تجعله فی قارورة مطینة
و تجعلها فی … الغلسیة وحده فانه ینعقد مثل الحجر و ثمرات قیراط علی عشرة
… فضة تنقلب ذهبا بهذا قال فی فهذا ما فیه شک اسمها هذا اسرار المکتوم مجرب
من صفت مکلس روح در معرقه جدید کرده در میان شوره داده و زاوت … انکه
مکلس شود بعد با روده را باب گرم شسته بعد طبخ داده با روغن گاو بعد از روح
که سیماب قمر زده و روغن … اضافه کرده با شمس بر قمر شش را کامل محکم است من صنعة
شده از نشادر … تطهیر الشمس بگیر از عذره گاو میش و سحق نموده کمی بغیران …
کند و در او نشستن یک مع قلیاب دافع کن و اگر قمر را مکلس کند بهتر است و سلول
مع قلیاب نطرون و ربیع عذره کلس قشر البیض پس مجموعا در دیگ ریخته بعد
از صلایه و آتش دهد تا مکلس شود بعد با روغن زیت با گندم اسه وزن اجزا باشد
سحق کند و در میان شیشه تکلیس کند و هر آینه عجب داشت سر تنقیه زهره و غیره
و تفصیل … مجرب در عقد زیبق قمر زهره را کوبیده در میان کاسه
چینی با زیبق و … کهنه و پیاله را سر … نموده با گل حکمه خشک کرده
در میان … گذاشته از چهار طرف آتش بزنند تا تدریج … بعد

از سرد شدن بیرون آورده زیبق در پیاله بالا صعود شده و عقد شده باشد در میان
بوته ذوب کرده بریزد مجرب است جهت سیاه کردن موی روغن زیتون بگیر
در میان یک شیشه بزرگ ریخته پانزده عدد مازوی سبز در میان روغن انداخته در زیر
درخت انگور را کنده از ریشه آن قدری بریده و ریشه را به دهن شیشه گذاشته و
دهن شیشه را محکم گرفته خاک بریزند در فصل بیدار شدن درخت تا فصل … گردد
بعد از آن بیرون آورده از آب قدری در میان ظرفی ریخته شب … را با آن آب
تر کرده ریش را شانه بکنند سیاه شود تا شش ماه و قوت هم بدهد از جهت دیوانه
القوزه زهره ارک با سرکه بسیار تندی سائیده و دیوانه را آورده از شقیقه
های او خون گرفته در دفعه ۳ قطره به بینی او چکانیده خوب شود مجرب است
از بیاض سید مرحوم سید زین العابدین روح زیبق و … کبریت …
در طاسی … داده … تا به شمس است فایده در ثبات فرار است در هر قدر
مثقال باشد ده مثقال عرق شراب ریخته به آتش ملایم طبخ داده تا تمام
دهن و ثابت شود جهت جدول کشیدن مشتری عقد عقاب … گردد تمام را
باهم سحق نموده در … دس داده تمام … برآید ۱۲
زعفران الحدید براده حدید و کبریت سوده باهم سحق نموده بعد با سرکه تند
بالای او ریخته تا خمیر شود بعد از آن سه روز گذاشته گل کرده در توی ظرف حدید
یا سفال بگیرد و دم آتش داده تا کبریت بسوزد زعفران خوش رنگ خواهد
شد بعد باران عقاب داخل کرده سحق نموده کم کم … تصفیه نموده
تا در صفحه … تمام است … روح ابیض باهم سحق نموده
از … تا یک روز بعد ۲۸ مثقال زهره دو مثقال
قمر ذوب نموده دو مثقال از اقلیمیا بعد تقطیر نماید ۱۲ ایضا

… ریمج باهم تقطیر نموده در بالای حدید ریخته بر آتش گذارند تا بجوشد سلیمانی
می شود ۱۲ ماء الراس آهک … مطفی حدید و … جوز با ملح قلیاب
… جوز سائیده در … ده مثقال آب خالص با هفت دفعه بریزند و
در آفتاب با خاکستر گرم بگذارند بعد از هر دوازده ساعت صاف نموده حصه
دیگر بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال است الکاه در نهایت احتیاط صاف
نماید … جوهر در آن ماند ایضا ملح قلیاب و نمک طعام ساده طلق را دو
مرتبه ۱۲ ماء الراس آهک ملح قلیاب آب خالص آب را گرم نموده بریزند
در آفتاب یا در جای گرم بگذارند گاه گاهی باهم بزنند صاف نموده در حقه نمایند ۱۲
عمل کهربا سندروس … نفط سفید اینها را خوب باهم صلایه و سحق نمایند در قالب
ریخته محکم … پس در آتش گذارد تا دود منقطع شود بیرون آورد چون سرد شود کهربا
خوب است … زاج … در شب … در روی … قمر
… را در بوته گذارده … بعد از آنکه خوب … شد موزون
… مشتری را به ادویه مذکور … نموده در آهن …
… تا آهن ذوب شود و … مشتری … رحم … بعد …
قمر داخل کند … عجیب است … دارد …
شد … ملح قلیاب … باهم سائیده … مرقشیشا ذهبی سلیمانی
عقاب باهم سحق نموده نگه دارد بعد شمس قمر زهره باهم ذوب نموده صفحه …
… نموده با مرقشیشا و سلیمانی و عقاب … نماید و به آتش … نموده

ص

درمیان آب قلیاب اندازد تا زنگهای گرد رنگ آید و وزن نیز بر آن انداز بسیار
شمس اعلا خواهد شد ١٢ حدید را با سم الفار زرد بگدازد بعد به همه وزن
زهره گداخته درمیان گداز رشوره رجم نماید تا آهن حدید با آن نشیند باید وقت
احمر حدید مجرد شمس قمر ذوب نموده بخلاص ریزد از جوشش اعلا پیدا آید
طریق زنجار فرنگی زنجار فرنگی خلاصه زاج زنگار نوشادر باشد بقدر ضرورت
داخل نموده میان ظرف مس مکرر بر آن زنند تا خوب سبز برنگ شود بعد
میان ظرف سفال نموده بگذارد تا خشک ظرف را شکسته بیرون آورده
تمام است ١٢ مشتری قمر باهم بگدازد بعد صفحه نموده با هم وزن
سم الفار و نصف وزن اسکیانی وزن لحاف درمیان بوته نموده
آهسته آهسته به هم نمایند و تمام شود بعد ده دانگ [illegible] فروش طرح
نماید و از نخود ربع زند سفید تاب خواهد شد اگر مجموع احتیاج [illegible] زنگ نماید
بهتر است ١٢ زحل احمر را در شیر بوته گذارده و در بالای آن سرب
گذارند و دمیده تا آب شود آنقدر را از آن بریزند بعد سرب را ریخته
زحل را برابر نیز شکفته و ثابت در بوته مس آهن نموده کم کم ماء الراس
بخورد داده بجوش نرم تا مانند عسل شود بعد از مثقال [illegible] شش مثقال زهره
مذاب شده طرح کنند و یک مثقال شمس اعلا اضافه کنند لا مس منقی باید
و تنقیه الزهره اسفیداج و دهن زیت و احمر صنعة النحاس و اطفاها
و ذالک الاسفیداج و الزیت ادکا علیها ذالک الماء ان یجعلها حجرا
و ترکها فانه یزیل ظلمتها و ثقلها غایة تجربه سر عظیم المشتری والروح

زیبق بذاب

زیبق بذاب ثلث مرات و بطعمه العقرب الاصفر حتی احترق المشتری
بعد روح زیبق تا نقب فایده هرگاه زیبق معقود با مغرم را تکلیف کند
و از روی تسویه ملایم برهند بشرط مکرر ثابت میشود فایده شوره را
به آتش بر کرانند تا سفید شود بعد آن را از آن شوره و یکسیر قلیاب باهم
سحق کرده احب و مطلیه را احمر نماید و هر نا ثابت را ثابت سحق زند و مثانه
را ده حدید بیماری آن سحق کرده از خل مقطر تنقیه نمایند تا خوب حل شود
آتش داده زعفران میشود و بعد را آتش دهم وزن آن عقاب سحق کرده
در ظرف چینی ذوب کرده از خل مقطر تنقیه نموده زنگار میشود این زنگار
و زعفران هر دو را باهم سحق کرده خل مقطر کم کم بخورش داده شمع ساخته
عمل نمایند طلا نقره تنگ عقاب ثابت سرب در بالای عبد ریخته
در میان بوته دمس داده تا ثابت شود طرح بر چهار زهره طرح است نیک سم الفار
زرد باهم دمس داده برابر نیز یک مثقال را با یک مثقال طلا طرح نموده بعد با چهار
مثقال قمر برابر کرده [illegible] نماید و سه مثقال طلا اضافه نمایند از جمله کامل است
مثقال باشد و اگر مفتاح بخورد برنج دهند بهتر است صنعت آن شوره
ملح طعام باهم تقطیر کرده برنج نمایند بعد بسم الفار زرد دمس دهند ١٢
یک مثقال اسکیانی را بر ده مثقال مشتری طرح نمایند اکثر علت او را رفع نماید
١٢ ملح عقاب ثابت روح با یک مثقال زیبق ملغمه نموده با ملح و عقاب
مذبور سائیده و هر مرتبه آتش زن ملغمه ملح و نوشادر باید و تا سه مرتبه
دمس بدهد یک مثقال بر سه مثقال قمر طرح نماید هرگاه ملح طعام و عقاب را

کبریت

تنقیه برنج

مساوی داخل املک نموده و سی بدهند بعد بیرون آورده با آب
چو علقه نماید و عقد کند باز بطریق سابق داخل املک نموده و سی دهند
و بیجانی تا سه مرتبه عقد نموده و رش ولحاف روح نموده و سی دهند تا ثابت
گردد قلیلی بقمر طرح نموده مضعف شود مشتری زیبق سم الفار
زرنیخ مساوی با سرکه سحق بلیغ نموده و سی داده یکی بر چهار ده زهره طرح نماید
مشتری سم الفار را از روت باهم کوبیده و رش و لحاف مشتری نموده
در بوته تا معلق شود یکی بر پنج زهره طرح نماید شکه صعب مشتری
روح و رش در بوره ارمنی تنکار باهم صلایه کرده به شکه پیچیده
در بوته سر بسته ذوب نماید بعد یکی بر پنج زهره زنند و باهم وزن
قمر ذوب نماید و رش در زاج و زیبق از هر یک پنج و بالا نمک
طعام ربع و پنج بخش قمر خالص و قلعی ... جدا از و بریزد تا بیاید
صد کنج در بوته روح نتیجه گیرد روح نتیجه چندانکه خواهد در بوته
بگذارد و برابر او زیبق ریخته معقد شود بیرون آورده در سنگ ...
سحق بلیغ نماید در میان شیشه گذاشته نگه دارد و بعده صبغ کبریت
که بعکس گفته شد گردد بگیرد روح معقد شده به ... مانند صبغ کبریت
سرخ شود پس در شیشه گذاشته و سی بسیار خفیف دهد پس در ...
از این روح ثابت بر ده درم قمر انداز شمس تمام شود بشرط آنکه
روح معقد شده را در روغن زرده تخم مرغ تشمیع دهد تا جاری

گردد

مساوی صعفه شد با قمر

مس صعفه شد با قمر

مس صعفه شد با قمر

در ... و مس شد و عقد شد و طرح شد بر زهره

گردد صعف گرفتن صبغ کبریت لبنان کبریت و قلیاب و املک آب هر یک برابر
اول قلیاب و املک باهم سحق نموده هرگاه قلیاب و املک گرم باشد چهار من آب بیشتر بر سر
ایشان ریخته در آفتاب گرم و یا خاکستر گرم سه روز بگذارد و هر روز باهم زند چون به
و به چو علقه صاف کند و بعده نیم من دیگر املک و قلیاب گرفته با این آب صاف ریزد و باز
سه روز در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارد و چو علقه شده صاف نماید و باز نیم من دیگر
املک و قلیاب بر سر آن ریخته سه روز در آفتاب یک روز با آتش خفیف گذاشته
بچو علقه صاف نماید این عمل را ما را از سر گیرند پس پاره کبریت را در میان
گذاشته این آب را در میان دیگ ریخته کیسه مذکور را در میان آب آویزد دیگ
روز بجوشد که آب گرم باشد و بجوشد و هرگاه بجوشد حل میشود و این آب سرخ
میشود مانند خون و او را بچو علقه صاف نماید و بعد از آن سه روز از رنگ آب بگیرد
با آب نارنج برابر او ریزد تا کبریت در او باشد در ته نشیند آنگاه دو سه بار دیگر چو علقه
نموده و این آب را بجزو روح نتیجه دهد و تشویه کند روح سرخ شود و بطریق مذکور
عمل نماید فایده طریق استخراج دهن عقرب خذ من العقرب وضعه الشمس و سحق
ناعماً و یقطر بالقرع والانبیق فانه یخرج دهن احمر کالقابیه و فوق الدهن ماء
الاشی ابیضا فافرغ الدهن من ماء الاشی و اعقد واحداً من هذه الدهن
ماء من العقد و اطرح المعقود واحداً علی ۳۰ قمر یخرج شمس ۱۲ فایده و ... بر علم
او در سر کوره ساخته شود علم و ورق ملح قلیاب ... حبه ... و حبه را
معقد کند با علم و ملح قلیاب سحق نموده ذوب دهد تا چون ... شود با
براده مس مساوی وزن ... مذکور ذوب دهد و باهم وزن ... مس
قمر ذوب دهند و در ... بعد این قمر شود با طرح نامیه ... ...

در آفتاب سه روز و یا در خاکستر گرم بگذارد

دریار سفید برابر صنعت فلک شب زرنیخ در وفلک درجلاء کر سفید
میباشد یا از بی برادرهای شرره وتیم دار داخل هم نموده سحق نمایند وقطع
هیه را و ذوب داده دراین فلک ریزند وقدری از این نالاب آن کنند و گذارند فلک
تا سرد شود در نهایت سفید برابر واگر سه مرتبه گرم کرده دراین فلک فرو
برند بهتر شود فایده روح توتیا را وزیبق وکبریت مطر تام میشود ۱۲
فایده برادهٔ حدید را با عسل ومس دهد ثابت میشود ۱۲ فایده
کبریت زیبق سم الفار ومس برده ثابت شود تدبیر نمایند بهتر میشود ۱۲
دارو شکمی و بارود را تطعیم قرار نمایند مرزان شود صدف محرق زرنیخ در
صبر شکار بلیله درجبل شکنند جوهردار باشد نیلوفر شب اجزا را دارو ۲ نخود
با هم سحق کنند و مثقال از این با مثقال کاس کندر زن شمس ظاهر شود حقیر
بعوض مس زنگار مس را بهتر میداند و پنبه روح ام الشقال اضافه کنند بهتر
میداند ۱۲ نوع دیگر از تنبه وسها که بلیله صدف محرق مطلس در آتش عقاب
پنبه روح دواء الشعث شب ایمه را سحق کرده بالای زهره طرح کنند صبر ۲ نخود
فایده چون تیس ومس وزنان کبریت اشق را با هم کوبیده معقد کنند کبریت
چون روغن شیرج درشه شامه باز و آب اشق بر فوق روغن تا پنج دانگ آن
ومس عروس را با اتش استخراج نمودند درمفتاح مطفوف طبخ دهند اکثر
علماء آن را زایل کنند و لکن او برتبه کمال مطلوب نرساند ۱۲ قال صاحب
اللیوفی تعلیقاته یحل اوقیة اسرب ثلاثه اواق زجاج مسحوق و
ثلاثه اواق راسخت فرشگاه و تحفظ و تجعل بالزجاج ویسحق علیها بالنار
جیداً

جیدا ثم وردونکشف الزجاج وترجعه بثلاثه اواق بارود و تقعیه فی نزح للاوّل
مثل الشرح اولا زیت هکذا ثلاثه مرات بالفرش والتخفیف والرجم من الراسخت
ثم تخفیف مثله ومثله مرارا بعد ان یطحنه فی الرابعه بدرهمین روح توتیا
ویرجمها وذلک یقلب اضافته بالشمس والقمر ۱۲ ایضا قال حمرة الکبریت
بالراسخت والزجاج کان روح توتیا بان یحل اوقیه اسرب وقیه من الراسخت
المیزان
بالفرش والتخفیف فی البوطقه ویخفف ویسحق علیها بالنار جیدا
ثلث ساعات ثم یبرد ویکسر ویخرجها هکذا ثمانیه مرات وبعد تطعمه البورق
سبعة اشیاء ثم رجع زجاج عقاب بوره بارود نشق
الجمیع ویخلط بنادق ویلقم الاسرب المحرق فی الذوب و فی الدهن وتفرقه
فانه مرات یخرج باطل والسواد ثم یوخذ منه ثلاثه ومن القمر اثنتی ومن الشمس
واحد یخرج ذهب تاما للخلاص ۱۲ وقال ایضا زجم القمر بکبریت وزنجفر وعلم الاحمر
من کل واحد بوزن القمر ویجعلها بنادق بقدر الحمص ویطعم القمر فان القمر
یخرج قمرا ازرق فیوخذ منه واحدا ومن الزعفران الحدید اثنین ومن الفضه
العز المکلس اربعه ونحاس الاحمر مایه ویرد بمثقال وزن الفضه هو زرنیخ
یقاف بقدر ربعه شک ۱۲ صنایع سوان الیهودی فی دار الضرب مصر حل
فی اوقیه لبن اوقیه الملح ثم خذ اوقیتان من الشب واوقیه بارود واوقیه
زرنیخ در الحق الجمیع ناعما ثم یلقم باللبن المذکور وترشه الصنعه الذی
ترید تعلیقها وتجعلها بین شقفتین لیلة فانها تطلع غبره لبن مع مکلس
زرنیخ بارود اجزا برابر المحیفه المعروفه بتعلیق وتخلطها بالزجاج
وتنبه التعلیق لیله یخلص غبره عقاب بارود واحد

سیحق ثم یرفع منه ویسحق مع اللبن ویجعله قرصا ویجفف البرداء فرش وعطاء

علیه ثم تبیه لیس فی التعلیق یخلیق پرداخت شمس نژره زاج سفید

زاج زرد زرش در نمک طعام سحق کرده شمس را پرداخت نماید عیار

الذهب نژره شب یمانی زاج جوقوس اجزای برابر زرش در فران الجمیع

مع طعام مثل الجمیع یطلی به الذهب بعد تیشه یبادر ویرفع عنه ان

یطفی فی الماء تبینه مرات ۱۲ فایده روغ وزیق وکبریت مطهر تمام میشود ۱۲

طریق معضفی ساختن مس زرش در شب دارو ورق نقره

پنج ورق اول ثلاثه را سحق نموده پس ورق نقره را با اجزا سحق نموده

وانچه خواهند با ب تر کرده اجزا براق باشند وبدت بمالند برنگ قرار گیرد

نوع دیگر نمک زرش در براده قر باهم سحق نموده در میان سفال

گذارده جای ان جوشید بالای ان رگذارند بگذارند تا دیر بیرون آید وجع

غبار کشیده بجدام شب یمانی به بالای او ریخته باچیزی بهم زنند بالد ۱۲

الف دارو نمک زرک ورق نقره ممزوج زر معضفی طاهر

زرشاد در می فرجمول به تراب سحق به المدبر یخلط وقت الحاجه

عقد کردن اسرار طلا حضرات خلق حاذق سقرع فیه لیته وتصف

ویخرج ویوضع علیه بالمدبر ویغرش ولایبلغ فی عقد ویغسل

بالماء القراح ویوضع حتی یجف وهذه طریقه عجیبه لانها تقرر فیه الغز

وبرابر زر ۱۲ طریق عقد ژار بگیر سیاه دانه واسفند از هرکدام برابر

نیم کنند وروغن بگیرد از آتش برکاتی و روغن رانکه دارد بعد

۵۲ ورق از نقره

میقال است و

صد ورق از طلا

کمثقال است

ورق طلا که چک

زراست

۱۲

شعیس

ارزانی و مثقال

ارزان دو مثقال زرنیخ دو مثقال سم الفار را ممزوج نموده سحق نماید و

مثقال ازروغن مذکور با این زرنیخ وسم الفار ممزوج نموده سه مثقال ازان بگیرد

وداخل ایمن اجزا کند و در شیشه کند وشیشه را تا گردن گل حکمت بگیرد وسر شیشه را

به پارچه شیشه گرفته کهنه به پیچد پس گل حکمت بگیرد ودر آتش دغال عقد کند

بعد ازان نیم مثقال ازمعقود را با یک مثقال نقره ویک نخود زرش در

دره تند پیچیده یک دفعه به تره بوته بر دهوب بگذرد وسر دهد دو دفعه تا دوباره

نیم مثقال عقد ویک مثقال نقره ویک نخود زرش در دره تند پیچیده بگذرد

سر دهد وسر را باید به بوره صاعه تنقیه کرد صنعت بوره را طریق پاک

کیلیاق انکه نخجیده سفید زرش در صاف بر که تند شیشه شراز زرم سائیده

در روغ وانیش با در شیشه بشکنیس عرق میرد ونخجیده مذکور عرق را خوب بگیرد بران

عرق زرش در دو شیشه وسرکه برابر آن ریخته در آفتاب چند روز بگذارد و

طریق دیگر آن شیشه شیرازی نرم سائیده داخل نمک کرده عرق بگیرد وبرابر زده

مثقال نخجیده ممزوج نموده در آفتاب بگذارند ودرو وقت آب بشان مس بقدر

نیم مثقال از این بوره بریزد وهرگاه تمام مس خوب آب بشد نیم مثقال دیگر

بریزد او برابر ده مثقال مس یک مثقال بوره داخل کنند ۱۲ عمل قمری براده قمر

زرنیخ سم الابیض برابر هم با آب قلیاب سحق نموده یک شب وسر داده شد بعد

در آورده یکمثقال ازان بر ده زهره طرح نماید قمر است خیلی نیک باید بعد اعلا شود ۱۲

عمل بگیرد قمر قلعی زیبق ملغمه کند سم الفار زرنیخ گوگرد دارو زاج سوخته با

روغن زیت خمیر کرده وملغمه مذکور را در میان آنها گذارد ودر میان بوته

تجربه شد

گداز دو سر بوته را بگل حکمت محکم کند و بکوره رگداز و اندکی ریگ بزیر آن بریزد و
و آتش کند ملایم و آتش تند تا منعقد شود و بعد از آن پنج زهره نقره طرح کند و سه
یک قراضه قلع تا ۱۲ در خرده حدید هم از زاج هر قدر خواهد بخورند تا بر شکل
تا قلع و در عسل پالاید و مقابر آن سفیداب قلعی پاره و هم الوده بعسل را
در سفیداب بگرداند و دو بس کند که تا هفت مرتبه مکرر در دهد بعد از آن
صلایه و لیته نرم شش مثقال براده حدید مغسول نقره و در بوته نماید و بعد خرده
نرم شود یکدرم از این هم طرح کند از یکدانه و ... فهذه جملیه لا باس

الروح رقند مثقال بورق الصاغه و مثله شب و مثله روح توتیا اقوا سوانا
و یسحق البورق و الشب و یوضع نصف الشب تحت البوطقه ثم نصف البورق
ثم الروح التوتیا ثم نصف البورق و ثم نصف الشب ای یصیر ان یکون الروح
بین البورق و بین الشب ثم یسد راسها بغطاء من طین البوطقه و یشد
الوصل و یجف ثم ینفخ علیها نار ذوب النحاس فانها تخرج و تنقل انه یضم الیه
حشیشه اخری و لم توجد ثم یرقند من الروح الثابت و القمر و الشمس و النحاس
التوتیا ثم یذاب القمر اولا و یلقی الاجزاء علی المذاب و یطعم کل النحاس التوتیا
سبیکة فینشا فان الکل یخرج عیارا ... و العیار التام ۱۲ و طریق استخراج — استخراج
النحاس من التوتیا هو ان یقع غیر مسحوق فی خمره من الدهن الشیرج او الزیت
الکتان ریاح کاملا ثم یخرج و یقیه فی شعر الکتان و یوضع فی البوطقه و ینفخ
علیها الی ان یحرق الشعر بعد ان یطعم بورق الصاغه ۱۲ نمک نوشادر
راسخت بوده اجزا را سحق نموده در توی شقاب چینی آب داده در
پیش آفتاب بخشکانند و باز آب داده تا زنگی شود تطعیم نماید القدر
از رنگ او بجد کمال رسد ۱۲ قمر را چهار زنج القدر طرح کند

تا در وزن گرد

تا در وزن گردد یکمثقال به چهار مثقال براده حدید طرح کند شش مثقال سرب را هم مثقال
زیبق داخل کرده داخل نماید مثقال یکدانه زهر ... گرفتن خیلعد را هم وزن را
نصف عشر از طلا و یا نقره بیزان بجا بگیرند اما استادان کنند در شهور و — در رواین
در سنهای هرگاه بیاید رزنا میزان های غ ی ل هـ د را درهم — در روی
۲ ۳ ۵ ۳ ۱ ۱۰ — کداقتاق
گداز از قرص بی عیب خالص از روباس سالم برابر اجزا از این عشرات وزن — شوره را
فلزات سبعه بر عشرات از ابونصر فارابی گفته است زر لکن زیبق الم نه بآفو — در آتش صاف کرده هرگز گرد کم کم تسقیم نماید

ربع عشر زحل	نصف عشر مشتری
۲۹ مثقال و نیم	یکمثقال ۵ دانگ ۲ گوز
	۲ شعیر
۱۷۴ نیم	۷۵ ۳

نصف عشر مریخ	... عشر عطارد	ربع عشر زهره
۲ مثقال ...	۷ مثقال و ۲ جو و نیم	۱۳ مثقال و نیم
۸	۴۹۸ و نیم ۲ دانگ گوز	۷۰۶ و نیم

جمع فلزات سبعه در این صورت دو نیم جوجی ان رسیماب است و این پنج و
چهار مثقال سیم را صد و ... مثقال می شود صد مثقال صحیح از روباس بر
می آید ۱۲ سمعت الاستاد الهندی فی عمل الشمس مس قلع زیبق — تجربه شد
قلع و زیبق را ملغمه نموده سرب را گداز نماید ملغمه را داخل کند بسنگ لحیم پخته
تا نرم گردد بعد سائیده نماید و از ساخته مذبور و از سرب ساخته را
و نقش و لعل سرب نموده در بوطه ذوب شدید نماید قدری نوشادر تطعیم نماید
تا خوب جوش خورد و اگر سه مرتبه کند بهتر است بعده مثقال نقره داخل کند

کم کم شوره رحم نماید تا وزن نقره باز بعد ۲ مثقال شمس داخل نماید اعلا برآید
واگر شکن داشته باشد قدری نوشادر را بریان کند و به آب چاه زسفید خمیر کنند
و بر روی شمس بمالد و بتابد و بیرون آورد و بشوید و مکرر کند تا سه چهار مرتبه بسیار
نرم می شود ۱۲ تجربه شد عمل قمری مجرب بار کار صاحب محمد تقی خان قاجار روح
حدید ملغمه نموده شش مثقال انغوزه [illegible] را در آب حل کرده ملغمه را با روغن
گاو چرب نموده با انبر گرفته در آتش گرم نموده در آب انغوزه فرو برد به این
طریق تا هفت دفعه ثابت است بعد قمر زهره ربع [illegible] رضف [illegible] هم وزن
نموده یک نخود از این ملغمه شکسته طرح کند قمر سفید تاب بسیار اعلا شود مجرب است
یک نخود از ملغمه را در زیر بوته گذاشته و بعد مس نقره و برنج را گداز [illegible]
کند سفید تاب است صحیح صحیح اوزان خلیهد رخ وزن جثه ع وزن جثه
۳ ۱۲ ۳ ۱۱۴
ل وزن جثه هه وزن جثه د وزن جثه حب
۲۴۱۴ ۱۰ ۴۵ ۱۴۲
وزن جثه ق وزن جثه روح در میان اجساد [illegible] ابدان روح
۳۲۴ جزر ۳۲۴
زهره [illegible] به تقریب آنکه وزن جثه روح و زهره تقریباً یکی است لاب حدید
براده حدید روح توتیا زیبق نقره قلعه روح سحق شود زرنیخ کبریت
در شقاب [illegible] گرفته بالای آتش خفیف گذارند کبریت تا اجزا آب
شود بعد از آن در بوته ذوب نماید و شوره تطعیم نمایند تا از او ساج پاک
شود و وزن حدید باز بخود از [illegible] جوز قمر و یک شمس [illegible] از خلاص
بیرون می آید حدید را با سم الفار زرد بگدازد بعد هم وزن زهره
گداخته در جای [illegible] گدازد شوره رحم نماید تا وزن حدید باز [illegible]
احمر از حدید محض شمس قمر ذوب نموده کلاه [illegible] جزو شمس

اعلا برای آب

[illegible] ۱۲ هشدار

۴۵۵۹۳۱۴
رخ ی ل هه د
۱۳۵۵۵
۲۲ ۶۱۸۳۰

اعلا برای آب طریق ثبوت سم الفار ملح طعام صابون حلب سم الفار
بام خوب سحق کند در قدح سفالی ریخته قدح دیگر رو وصل کند در سر او جاق
گذاشته تصعید کند به آتش بسیار تند از صبح تا شام پس چون سرد شود بیرون
آورده آن جوهر سم را نگاه دارد بعد از آن عرق سرکه هفت مثقال
ملح قلیاب سه مثقال [illegible] سرکه ملح قلیاب را حل کند بعد از آن جای
تیزاب را آهسته آهسته بخورد این جوهر سم الفار دهد سحق کند و تشویه دهد
۱۲ روز بعد از آن او را در ظرف محکم کرده سرش را محکم بگیرد در خاکستر آتش دار
دفن کند یک شب پس بیرون آورده ۱۲ روز دیگر جای نا آب داده سحق و تشویه کنند
باز به آتش دفن برده چهار بار بر همین عمل را تکرار کند پس بر روی صفحه گذارد
جاری شود به ۱۲ درجه ثابت باشد بعد از آن ۱۲ مثقال نقره را بگدازد یک مثقال
از این اکسیر را او طرح کند سه مثقال شود بعد از آن این سه مثقال را طرح بر [illegible]
شش مثقال از زهره گداخته طرح کند نقره باشد بغایت سفید البته بکند ۱۲ مجرب است
ذوب حدید روح را ذوب نموده یک برابر بار برابر زرنیخ باد تطعیم نموده
بعد از روح مذبور در براده حدید در بوته نموده بدمد تا ذوب شود یک برابر
روح ضبط داخل حدید نموده ذوب نماید و روح را از آتش بپرانند ۱۲
نسبه شمس قمر زهره مشتری روح مریخ رصاص صفر ذوب نماید
۱۸ ۱۸ ۶ ۱ ۱۲ ۳ ۲
ضعف حدید را با کتیره زرد گرفته دنبه روغن را آب نموده آنها ریخته بهم زنند
روغن زرد می شود نوع دیگر [illegible] را گرفته بطریق مذبور داخل کند روغن اعلا

میشود ترجمه کار همیشه بهار است   بسم الله الرحمن الرحیم باب و این جوزیت

از ۲۴ جزو کیمیا و آن انقلاب تدبیر معادن است از کون طبیعی او و کون
بر کیفیتی ظاهر میشود این الات چهار اصل است آن زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر است
و این چهار چیز قواعد جمیع معادن اند چون متصل شوند بیکدیگر زیبق و کبریت طلا
گردد چون متصل شود زیبق و زرنیخ نقره گردد و کذالک تکوین باقی معادن
باتصال این چهار چیز بعضی چون با بعضی وزن کنی اول از زیبق و کبریت
و نوشادر چهار درم و زرنیخ احمر عقد کنی در آب عقد ۷ نوبت ۴ درم ۳ درم
و ترکیب کنی در قرع تشمیع ۷ نوبت متکرر بشود از ایشان کبریت احمر
و زیبق است و ذکر تدبیر آن که در امر حکما در مطلب پس چندان
از این قیراطی بر هر جسدی معدنی اگر باشد برزن قمط روا باشد
ذایب پس بر سنگی بگردد تمام آن نقش خالص ثابتی تغییر نیابد هرگز تکوین فضه
وزن زیبق و وزن زرنیخ ج و وزن نوشادر عقد ده در اوج را ۹ بار ده
ترکیب کنی در قرع تشمیع بار ۹ و آتش این نصف اول باشد پس ترکیبه
این آتش میگردانند این تدبیر را به چهار نوع اول او نار است و آن نار
ابتدا است و آن نار نهم است دویم نار پنجم است و چهارم نار القاء است
بالکن این قسم را در مکان اوزان چند از این مانند آنچه از اخص
از احمر انجامی و زان بکن کیفیت تدبیر جمیع معادن را و اورد پیش
تدبیر کامل بغیر از این ها ایما کردیم و اصل در این اوزان است وزن
کنند با این معادن را اسیر است روکنند تدبیر پس وزن علم عظیم و
می باشد که بهتر از آن ذلک معرفت میزان اوفق و آن
میزان ۱۲ مرتبه است تا میزان هفته تا میزان تا که آن را

بنابر ی
سمع و نوبت
قمر زهره مشتری
۴ ۱ ۱
روح ذوب
گرده میان

تا ۷ و آن

تا ۷ و آن این است و این میزان افلاطون است مثلا میزان شمس الموازین دایره
و میزان در آن سوال است زرنیخ ورقی که کرد دائم در ظرف مناسب مثلث کرکره
و نرم نموده را تحت لحاف بالای آتش گذارده تا وقتی اجزا را آب شود و سرد
نموده برنگ یاقوت رمانی شود تحت حفضات روغن ها روح را با آب
نوشادر در آب آهک و روغن زیت با عنبره سحق میع نمایند استعمال نماید ۱۲ در اثبات
روح را سخت راصلایه نموده با آب نمک سه چهار مرتبه بشوید بعد ده مثقال او را
سه مثقال نوشادر علاوه نموده صفحات روح را بعد آلوده فرش و لحاف
را سخت بذبر نموده و سر پیاله را ده لیبر رشد بدیا باشد ثابت می شود جهت
احتراق نمودن کبریت ده مثقال کرکرو و ده مثقال نوشادر ۲ مثقال و نیم
ملح طعام باهم سحق کرده در میان شیشه با قهره دان سنگی در بالای کوره تصعید
نماید تقریبا هفت هشت ساعت آتش باید کرد بعد از مصعد نموده سه مثقال
و از زیبق هفت باهم سحق کرده تصعید نماید زیبق عقد می شود بعد اگر مکرر تصعید
کند بهتر می شود ۱۲ در عقد زیبق زیبق سمقونیا سکنجبین سم الفار
کثیرا همه را با زیبق در میان هاون سنگی با سفیدی تخم مرغ کوبیده تا زیبق
داخل اجزا شود پس بیرون آورده خشک نماید بعد ریزه ریزه کرده در میان
طاسی زهره کرده بعد از شده وصل سه چهار رگ بتریز پیاله کاوی را در
طاسی چیده بعد از روی طاس بالای باز باشد و پیاله یخ زیر طاس
زیری بگذارد و از سه چهار جانب آتش گذارده تا بوزد بعد از سرد شدن

تجربه کرده ایم بسیار خوب است

پردن آورد زیبق را از ظرف سر کنده با شیشه ذوب نماید اگر زیبق معقود دیگر

رصاص یا غیره در ظرف حدید با روغن شیر خشت طبخ داده الفقدر را زیبق مزبور

ذوب شود و بعد بگذارد تا سرد شود و به بندد باز مجددا با روغن کنجد آب

نماید و بجوشاند بعد از ذوب باز سرد کند تا به بندد همچنین تا شش مرتبه

بعد از اتمام بفرش و تخفیف از زوت بگذارد و بعد تا از زوت ببرد

ثابت است ۱۲ تدبیر شمسی و قمری از تنقیه مذکور است اما تدبیر قمر چنان است

از تنقیه زحل و مشتری نماید اول سرب را گداخته مس و آهن را قلب

سحق کرده اندک اندک بر زحل مذاب ریخته با میل حدید حرکت دهند تا

باهم مخلوط شده منعقد گردد شود پس با روغن زیت تغذیه نموده در قرع کرده

انبیق وصل نموده زیت را از آن مقطر که نگاه دارد و از ضیه را برداشته

صلایه نموده با همان زیت مقطر شده تر نموده مثل اول تقطیر کند تا سه مرتبه

باهمین دستور پس گداخته نگاه دارد و قلعی را هم بطریق زحل با ملح طعام

مکلس مروق معقود و زیت تدبیر کرده نگاه دارد و روح توتیا را گداخته

پنجاه مثقال و اندک زرنیخ در بر سر آن ریخته تا کشته از آتش بردارد و پنج

مثقال سیلانیه بر آن انداز و رها کند تا سرد شود پس فرش و تخفیف کند

با نمک طعام و دفن شدید دهد بر آورده نگاه دارد از براده حدید یک

وهمچنین آن عقاب دفن شدید دهد و نگاه دارد پس اجزا را تالیف

کند باین طریق که قمر را گداخته یک از زحل و یکی از مشتری مدبر

فوق اضافه نماید تا نقره مذاب و در رابطه ریخته براده کند و به ده مثقال

عبد مغنه کند در قرع کرده به تخفیف نمک تصعید نماید و ارضیه را در بوته

بگذارد و بردارد پس ده مثقال از زحل مدبر و ده مثقال از مشتری

بعوض قمر ۱۰ مثقال مس احمر بدهد و ۱۰ مثقال بگذارد و با زهره برود و هنوز ..ن تا شمس منصفه باشد

مدبر گداخته

---

۲۴ ر مدبر گداخته چهار مثقال مرکور را بر آن انداخته خوب نماید تا یکی شود

بجای شمس ۱۰ را از روح توتیا داخل نمایند

دنگاه دارد پس از این بیست مثقال زهره گداز کنند ۲۴ نخود از روح

۲۰۴ ر تکعیف ۱۰ توتیای مدبر به کاسی زایب انداز تا مخلوط شود پس ۲۰۴ مثقال از

زحل و مشتری و قمر را مخلوط کرده بود در مذاب نکاس انداز و ۱۰

مثقال قمر را در کوره دیگر گداخته صاف علی صحن باهن کاسی انداز زاید

تجربه شد ۲۰ ۲ ۲۰ ۲۰ دیر اورد ۱۲ میزان شد قمر عیار ۲۰ دانگ زهره منقی بار نیم روح

تجربه شد مطهر ۲ نخود ذوب نمایند از زوت لبان الذکر با روغن بادام

معقد شود در ظرف سفالین حدید با زهره بعد یک نماید با جواهر زیبق از آن

منعقد شده اند نماید و ذوب دهد علم کرده به آب سیر سحق و صلایه

نموده بعد به رنگ طلا نموده بنا بر طلایی را از رنگ آب نشود در بند مگر این کار

کند تا اثر معلوم شود ۱۲ کرده در ترکیب شقاب ۱۰ آب نماید بعد

زیبق داخل نموده تا یکدیگر را بگیرد زرنیخ و محلول نموده یک در داده دهد

بعد ۱۰ مثقال ملح طعام داخل کرده مجموع را سحق نموده در ترکیب شیشه گل

گرفته دمی زیاد بقدر تمام زیب دفن داده بعد از سرد شدن بیرون

آورده الضاد رحل قمری در عقد زیبق ثم الفار زیبق صفوه البیض

سفید اکره در بالای سنگ ساق با ما این حبیب سحق صلایه کرده بقدر

ورق را بعد در اجزا اطهر شود و فتیله کرده گلوله کرده بگذارد خشک شود بعد

دار آتش در حقه سحق صلایه کرده با صفوه البیض معجون کرده

۲۰ ۲۰ ۱۰

جمیع اجزا را نایره خشک بکنند بعد به دور طاسطای زهره ضخیم را بقدر کلفتی
بودن هشت سیر یه سیر باشد و بعد بوزن زیبق قرص خالص را صفحه نازک
کرده در اندرون طاسطای بگذارد و اجزا را از بالای آن گذاشته و در
طاسطای را با آهک و سفیده تخم مرغ خمیر کرده بگیرد و طاسطای را با مغز گل
قایم کرده و از بالای آن گل حکمت گرفته خشک نماید بعد از خشکیدن
بقدر چهار من تپاله گاو زیر و بالای طاسطای کرده آتش زند بعد از سرد
شدن زیبق با قرص چهل مثقال خواهد شد در بوته کرده زیر و بالا برنج
داده طلاب نماید یکی از آن عقد به سی و پنج زهره طرح نماید و الا قرص به
دهد تمام است قدر کافور [illegible] ۱۰ زهره شوره قلمی آشته
زاج محرق آرد چینی نخته موم سفید بتوبه همه را کوبیده بعد
از الک در کرده و موم را آب نموده اجزا را کم کم بخورد موم داده
مشت و مال بدهد تا شل آمده شود بعد بالای آتش گذارد
کبابه چینی هیل غولها کندر کافور اینها را هم کوبیده از الک
در کرده مخلوط نماید بعد موم را آب نموده کم کم این اجزا را داخل
کرده شد خمیر را بمالند بعد در کوزه کرده بگویند قرص خواهد شد بعد در زیر
خاک دفن نماید یک هفته بعد وقتی که از کوزه بیرون بریزد قرص ضعف یکی بعد
بالای آن [illegible] شده ضایع نشود و در وقت وزن خالی از کوزه در آورده
کوزه را با به شکست ۱۲ قد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
سنه ۱۲۹۲ فی یوم دوشنبه بیست و هشتم
جمادی الثانی العبد الحقیر ابوالقاسم

در عقد زیبق [illegible]
سیر زر و نیم قلیاب [illegible] از قلیاب انبار
[illegible] خیسان [illegible] تلالات
[illegible] آب بیند
[illegible] با آب نموده [illegible] مخلوط نموده [illegible]
[illegible]

۳ عکس جلد
البر ۴ [illegible]

[illegible]

۱۳۲

[illegible]

سم آلیده [illegible] چون
[illegible] الفدره
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] ریخته [illegible] باند ۱۲

[illegible] انداز [illegible] کرده
[illegible] بخار
[illegible]
[illegible]

سم الفار یک سیر برلقه آهن
یکمثقال تخم خره [illegible] مثقال سم [illegible] براده
تخم در سبو در میان [illegible] ریخته در میان [illegible] آهن [illegible] روز آتش
کنند [illegible] ما [illegible] بریزند و بجوشد [illegible] سم [illegible] تخم [illegible] هر [illegible] ریخ
شده و برلقه [illegible] نقره سفید شود و نقره [illegible] خالص [illegible] بیابد
[illegible] براده و [illegible] در میان بوته [illegible] بعد [illegible] بزنده سیر [illegible]
[illegible] شده در بوته [illegible] خالص [illegible] خواهد شد ۱۲

[illegible]